

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

[www.karnil.com](http://www.karnil.com)

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>



# پرزیدیاک یا شیطان پرستان

مقدمہ

دکتر محمد التونجی

ترجمہء دکتر احسان مقدس



ای گناهکاران! هشیار باشید که ابلیس  
از پدر شما آدم برتر بود،  
زیرا که ابلیس از آتش  
و آدم  
از خاک بود،  
خاک هیچ گاه به جایگاه آتش نمی رسد.

ابلیس سرور یکتا پرستان بود ...  
اگر کسی توحید را از ابلیس یاد نگیرد،  
زندیق است، زیرا او مأمور شد که به غیر خدا  
سجده کند، ولی نپذیرفت.

از نفرین کردن مردم بپرهیزید، که نفرین کردن زندگان  
و مردگان پسندیده نیست.



عقایی

ISBN:964-313-571-3



9 789643 135713

۱۷۰۰ تومان

# یزیدیان یا شیطان پرستان

تحقیقی کامل دربارهٔ تاریخچه، اصول عقاید و آداب و رسوم:

همراه با ترجمهٔ متن کامل دو کتاب مقدس یزیدیان:

«جلوه» و «مصحف رش»

تألیف: دکتر محمد تونجی

ترجمه: دکتر احسان مقدس



## مؤسسه انتشارات عطائی

بنیان: ۱۳۱۵

بنیانگذار: احمد عطایی

دفتر مرکزی و امور اداری:

خیابان ولیعصر - مقابل بیمارستان دی

خیابان دوم گاندی - شماره ۱

تهران - کدپستی ۱۵۱۶۷

تلفن: ۸۷۷۰۰۳۰ دورنگار: ۸۸۸۵۸۶۹

E.mail: Ataipub@Hotmail.com

شماره نشر: ۵۷۲

تونجی، محمد ۱۹۳۳

یزیدیان، یا شیطان پرستان: تحقیقی کامل درباره تاریخچه... همراه با ترجمه متن کامل دو کتاب مقدس یزیدیان: «جلوه» و «مصحف رش» / تألیف محمد تونجی؛ ترجمه احسان مقدس؛ ویراسته فاروق صفی زاده. - تهران عطایی: ۱۳۸۰.

۲۷۰ ص.، مصور، نقشه، نمونه، عکس.

ISBN 964-313-571-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

عنوان اصلی: الیزیدیون واقعههم، تاریخهم، معتقداتهم.

کتابنامه: ص. ۲۶۸-۲۷۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. یزیدیه -- تاریخ. ۲. یزیدیه -- آداب و رسوم. ۳. یزیدیه -- عقاید.

الف. مقدس، احسان، ۱۳۴۱ - م. مترجم. ب. عنوان:

شیطان پرستان: تحقیقی کامل درباره تاریخچه، اصول عقاید و آداب و

رسوم... د. عنوان: جنوه، فارسی. ه. عنوان: مصحف رش، فارسی.

۳۰۴۱ ی ۹ ت / BL ۱۵۹۵

۲۹۹ / ۱۵۹۰۹

۱۳۸۰

۸۰ - ۵۸۶۰ م

کتابخانه ملی ایران

## یزیدیان یا شیطان پرستان

دکتر محمد تونجی / دکتر احسان مقدس

ویراستار: دکتر فاروق صفی زاده

ISBN 964-313-571-3

چاپ اول، ۲۲۰۰ نسخه، خدمات چاپی آشیانه

تهران - ۱۳۸۰

## فهرست

- دیاچه مترجم ..... ۹
- دیاچه نویسنده ..... ۱۱
- نگرش جغرافیایی و تاریخی منطقه ..... ۱۷

### فصل اول: شیخ عُدی بن مسافر ..... ۲۵

- اصل و نسب او ..... ۲۵
- داستان تولدش ..... ۲۸
- شرح حال شیخ عُدی از زبان تذکره‌نویسان ..... ۲۹
- کرامات شیخ عُدی ..... ۳۴
- جانشینان و یاران شیخ عُدی ..... ۳۹
- شیخ عُدی از دیدگاه یزیدیان ..... ۴۹
- مقبره شیخ عُدی ..... ۵۰

### فصل دوم: اصل و ریشه یزیدیان ..... ۶۳

- علت نامگذاری یزیدیان ..... ۶۷
- منبع عقاید یزیدیان ..... ۷۶
- یزیدیه از دیدگاه تاریخ‌نویسان ..... ۸۰

۸۸	پراکندگی جغرافیایی یزیدیان
۹۳	پراکندگی یزیدیان در خارج از عراق
۱۰۰	تعداد و آمار یزیدیان
۱۰۲	فرهنگ محلی یزیدیان
۱۰۲	لباس‌های محلی یزیدیان
۱۰۶	کار و پیشه یزیدیان
۱۰۷	غذاها و نوشیدنی‌های یزیدیان
۱۰۹	تقویم یزیدیان
۱۰۹	حوادث ناگوار تاریخی
۱۲۰	پژوهش‌های جدید درباره یزیدیان

## فصل سوم: عقاید یزیدیان ..... ۱۲۵

۱۲۵	خداوند و آفرینش جهان
۱۲۹	خداوند و آفرینش انسان
۱۳۱	اشک‌های آدم و دوزخ
۱۳۲	ملک طاووس و شیطان پرستی
۱۳۵	مقام و جایگاه ملک طاووس
۱۳۸	شکل و شمایل ملک طاووس
۱۴۱	نظریه خیر و شر
۱۴۴	توفان
۱۴۵	کهکشان
۱۴۶	عقیده تناسخ

---

۱۴۹	شرایع و مقررات دینی یزیدیان
۱۵۶	آداب و رسوم ازدواج
۱۵۹	ملاحظات و توضیحات
۱۶۴	آداب و رسوم دفن مردگان
۱۶۸	عُرف‌ها و عادت‌ها
۱۷۳	مُحرّمات در عقیده یزیدیه

### فصل چهارم: طبقات اجتماعی یزیدیان ۱۷۷

۱۷۸	ریاست دنیوی
۱۸۰	ریاست دینی
۱۹۱	سنجق‌ها
۲۰۰	زیارتگاه‌های یزیدیان
۲۰۴	اعیاد دینی یزیدیان
۲۱۸	طواف‌های یزیدیان

### فصل پنجم: کتاب‌های مقدس یزیدیان ۲۲۱

۲۲۵	زبان کتب مقدس یزیدیان
۲۲۹	انتشار کتب مقدس یزیدیان
۲۳۳	کتاب جلوه
۲۴۵	مصحف رش
۲۶۲	آخرین سخن

۲۶۹	متابع مورد استفاده
-----	--------------------





به نام خداوند جان و خرد

### دیباچه مترجم

گردها یکی از اقوام کهن فلات قاره ایران هستند، که هم‌چون سایر ایرانیان به کیش مهرپرستی و زردشتی معتقد بودند و این اعتقادات ریشه‌ای عمیق در فرهنگ، جهان‌بینی و زبان آنان بر جای نهاده است. با ظهور دین مبین اسلام، بسیاری از افراد این قوم با آغوش باز به دین جدید گرویدند و گروهی نیز بر دین نیاکان خود ثابت مانده و پای فشردند، اما به علت همجواری با مسلمانان به تدریج برخی از عقاید و آداب و رسوم مسلمانان را پذیرفتند و آن را به دین نیاکان خود افزودند و این‌گونه بود که دینی جدید به وجود آمد.

«یزیدیان» یا به تعبیر برخی «ایزدیان» چهره تغییرشکل یافته یکی از ادیان کهن ایرانیان باستان است که با بسیاری از تعابیر اسلامی آمیخته شده است و بازیافت چهره کهن آن از لابه‌لای متون و عقاید آنان کاری بس دشوار است که نیاز به تلاش فراوان دارد. کتاب حاضر تلاشی در این زمینه است که باید ارزیابی موفقیت این تلاش را به عهده خوانندگان محترم گذاشت.

دکتر احسان مقدس

بهمن‌ماه ۱۳۷۹



## دیباچه نویسنده

اگر نگاهی به تاریخ منطقه خاورمیانه بیندازیم به ویژه بخش شمالی سرزمین بین‌النهرین را مدنظر داشته باشیم، مثلث مختلف الاضلاعی را می‌بینیم که زاویه بالایی آن را منطقه قفقاز تشکیل می‌دهد و زاویه جنوبی آن شامل کوه سنجاور و موصل است و زاویه غربی آن از منطقه حلب آغاز شده و از کوه «لیلون» و «جومه» عبور نموده و قسمتی از کوه‌های مرعش را در برمی‌گیرد. در این گستره جغرافیایی ما شاهد نوعی دلتای خشک خواهیم بود، که محل استقرار و تجمع ملت‌های مختلف و پراکندگی‌های قومی، تنوع ادیان و اعتقادات می‌باشد که در لابه‌لای تاریخ آن، حوادث و وقایع بسیاری تهفته است.

امروزه، اگر با بردباری و تیزنگری، نگاهی به گوشه‌های مختلف این مثلث بیفکنیم، هنوز با شگفتی بقایای ملت‌ها، اقوام، زبان‌ها، ادیان، اعتقادات و آداب و رسوم پیشینیان را مشاهده می‌کنیم. گویی که واقعیات موجود امروز نمایانگر اسطوره‌های پیشین است. بیشتر شگفت‌زده خواهید شد هنگامی که در بین ارتفاعات مختلف منطقه، از کوه‌های بسیار بلند تا دره‌های عمیق و از

رودخانه‌های پرآب تا چشمه‌های دائمی، در دشت‌های بیابان‌گونه آن، هنوز شاهد پراکنش اقوامی با ریشه‌های گوناگون برآمده از دل سالیان کهن باشیم، که چین‌های پیشانی آن‌ها حوادث تاریخی بزرگی را به‌نمایش می‌گذارد. نمایشی که یادآور گذشته و پیشینیان آن‌ها می‌باشد.

در بین برجستگی‌های جغرافیایی منطقه، اقوامی را می‌یابید که از لحاظ زبان، اعتقادات و لباس، با هم متفاوتند، به‌گونه‌یی که گویی آنان به‌عمد در برابر دیدگان ما صف کشیده‌اند تا حقیقت و واقعیت تاریخ کهن منطقه را به‌ما بنمایانند، منطقه‌ای که سالیان سال آشوری‌ها، عرب‌ها، کلدانی‌ها، کردها، ارمنی‌ها، ترک‌ها، فارس‌ها و اقوام دیگر را در برگرفته است. اینان تصاویر گوناگونی از ادیان و مذاهب آسمانی پس از حضرت نوح (ع) را در برابر دیدگان ما به‌نمایش درمی‌آورند و از اعتقادات خود برای ما سخن می‌گویند، که آدمی از وجود آن‌ها در این منطقه کوچک پرتراکم در شگفت می‌ماند، چه این‌که در این منطقه می‌توان، آن‌چه را که به‌ذهن آدمی خطور نمی‌کند، از عقاید متفاوت و مختلف نظیر مسلمانان اهل سنت و شیعیان، مسیحیان یعقوبی و نستوری، یهودیان برجای مانده از اسارت و مهاجرت، گروه شبک<sup>(۱)</sup> و سرانجام گروه صابئه یا مندائیون را در کنار یکدیگر مشاهده کرد.

در طی قرون متوالی، این اقوام سامی و آریایی با هم آمیخته شده و نسل‌های جدیدی به‌وجود آورده‌اند که ریشه‌های نژادی خود را گم نموده و در ایجاد

(۱) شبک: گروهی از ترک‌های آمیخته یا عشایر سنی «باچون»، کردها، ترکمن‌ها و عرب‌ها هستند که زبان آن‌ها آمیزه‌ای از همه این زبان‌هاست، تاریخچه و ریشه آنان نامعلوم است، مهم‌ترین مشخصه آنان اینست که ترک‌هایی از شیعیان امام علی (ع) هستند که در کنار یزیدی‌ها سکونت دارند و زیارتگاه‌های آن‌ها را زیارت می‌کنند و در گرده‌هایی‌های آن‌ها شرکت می‌نمایند - مؤلف.

ارتباط ملی و قومی خود سرگردان گشته‌اند، به‌ویژه که ضلع‌های این مثلث، در حال حاضر جزو قلمرو کشورهای ایران، عراق، ارمنستان، روسیه، ترکیه و سوریه می‌باشد. زاینده این درهم‌آمیختگی عجیب زبانی، قومی و دینی، ظهور ادیان و اعتقاداتی است که کمتر می‌توان نظیر آن را در هندوستان و یا هر جای دیگری از جهان کهن دید.

یکی از این اقوام، «یزیدیه» هستند که به‌اشتباه همان‌طور که خواهیم گفت، به‌نام شیطان‌پرستان معروف شده‌اند. اینان در منطقه‌ای صعب‌العبور و در طی سالیان سال در هاله‌ای از ابهام زندگی کرده‌اند، به‌طوری که جهانگردان و تاریخ‌نویسان به‌طور مختصر از آنان یاد کرده‌اند و این باعث شده است که این قوم برخلاف اقوام دیگر، علیرغم نقش بزرگ آنان در این مثلث وسیع و گسترده و علیرغم جایگاه مهم و محسوس آنان در طی سال‌های گذشته تا کنون، هم‌چنان گمنام و مجهول باقی مانده‌اند.

در طی یک قرن و نیم اخیر به‌تدریج جایگاه آنان مشخص شد و توجه برخی از پژوهشگران بدان‌ها معطوف گردید و به‌بررسی نژاد، دین و خصوصیات آنان پرداختند و علیرغم فراوانی پژوهش و تحقیق پژوهشگران غربی و شرقی در این باره، همچنان حقیقت آنان، ریشه‌ها، اعتقادات، و تعدادشان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

مهم‌ترین مسأله‌یی که ما در این کتاب به آن می‌پردازیم این است که اغلب آنان کُرد بوده و مرکز آنان سنجار است، آن‌ها قومی خوش‌قلب، راستگو، امانت‌دار، غیرتمند، کشاورز و کم‌فرهنگ هستند. آن‌ها آمیزه‌ای شگفت‌انگیز از نژادها و اعتقادات بوده و به‌کسانی که از لحاظ عقیدتی آنان را آزار ندهند، آزاری نمی‌رسانند. آنان سوارانی شجاع و جنگاورانی دلیر می‌باشند که پایبند

به اعتقادات خویش و مهین دوست هستند. آن‌ها پناه جستن به کوه‌ها و گوشه‌گیری در روستاهای دوردست و شادی و دست‌افشانی را دوست دارند. دلیل سرخوشی آن‌ها فراوانی اعیاد و جشن‌های آنان از سویی، و رغبت آن‌ها در مشارکت با اعیاد دیگران از سوی دیگر است.

یزیدیان بعد از لؤلؤ امیر موصل<sup>(۲)</sup> و پادشاهان عثمانی به‌ویژه سلطان عبدالحمید دوم، دشمن دیگری نداشته‌اند و اینک تقریباً دو قرن است که جایگاه خود را به دست آورده‌اند. از دیرباز، به‌عللی از مسلمانان نفرت فراوان دارند، ولی مسیحیان به‌ویژه ارمنی‌ها را دوست دارند، تا آن‌جا که نزدیک بوده به‌دین مسیحیت درآیند<sup>(۳)</sup> و علت آن فشار عثمانی‌ها بر آنان بوده است. فشاری که احیاناً به مرحله وحشیگری می‌رسید، به‌همین جهت به اقلیت دیگری که در منطقه با عثمانی‌ها مخالفت می‌کردند، یعنی ارمنی‌ها، پناه آوردند. آنان در جنگ جهانی دوم، با کمک به‌انگلیسی‌ها در عراق، جهت بیرون راندن عثمانی‌ها از عراق و «جزیره ابن عمر» نقش بزرگ و حساسی را ایفا کردند و سعی نمودند با کمک انگلیس، منطقه‌ای را که در آن می‌زیستند جدا کنند، اما تلاش‌های آنان برای استقلال ثمری به‌بار نیاورد.

این خلاصه‌ای از داستان اقلیتی بود که تعدادی از آن‌ها در کشورهای خاورمیانه پراکنده‌اند و ما در این کتاب خواهیم کوشید نگاهی به آنان و اعتقاداتشان بیفکنیم و ببینیم که یزیدیان چه کسانی هستند؟ شیطانی که می‌پرستند کیست و باورهای آن‌ها چیست و این باورها چگونه به‌وجود

(۲) لؤلؤ بن عبدالله اتابکی ابوالفضائل، امیر موصل و از بزرگترین فرمانروایان آن دیار، که تمایل فراوانی به استیلای قوم خود داشت که عاقبت در سال ۶۵۷ هـ ق در موصل درگذشت.  
 (۳) به‌ویژه گروهی از آنان که در ارمنستان زندگی می‌کردند.

آمده است؟

در پایان، شایسته است که از افراد این طایفه به خاطر لغزش‌ها و یا برداشت‌های ناصواب خود پوزش بطلبم و از آنان به خاطر راهنمایی‌هایشان سپاسگزاری کنم. هم‌چنین از همه افراد تحصیل‌کرده آنان که به من یاری رساندند و هم‌چنین از آقایان محققین و پژوهشگران و برخی از شاگردانم در دانشگاه حلب، که از این طایفه بوده‌اند و درباره برخی اعتقادات آن‌ها خود اطلاعاتی در اختیار من گذاشته‌اند تشکر و سپاسگزاری کنم.

دکتر محمد تونجی





## نگرش جغرافیایی و تاریخی منطقه

طایفه‌ای که به بررسی آن می‌پردازیم، طایفه‌ای متعلق به جهان شناخته شده در منطقه خاورمیانه است. منطقه‌ای که علیرغم پرجمعیت بودن شهرها و روستاهای آن، راه‌های صعب‌العبور دارد. هرچند که جاده‌سازی و کشیدن راه آهن، تا حدودی رسیدن به برخی از جاهای آن را سهل‌الوصول کرده است؛ می‌گوییم «برخی»، زیرا که همچنان تا روزگار ما، راه‌های آن نامنظم و نامرتب است و شاید علت آن فراوانی رودخانه‌هایی است که از منطقه می‌گذرد و به سوی دریا می‌رود، یا شاید بدین خاطر که بیشتر مرزهای طبیعی آن بسته و اسرار آن نهفته است. همچون عقاید دینی خود یزیدیان به علت زندگی آنان در کوهستان‌ها و دره‌های ژرف و عمیق.

از صدها سال بدین طرف، آنان هم‌چنان در روستاهای خود به‌زندگی اولیه خویش ادامه می‌دهند، چوپانان هم‌چنان در پی یافتن مراتع مناسب برای چرای گوسفندها و بزهای خود هستند و کشاورزان هم‌چنان با روش‌های ابتدایی خود، به کشت و زرع در آن دشت‌های حاصلخیز و

دامنه‌های دل‌انگیز مشغولند. در آن‌جا هنوز شترها و سایر حیوانات بازکش آدمی را در انجام کارهای روزانه و جابه‌جایی یاری می‌کنند. علیرغم آن که در گذشته آنان به تجارت نمی‌پرداخته‌اند و آن را دوست نداشته‌اند با این حال منطقه آنان چهارراه مهم تجارت جهانی بود، به طوری که زمین‌های آنان محل عبور و تردد بازرگانان و حجاج و رفت‌وآمد جهانگردان و مبلغین مسیحی و یکی از راه‌های فرعی جاده ابریشم بوده که از چین شروع می‌شد و قافله‌ها از این منطقه می‌گذشتند تا شرق را به بنادر کناره دریای مدیترانه و یا خلیج فارس مرتبط سازند. در گذشته، قافله‌ها از سه جاده معروف تاریخی گذر می‌کردند که عبارت بودند از:

جاده اول: که به آن، صحرای بزرگ می‌گفتند و مشهورترین و کوتاه‌ترین راه بود. این جاده که در مسیر خود از منابع آب جنوب رودخانه فرات می‌گذشت و تا بصره امتداد می‌یافت، به علت جنگ‌های قبیله‌ای و آشوب‌های داخلی همیشه ناآرام و خطرناک بود.

جاده دوم: که به آن، صحرای کوچک می‌گفتند، در کنار ساحل رودخانه فرات تا بغداد ادامه می‌یافت و آخرین منزل آن از خشکی می‌گذشت.

جاده سوم: از شهر حلب، که برای چندین قرن پایتخت تجارت بین‌المللی بود، آغاز می‌شد و سپس به موصل و از آن‌جا به طرف دره رودخانه دجله سرازیر می‌شد و از موصل مسافران برای زودتر رسیدن به بغداد، سوار کرجی‌هایی می‌شدند که پوست بُز بادکرده آن‌ها را روی آب نگاه می‌داشت، در حالی که برخی دیگر از مسافران از پل‌های شناور

روی رودخانه گذر می‌کردند تا راه خود را با استفاده از جاده شاه‌ی از مسیر اربیل و کرکوک ادامه دهند.

بازرگانان بزرگ، این قافله‌ها را در زمان‌های معینی، به‌غیر از ماه‌های گرم تابستان، به‌راه می‌انداختند و صاحبان قافله‌ها از همراهی تاجران مال و حشم استقبال می‌کردند، تا از میزان دستمزد کارگزاران قافله و افراد مسلح حامی آن و پول‌های پرداختی به‌قبایلی که از مراتع آن‌ها می‌گذشتند به‌نفع خود بکاهند. معمولاً این قافله‌ها، فاصله میان حلب تا موصل را که بالغ بر چهارصد مایل بود در حدود چهل روز می‌پیمودند.

قافله‌ها از روستاهای اطراف حلب، تقریباً پنجاه مایل راه می‌پیمودند تا به‌منحی رودخانه فرات برسند، سپس در شهر جرابلس یا مسکنه<sup>(۱)</sup> از رودخانه عبور می‌کردند، سپس مسیر خود را در دامنه کوه‌های آناتولی تا شهر اورفه ادامه می‌دادند. از اورفه به‌بعد، یکی از دو راه زیر را انتخاب می‌کردند: قافله‌های شترسوار، راه خود را از کناره رودخانه خابور ادامه می‌دادند تا به‌پایین شهر ماردین می‌رسیدند و اما قافله‌های اسب‌سوار، راه خود را از جاده تجاری قدیمی در شمال شرقی اورفه تا شهر دیار بکر ادامه می‌دادند و رودخانه دجله در امتداد این راه واقع می‌شد. این جاده سپس به‌سوی دریاچه وان<sup>(۲)</sup> می‌رفت و از آن‌جا به‌طرف شرق به‌سوی سرزمین ایران و ترکستان امتداد می‌یافت. رودخانه

(۱) جرابلس: نام شهرکی در شمال حلب و کنار مرز سوریه با ترکیه است. در گذشته‌های دور پایتخت دولت «کرکیش» بوده است. مسکنه نام شهری است در جنوب شرق حلب، که در جاده تدمر قرار گرفته است.

(۲) وان نام دریاچه‌ای است به‌مساحت ۳۷۰۰ کیلومتر مربع واقع در شرق ترکیه. در کنار آن شهری به‌همین نام وجود دارد.

دجله تا «جزیرهٔ ابن عمر» (لوطان) ادامه دارد.

اگر آسمان صاف باشد، مسافری می‌تواند از ماردین سلسله ارتفاعاتی را در افق ببیند که تا به جنوب کشیده شده است و در چنین افقی، کوه سنجار را نیز می‌توان دید که طول آن شصت مایل و ارتفاع آن بالغ بر ۴۹۱۴ پا می‌باشد که در دل صحرا به صورت کوهی منفرد به چشم می‌خورد. قلهٔ آن در زمستان‌ها از برف پوشیده می‌گردد. کوه سنجار در بخش شمالی، شیب تندی دارد شبیه به پرتگاهی که دره‌های کوچک آن را در برگرفته است. در جنگل‌های آن می‌توان درخت بلوط، مرکبات، انجیر، انار و سایر درختان را دید در بخش جنوبی کوه، جوی‌های آب با گذشتن از دشت و عبور از شهر سنجار که مرکز منطقه است، راه خود را به طرف زمین‌های پست و به سوی رودخانهٔ «نرثار» ادامه می‌دهند و این رودخانه اکنون به برکهٔ آبی می‌ماند که در کنار شهر متروکهٔ «هتره» قرار دارد و در آبگیرهای نزدیک بغداد ناپدید می‌شود.

شهر موصل در کنار رودخانهٔ دجله و در فاصلهٔ هشتاد مایلی شرق سنجار قرار دارد و آثار باستانی نینوا در آن سوی رودخانه و در دامنهٔ ارتفاعات کوه‌های کردستان واقع شده است. بلندترین کوه در میان کوه‌های کردستان، کوه جودی است که گاهی اوقات می‌توان آن را از موصل و همیشه از کوه سنجار مشاهده کرد، ارتفاع کوه جودی از سطح دریا ۶۵۸۴ پا است. در جنوب شهر موصل، سه رودخانهٔ پرآب از کوه‌های زاگروس سرچشمه می‌گیرند که عبارتند از: رودخانهٔ زاب بزرگ، که به طرف پایین کوه‌های هکاری سرازیر می‌شود و رودخانهٔ زاب کوچک، که از شرق و جنوب شهر «راوندوز» سرچشمه می‌گیرد و به درهٔ



«روستای قناتار (بیت‌نار) در لبنان، که محل تولد شیخ عُدی است»

وسیع «دیاله» سرازیر می شود؛ دره‌ای که راه‌های تجاری بغداد به سوی همدان و کرمانشاه در غرب ایران و بازارهای شرق از آن می‌گذشته است. سرزمینی که یزیدیان در آن تا کنون زندگی می‌کنند. در گذشته، میدان جنگ‌های متعدد و شدیدی بین ایرانیان و یونانیان، آشوریان و بابلیان، سلوکیان و دشمنان آنان و غیره بوده است. از سوی دیگر این منطقه، محل درگیری‌های شدید مذهبی نیز بوده است، به طوری که دین زرتشت که دین ایرانیان باستان است و معتقد به نبرد دایم بین پروردگار نیکی‌ها و خوبی‌ها «آهورامزدا» و خالق بدی‌ها و تباهی‌ها «اهریمن» می‌باشد، در کنار دین مزدک، سپس دین مانی و دین مسیحیت که در چهار قرن اولیه ظهور خود تحت فشار و ستم و درگیر اختلافات داخلی بود، همگی در منطقه حضور داشتند و توانسته بودند که در این منطقه پناهگاهی امن و مطمئن برای خود بیابند.

مدتی پس از آن کلیسای نسطوریان با استفاده از نظریات و عقاید پاتریارک «نسطوروس»<sup>(۳)</sup> در قرن پنجم میلادی، در عراق به وجود آمد. بسیار بدیهی بود که امپراتوری بیزانس به مذهب زرتشت اجازه نفوذ و گسترش در بین شهروندان خود و از سوی دیگر امپراتوری ایران نیز، به مسیحیت اجازه انتشار در بین ایرانیان را نمی‌داد.

درگیری دینی در منطقه ادامه داشت و تبلیغات دینی مسیحیان به وسیله تعداد زیادی از راهب‌ها و راهبه‌هایی که زندگی خود را وقف

(۳) نسطوروس در قیصریه سوریه به دنیا آمد و طی سال‌های ۳۸۰-۴۵۱ میلادی زندگی کرده و در سال ۴۲۸ تروهری کلیسای قسطنطنیه را به عهده گرفت. درباره حضرت مسیح (ع) دواقنوم قابل بود، دادن لقب مادر خدا را به حضرت مریم نمی‌کرد که پیروان او به نسطوریان معروف گشته‌اند.

تبلیغ مردمان ساده لوح نموده بودند و بعدها به قدیس تبدیل شدند ادامه داشت. ساختن دیرهای مسیحی با ساختن «دیرزعفران» در بیرون شهر ماردین و در شرق کوه عابدین آغاز گردید و سپس با ساختن دیرهای «مار بهنام» و «مار جونان» و دیرهای دیگر ادامه یافت. آن دسته از دیرهای مسیحی متکی بر محصولات و فرآورده‌های کشاورزی دیرهای ثروتمندی بودند، اما دیرهایی که به کمک‌های مالی مردم متکی بودند؛ از لحاظ اقتصادی در رتبه دوم قرار داشتند، به همین جهت، راهبان دیرهای فقیر مَهرهای گلی از خاک‌گور قدیسان می‌ساختند و در هنگام گذر از روستاهای مجاور، این مَهرهای مقدس را در مقابل پول به روستاییان می‌فروختند و با درآمد حاصل از آن، دیرهای خود را اداره می‌کردند.<sup>(۴)</sup> برخی دیگر از راهبان زندگی خود را به عبادت و تفکر و تأمل در مناطق دوردست و خلوت هم‌چون کوه «سمعان» در نزدیکی حلب و دره «لالش» در شمال عراق می‌گذراندند.

در همین دوره «یعقوب برادعی»، یک فرقه مذهبی در سرزمین آناتولی و عراق و سوریه و مصر به وجود آورد و دیری نباید که رهبران کلیسا و نسطوریان به مخالفت با پیروان یعقوبیان پرداختند و نسطوریان، یکی از آنان را که «جبرئیل سنجاری» نامیده می‌شد، به علت ازدواج دوم او، بیرون کردند که وی به ایران رفته و پزشک مخصوص همسر شاه ایران گردید.

در قرن هفتم میلادی که منطقه درگیر اختلافات سیاسی و دینی و

(۴) همان‌طور که بعداً خواهد آمد، شاید یزیدیان ساختن مَهرهای گلی از خاک‌گور شیخ عدی را از آنان آموخته باشند.



میدان نبرد شدیدترین جنگ‌ها بود، اسلام ظاهر گردید و در همین هنگام از فعالیت‌های زردشتیان کاسته شده و در مقابل، فعالیت‌های مسیحیان، یهودیان و صابئه فزونی یافته بود. آنها از آزادی دینی وسیعی برخوردار شده و توانسته بودند با پرداخت پول از پیوستن به ارتش معاف شوند، قدیس هرمز نسطوری نیز توانسته بود دیر جدیدی بر بالای کوه «کوش» و در فاصله سی مایلی شمال موصل بنا نماید، ولی دیری نپایید که لشکریان اسلام از راه رسیدند و به سوی «ملاطیه» در شمال رفتند. لشکریان اموی نیز در زمان خلافت یزید بن معاویه توانستند به ارتفاعات آناتول یورش برند و این منطقه تا زمان حکومت مروان دوم تحت تصرف آنان قرار داشت. مروان مذکور از مادری گُرد تبار زاده شده بود و چشمان آبی و موهای سرخ خود را از او به ارث برده بود.

پس از آن نوبت به عباسیان رسید تا بر منطقه چیره شوند و شهر بغداد را بسازند و در دوران خلافت آنان تجارت شکوفا شد و رهبران مذاهب و ادیان و طریقه‌های صوفیه به آزادی‌ای دست یافتند، که هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای به آن دست نیافته بودند. عباسیان به علوم، توجه خاصی داشتند، و این باعث شد که علما دست به ترجمه و تألیف کتب بزنند. کوه سنجار و صحرای آن نیز جولانگاه بسیاری از ستاره‌شناسان، ریاضیدانان و جغرافیدانان بود، اما این وضعیت دیری نپایید و به سرعت ضعف و سستی در بین خلفای عباسی راه یافت. مناطق تحت سیطرهٔ آنان مستقل گردید و حکومت‌های جدیدی به وجود آمد. درگیری و اختلافات در همه‌جا، حتی به این منطقهٔ دورافتاده و پرت نیز رسید.

## فصل اول

### شیخ عدی بن مسافر

#### اصل و نسب او:

تمامی تاریخ نگاران و زندگینامه نویسان اتفاق نظر دارند که «شیخ عدی بن مسافر»، که یزیدیان خود را پدو منتسب می کنند، مردی صالح، زاهد و پرهیزگار بوده است. تمامی آنان نیز تأیید می کنند که نسب او به خاندان بنی امیه باز می گردد.

اسم کامل او شیخ شرف الدین ابوالفضائل عدی بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن مروان بن حسن بن مروان است. او مرشد طریقه صوفیه معروف به طریقه عدویه است. وی در سال ۴۶۷ هـ ق (۱۰۷۴ میلادی) در روستای «بیت فار»<sup>(۱)</sup> که در ۳۷ مایلی جنوب

(۱) این روستا را برخی به اشتباه بیت فار نیز آورده اند، نام فعلی آن «خریة قنافار» است. اسماعیل بیک

بعلبک لبستان واقع است، به دنیا آمد و پدرش مسافر بن اسماعیل مسلمانی معتقد بود. همو بود که به فرزند خود شعائر و آداب و رسوم اسلامی را یاد داد. مادر او زنی به نام «یزده» بود. منطقه‌ای که شیخ عدی در آن به دنیا آمد و نشو و نما یافت، (یعنی منطقه بعلبک) در آن هنگام تحت تصرف خلفای فاطمی مصر قرار داشت و بعدها به تصرف پادشاهان ایوبی درآمد.

شیخ عدی پس از گذراندن دوران کودکی جهت کسب علم رهسپار بغداد شد و در نزد بهترین استادان روزگار، منطق و شرایع آموخت و از دوستان و همشاگردان وی در بغداد عبدالقادر گیلانی<sup>(۲)</sup> مؤسس طریقه صوفیه قادریه است، صفی‌الدین حاکم اربیل، پس از دیدن شیخ عدی او را چنین وصف می‌کند: «او مردی چهارشانه، گندم‌گون تند مزاج، با دو چشم سیاه کوچک است».

شیخ عدی از اوان جوانی به ریاضت کشیدن و زهد معروف بوده و چون دل و جاننش هوای گوشه‌نشینی و عزلت‌گزینی داشت، رو سوی روستای لالش<sup>(۳)</sup> Lalish کرد، البته قبل از او، در قرن اول میلادی، برخی

ﷻ

چول، در کتاب خود «یزیدیه در گذشته و حال» صفحه ۹۲ اظهار می‌کند که اصل شیخ عدی از اطراف حلب و بعلبک است که این نیز خطاست و برخی دیگر معتقدند که اصل وی از حران است. در کتاب «بهجة الاسرار و معدن الانوار» آمده است که اصل او از حوران است. آن چه که ما گفته‌ایم، مستند و صحیح به نظر می‌رسد - مؤلف.

(۲) عبدالقادر بن موسی حسینی گیلانی، مؤسس طریقه قادریه (گیلانیه) و از بزرگترین زاهدان و صوفیان اسلامی است. او در سال ۴۷۸ هـ ق در گیلان غرب به دنیا آمد و در اوان جوانی به بغداد رفت و با بزرگان علم و تصوف آشنا شد و در سال ۵۲۸ هـ ق متولی تدریس و فتوای بغداد شد. در سال ۵۶۱ هـ ق در همان جا درگذشت، او را تألیفات فراوانی است.

(۳) لالش: نام روستایی در فاصله ۳۶ مایلی شمال شرقی موصل، که ارتفاع آن از سطح دریا ۲۰۰۰ پا

از مسیحیان در اطراف کوه هکاری<sup>(۴)</sup> گوشه نشینی کرده بودند. هم چنین قبل از او، صوفی و زاهد مشهور ابوالحسن علی که او نیز دارای اصلی اموی بود، بدان جا آمده و در همان جا درگذشته بود. طول روستای لالش بالغ بر دو مایل و در بین تپه ها پراکنده است. تعدادی از جهانگردان غربی که از آن دیدن کرده اند، از چشمه هایی که منطقه را سیراب می کنند، سرسبزی یک نواخت آن که همه منطقه را در بر می گیرد و از آرامگاه شیخ عدی برای ما می گویند، که چگونه این منطقه در بهار پر از گل ها، پرنده ها، و زنبورهای عسل می شود و در زمستان پس از بارش برف هوا به سردی می گراید.

در آغاز کار، شیخ عُدی در غاری مسکن گزید و از میوه هایی که در منطقه یافت می شد تغذیه می نمود. پیراهن خود را از پنبه ای که در مزرعه خود به عمل می آورد، می بافت. به تدریج مردم به دیدار او آمده و گرداگردش جمع شدند. او در بین آنان به شیخ عُدی (عادی) هکاری مشهور شد و بسیاری از بزرگان و علما به فضل او معترف شدند. زهد او حدیث خاص و عام گردید و تا هنگام درگذشت خود در سال ۵۵۷ هـ ق

#### تذکره

است. یاقوت حموی آن را به صورت لیلش ثبت کرده است و می گوید: لیلش روستایی از نواحی شرق موصل است. شیخ عُدی بن مسافر شافعی شیخ اکراد و امام آن ها و فرزندانش، از اهالی همین روستا می باشند.

۴) هکاری یا حکاری: نام بخشی از اراضی کردستان فعلی است که به ایران متصل می شود. در گذشته های دور تابع امرای موصل بوده است، سپس به تصرف دولت عثمانی درآمد و بخشی از ایالت وان شد. در شرق آن ایران و در شمال آن «وان» و در غرب و جنوب آن موصل است. یاقوت درباره آن می گوید: هکاریه نام سرزمین و روستاهایی در بالای موصل و در ناحیه جزیره ابن عمر است و در آن کردهایی زندگی می کنند که به آن ها هکاریه می گویند.

(یا ۵۵۵ یا ۵۵۸ هـ ق) در سن نود سالگی یا کمتر، به کار و عظمی و نصیحت مردم ادامه داد. پس از مرگ، در همان جا در حکایه مدفون گردید.

### داستان تولدش

حنبللی در کتاب «قلائد الجواهر» خود، داستان جالبی از تولد شیخ عُدی نقل می‌کند؛ ما آن را به جهت توضیح اهمیت او در این جا می‌آوریم. پدر شیخ عُدی «مسافر بن اسماعیل» وارد جنگلی شد و در آن جا چهل سال گوشه‌نشینی کرد. روزی در خواب دید که شخصی به او می‌گوید: «ای مسافر، از جنگل برو و به نزد همسرت بازگرد و با او آمیزش کن، تا از نسل تو ولی و سروری بیرون آید که نام او شرق و غرب را پر کند».

مسافر با هراس از خواب بیدار شد و از محل انزوای خود در جنگل بیرون آمد و رهسپار خانه شد. هنگامی که خواست با همسر خود همبستر شود، همسرش از این کار خودداری کرد و به او گفت: تو باید به مسجد بروی و در آن جا ایستاده و با بلندترین صدا، فریاد بزنی: من مسافر بن اسماعیل هستم، که امروز از جنگلی که در آن منزوی بودم بازگشتم و به من دستور داده شده که اسب خود را سوار شوم. هر کس امشب اسب خود را سوار نشود، از نسل او ولی و سروری بیرون خواهد آمد».

حنبللی روایت می‌کند که پس از این واقعه سیصد و سه ولی به دنیا آمد.

## شرح حال شیخ عُدی از زبان تذکره‌نویسان

تاریخ‌نویسان به جایگاه شیخ عُدی بسیار توجه نموده‌اند، خواه این مسأله به علت زهد و گوشه‌نشینی او بوده است، یا این که چون او، شیخ و مؤسس طریقهٔ عدویه بوده که بعدها هستهٔ دیانت یزیدیه گردید به او اهمیت داده‌اند. به هر حال بسیار ضروری است که سخن تاریخ‌نگاران و علما در شناخت مقام این شیخ را در این جا بیاوریم. شاید بهترین جمله‌ای را که در این باره می‌توانیم بیاوریم؛ سخن شیخ «عبدالقادر گیلانی» دربارهٔ مجاهدت شیخ عُدی است که می‌گوید: «اگر پیامبری با تلاش و مجاهدت به دست می‌آمد، عُدی بن مسافر آن را به دست می‌آورد».<sup>(۵)</sup>

۱- ابن اَثیر<sup>(۶)</sup> (متوفی ۶۳۰ هـ ق) شیخ عدی را در کتاب خود یاد کرده و می‌گوید: «در این سال، (یعنی سال ۵۵۷ هـ ق)، شیخ عُدی بن مسافر زاهد درگذشت. او مقیم شهر هکّاریه از نواحی موصل بود و اصل او از سرزمین شام «شهر بعلبک» بود، که به موصل رفته و اهل عراق و اهالی کوهستان‌های آن نواحی از او پیروی و فرمانبرداری نمودند و به او اعتقاد پیدا کردند. او بسیار مشهور است».

۲- ابن خلکان<sup>(۷)</sup> (متوفی ۶۸۱ هـ ق) می‌گوید: نسب شیخ عُدی آن گونه که یکی از بستگان نزدیکش برایم گفت؛ چنین است: شیخ عُدی بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن مروان بن حسن بن مروان، مقیم شهر هکّاری، عابد و زاهد مشهور که طایفهٔ عدویه به او منسوب است، نام او در

(۵) تنمّه‌المختصر: ج ۳، ص ۱۰۰.

(۶) الکامل فی التاریخ: ج ۱۱، ص ۲۸۹.

(۷) وفتیات الاعیان: ج ۱، ص ۴۱۷.

آفاق پیچیده و خلقی بسیار پیرو او شده‌اند. اعتقاد برخی دربارهٔ او چنان فزونی یافته که او را قبله‌گاه خود قرار داده و به سوی او نماز می‌گذارند و به او به عنوان ذخیرهٔ خود در آخرت می‌نگرند.

شیخ عُدی با بسیاری از بزرگان مشایخ و صلحا و مشاهیر؛ نظیر عقیل منبجی، حماد دباس، ابوالنجیب عبدالقاهر سُهروردی، عبدالقادر گیلانی و ابوالوفا حلوانی دوست و همدم بوده، سپس در کوه هکّاریه از نواحی موصل گوشهٔ عزلت گزیده و برای خود «خانقاهی» ساخت، و اهالی آن نواحی چنان به او گرایش پیدا کردند که همانند آن اقبال برای دیگر خانقاه‌داران دیده نشده است. محل تولد او در روستایی به نام «بیت‌قار»<sup>(۸)</sup> از نواحی بعلبک بود و خانهٔ زادگاه او، اکنون زیارتگاه است»<sup>(۹)</sup>.

او در سال ۵۵۷ هـ ق و به گفتهٔ برخی دیگر در سال ۵۵۵ هـ ق، در شهر هکّاریه درگذشت و در خانقاه خود به خاک سپرده شد. قبر او در نزد پیروانش از زیارتگاه‌های مهم و معتبر است. نوادگان او تاکنون در همان جا ساکن هستند و نیابت او را به عهده دارند و راه او را ادامه می‌دهند. پیروان او هم چون روزگار شیخ، به آنان اعتقاد فراوان دارند و آنان را بسیار گرامی می‌دارند.

ابوالبرکات بن المستوفی در تاریخ اربیل، از او یاد می‌کند و نام او را در فهرست کسانی قرار می‌دهد که به اربیل وارد شده‌اند و حاکم اربیل مظفرالدین می‌گوید: «هنگامی که کودک بودم، شیخ عُدی بن مسافر را در

(۸) در وفیات الاعیان نیز به اشتباه «بیت‌قار» آمده است.

(۹) در زمان ابن خلکان، یعنی در قرن هفتم هجری.

موصل دیدم، او پیرمردی چهارشانه، گندم‌گون بود و مردم از پرهیزگاری او فراوان می‌گفتند. شیخ عُدی (رحمه‌الله) در سن نود سالگی درگذشت.»

۳- عمر بن الوردی<sup>(۱۰)</sup> (متوفی ۷۳۲ هـ.ق) می‌گوید: «در این سال، یعنی سال ۵۵۷ هـ.ق، در ماه محرم، شیخ زاهد عدی بن مسافر در شهر هکّاریه درگذشت... شیخ ابومحمد عبدالله بطایحی دربارهٔ او می‌گوید: شیخ عُدی به گونه‌ای بود که چون به سجده می‌رفت، از شدت مجاهده می‌شد صدای حرکت مغز او در سرش را، هم‌چون صدای افتادن سنگی در درون کدوی خشکیده‌ای، شنید. او در آغاز کارش به تنهایی در غارها و کوه‌ها و بیابان‌ها، به انواع مجاهده با نفس و ریاضت مشغول بود، تا آن‌جا که کوه‌ها، جانوران و درندگان با او انس و الفت گرفتند. او یکی از کسانی بود که پیشتاز تربیت مریدان حقیقی در سرزمین شرق بود و سیر و سلوک و کشف مشکلات حالات آن‌ها را به عهده گرفته بود.»

۴- شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۶ هـ.ق)<sup>(۱۱)</sup> در حوادث سال ۵۵۷ هـ.ق، او را در دو سطر چنین یاد می‌کند: «شیخ عارفان؛ عُدی بن مسافر هکاری زاهد، که عمر او به نود سال می‌رسد.»

۵- ابومحمد یافعی<sup>(۱۲)</sup> (متوفی ۷۶۸ هـ.ق) می‌گوید: در این سال، شیخ بزرگ، ولی مشهور، صاحب فتوحات ظاهره و احوال باهره، معارف و اسرار، کرامات و انوار، مقامات و مواهب بسیار، نفس‌های صادق و آیات خارق؛ عُدی بن مسافر شامی هکاری زاهد درگذشت. او دوست

۱۰) در کتاب او: تتمه المختصر و در ذیل حوادث سال ۵۵۷ هـ.ق.

۱۱) کتاب: دول الاسلام، شمس‌الدین ذهبی، صفحه ۵۱.

۱۲) مرآة الجنان و عین‌الیقظان، یافعی ج ۳، ص: ۳۱۳.



شیخ عقیل منبجی و شیخ حماد دباس بود. طایفه عدویه به او منسوب هستند. نام او در شهرها پیچیده و خلق بسیاری بدو اعتقاد پیدا کرده‌اند و به زیارت او به کوه هکاریه می‌روند، اما او از آنان دوری می‌جسته است. او برای خود در آن‌جا خانقاهی ساخت. قبر او نیز در همان جا است. مزارش یکی از زیارتگاه‌های معروف است که مردم به زیارت آن می‌روند و از آن بهره می‌جویند.

۶- المقریزی تاریخ‌نویس (متوفی ۸۴۵ هـ.ق) در کتاب خود؛ الخطط المقریزیه،<sup>(۱۳)</sup> از خانقاه عدویه یادی به میان آورده، در این باره می‌گوید: «خانقاه معروفی در قرافه مصر، منسوب به شیخ عدی بن مسافر<sup>(۱۴)</sup>... قریشی اموی است. شیخ عدی با تعدادی از مشایخ نظیر عقیل منبجی و حماد دباس و عبدالقادر گیلانی دوست و همنشین بود، سپس راهی کوه هکاریه در منطقه موصل شد و در آن‌جا برای خود خانقاهی گزید، که مردم اعتقاد زیادی به آن پیدا کردند و چون درگذشت، در خانقاه خود به خاک سپرده شد. برادرزاده‌اش که شمس‌الدین نام داشت، به مصر آمد و...»

۷- ابن العماد<sup>(۱۵)</sup> (متوفی ۱۰۸۹ هـ.ق)، می‌گوید: «اگر نام او را در برابر شیر درنده بگویی، می‌ایستد و اگر در برابر دریای توفانی بگویی، آرام می‌گیرد. شیخ صدیق بن محمد مقری که پدرش به المدوٰخ معروف

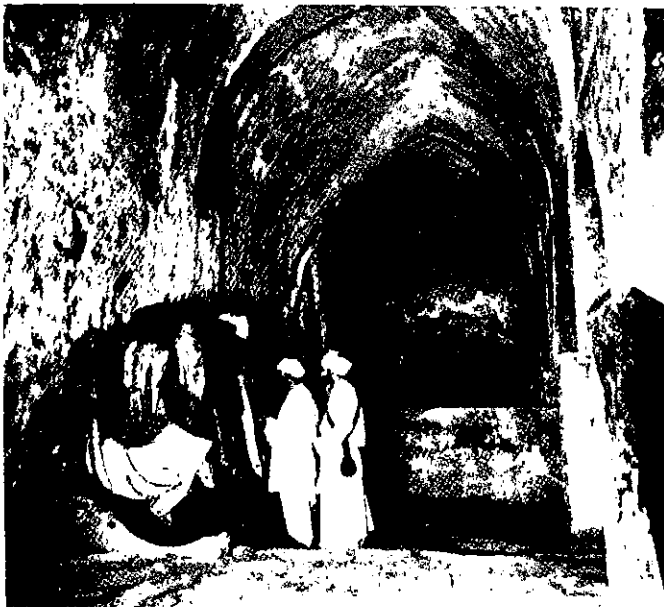
(۱۳) خطط مقریزیه، مقریزی، ج ۴، ص: ۳۰۵.

(۱۴) هرچند که خانقاه به نام او معروف است، اما او در مصر به خاک سپرده نشد، بلکه برادرزاده‌اش در آن مدفون است.

(۱۵) رجوع کنید به دو کتاب: «لوائح الانوار فی طبقات السادة الاخيار» و «طبقات الوسطی».

بود، در کتاب خود: «الوسيلة الجامعة» به همین موضوع اشاره می‌کند؛  
آن‌جا که می‌سراید:

بجاء عُدیّ ذلک ابن مسافر  
به تسکُنُ الامواجُ فی لجج البحرِ  
وان قلتَهُ للیث لم یحطُ خطوة  
ولا الشبر من قاع ولا القاع من شبر» (۱۶)



«آرامگاه شیخ عُدی در لالش» سال ۱۹۴۲ میلادی

به منزلت عدی بن مسافر، که نام او امواج توفانی دل دریاها را آرام می‌کند. نام او را اگر به شیر درنده بگویی؛ قدمی جلوتر نخواهد گذاشت.

۸- عبدالوهاب شعرانی (متوفی ۹۷۳ هـ.ق)، او را در دو کتاب خود مدح و ثنای بسیار گفته و چنین نوشته است: او در آغاز کار خود، مدت زمانی را در غارها، کوه‌ها و بیابان‌ها، به تنهایی گذراند و خود را به انواع مجاهدت‌ها ریاضت داده. او در سرزمین شرق اولین کسی بود که اقدام به تربیت مریدان صادق نمود و راه سیر و سلوک در پیش گرفت. (۱۷)

### کرامات شیخ عدی

کرامات بسیاری به شیخ عدی نسبت داده شده است، تا آن‌جا که برخی از آن‌ها به نوعی غلو است. به هر حال مطالب مندرج در کتب، بسیار کمتر از آن چیزی است که طایفه یزیدیه به او نسبت می‌دهند. ما جهت شناساندن او، برخی از این کرامات را می‌آوریم، تا ما را در فهم و درک نظریات یزیدیه درباره او یاری کند. گفتنی است که کرامات بسیاری به صوفیه و زاهدان نسبت داده می‌شود، که اگر همین کرامات بر اهل صوفیه و زهاد عرضه شود، آن را نمی‌پذیرند، که این خود نشانه میزان اعتقاد مردم به این بزرگان است.

● ابن‌الوردی سخن خادم شیخ عدی را نقل کرده و می‌گوید: «هفت

(۱۷) کسانی دیگر نیز به ذکر شرح حال او پرداخته‌اند، مانند: ابن‌القرات در کتاب تاریخ خود و ابوالفدا در کتاب مختصر و غیره.

سال به او خدمت کردم و کرامات بسیاری از او دیدم. یکی از آن‌ها: روزی بود که بر دست‌هایش آب می‌ریختم. پس به من گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: می‌خواهم که قرآن را حفظ کنم، زیرا که من به‌غیر از سوره فاتحه و سوره اخلاص، سوره دیگری حفظ نیستم و حفظ آن برایم بسیار دشوار است. پس شیخ بر سینه‌ام زد که در همان لحظه همه قرآن را حفظ کردم.

● روزی به او گفتم: آقا و سرورم، می‌خواهم که چیزی از غیب به من نشان دهی. پس دستمال خود را به من داد و گفت: آن را بر صورتت بگذار و من آن را بر صورتت گذاشتم، پس به من گفت: آن را بردار و من آن را برداشتم که فرشتگان کاتب اعمال را دیدم و مشاهده کردم که چگونه اعمال خلاق را می‌نویسند. سه روز بر این حال بودم، تا این که عیشم به هم خورد. پس به‌ترد شیخ شکایت بردم و کمک خواستم. او دستمال خود را بر صورتم گذاشت، چون آن را برداشتم، تمامی آن حالت مرتفع گردید.

● روزی شیخ عقیل منبجی، شیخ عُدی را برایم وصف می‌کرد و در آن‌باره بسیار سخن می‌گفت. پس گفتم: آقای من، آیا ممکن است او را به من نشان دهی؟ پس آینه‌ای به دستم داد و به من فرمود که در آن نگاه کنم. پس به‌چهره خود نگریستم. اندکی بعد چهره‌ام تأیید شد و چهره شخص دیگری برایم ظاهر شد که به‌وضوح او را می‌دیدم و چیزی از چهره او برایم مخفی نمانده بود. پس شیخ عُدی در آینه، به من گفت: تو را سفارش می‌کنم نسبت به شیخ عقیل مؤدب باش. ساعتی دراز هم چنان او را می‌دیدم، تا این که از نظرم پنهان و دوباره صورتم نمایان شد.

● روایت شده است که او می‌توانست شبی دوبار قرآن را ختم کند.

● حنبلی در کتاب: قلائد خود گوید: یزیدیان برخی کرامات را به شیخ عُدی بن مسافر نسبت می دهند؛ از آن جمله چیزی است که ابوالبرکات بن مسافر روایت می کند: روزی سی درویش به نزد عمویم شیخ عُدی آمدند ده تن از آنان به او گفتند: ای سرور ما، گوشه ای از حقیقت را برای ما بازگو کن. هنوز شیخ شروع به سخن نکرده بود که این ده تن به آب تبدیل شدند. ده تن دیگر از آنان به شیخ گفتند: ای سرور ما، از حقیقت محبت بر ایمان بگو. شیخ تازه شروع به سخن گفتن کرده بود که همه بر زمین افتادند و کالبد تهی کردند. ده درویش باقی مانده، از شیخ خواستند که حقیقت فقر را برایشان شرح دهد. پایان کار آن ها بدین گونه بود که جامه هایشان از تن فرو افتاد و برهنه از نزد او بیرون آمدند..

● حنبلی از حافظ ذهبی نقل می کند: شیخ عُدی در دامنه کوه، مزرعه کوچکی داشت و خود آن را شخم می زد و می کاشت. غذای خود را از گندم آن تهیه می کرد. در آن جا پنبه می کاشت و تن پوش خود را از آن تهیه می کرد. مالی را از کسی قبول نمی کرد. بسیار روزه می گرفت، به طوری که روزه ای را به روزه دیگری متصل می کرد، تا آن جا که برخی گمان کردند؛ شیخ آن ها هرگز غذا نمی خورد و چون این خبر به گوش او رسید، در حضور برخی از آنان، غذا خورد.

● روایت شده است: هنگامی که مادر او به وی حامله شد، همه اولیا در حالی که او هنوز در شکم مادرش بود، بر او سلام کردند و هنگامی که از شکم مادر بیرون آمد، جواب سلام آن ها را داد و از همان کودکی با آن ها دوست شد.

● بر پایه‌ی اعتقادات یزیدیه<sup>(۱۸)</sup>، معجزه تولد شیخ عُدی از والدینی که نسل بدین گونه نقل شده است: او در سن پانزده سالگی، به دنبال سرتوشت خود رفته و از وطن خود مهاجرت کرد و بعد از گذشت پنج سال، در شبی از شب‌ها و در زیر سایه مهتاب، هنگامی که سوار اسب خود بوده و در برابر گوری قدیمی ایستاده بوده، پیامبری به او الهام می‌شود و شبی از دل زمین بیرون آمده و جلوی او می‌ایستد، که به اندازه دو شتر بوده و طول دست‌هایش به هشت پا می‌رسیده و سری هم چون گاو میش و پشمی بلند و خشن و چشمانی بزرگ و گرد هم چون چشمان گاونر، که به رنگ سبز می‌درخشید و پوستی سیاه و تیره داشته. با این همه، این شیخ شبیه انسان بوده است.

در این هنگام قبر چنان بزرگ می‌شود که به ابرها رسیده و شکل مناره به خود گرفته و شروع به لرزیدن می‌نماید. شیخ عُدی در حالی که از ترس آن چه می‌دیده می‌لرزید پایش به آفتابه آبی که نزدیکش بوده خورده، سپس شیخ به جوانی زیباروی که دمی هم چون طاووس داشته تغییر شکل داده و جوان به او گفته: «ترس، فقط این مناره خواهد ریخت و همه جهان را ویران خواهد کرد، ولی تو و کسانی که به تو گوش فرادهند، آزاری نخواهند دید و شما بر ویرانه‌ها حکومت خواهید کرد. من ملک طاووس<sup>(۱۹)</sup> هستم و تو را برگزیدم تا دیانت حق را در جهان اعلام کنی».

سپس ملک طاووس روح شیخ عُدی را گرفته و به آسمان برده و

18) The Yazidis. Johns Guest. London and Newyork 1987. P 31.

۱۹) منظور شیطان است و ملک در این جا با فتح لام است.

هفت سال در آنجا نگاه داشته، در حالی که کالبد شیخ عُدی در قبر دراز کشیده بوده، خداوند حقیقت کامل را به او یاد داده و هنگامی که روحش از ورود مجدد به کالبد او خودداری می کرده، آب ریخته شده از آفتابه هنوز خشک نشده بوده است<sup>(۲۰)</sup>.

معتقدات یزیدیه توضیح می دهد که چگونه عُدی پیامبر، که مجهز به معجزات بود، در روستای لالش مستقر شد و توانست گُردهای سرکش هکّاری را هدایت کند، به طوری که همه آنان عاقبت به او ایمان آورده و اطراف او گرد آمدند. او قوانین عقیدتی آنان را پایه گذاری کرد و گروه های مؤمنین را مشخص کرد و شکل و شمایل را که باید به آن شکل درآیند، برایشان تعیین نمود.

یکی از سفارش های شیخ عُدی به پیروانش، دوری از کتاب ها بود، که این وصیت باعث انتشار بی سوادى در بین جامعه یزیدی گردید و به همین علت است که آنان عادات و اعتقادات خود را شفاهی و سینه به سینه منتقل کرده اند، که این باعث مخفی ماندن عقاید آنان و گمراهی کسانی شده است که در مذهب آنان تحقیق می کرده اند. از سوی دیگر این کار باعث تغییر برخی عقاید آنان نیز گشته است، ولی آنان با این همه به نگاه داری برخی از کتاب های منسوب به شیخ عُدی نظیر کتاب: «ترتیل الوحی» پرداختند که این کتاب در سال ۱۸۵۳ برای اولین بار چاپ گردید<sup>(۲۱)</sup>.

(۲۰) این داستان برگرفته از قصه عُزیر در قرآن کریم است. رجوع کنید به: «معجم اعلام القرآن».

(۲۱) نسخه ای از این کتاب یافت نشد، اما ترجمه انگلیسی آن در پیوست کتاب سابق الذکر یعنی The yazidis موجود است.

شیخ عُدی هم چنین رساله‌ای به نام: «اعتقاد اهل السنة والجماعة»<sup>(۲۲)</sup>، در باب علم توحید داشته است، که از متن این رساله می‌توان با افکار او آشنایی پیدا کرد و دید که شیخ عُدی در این رساله چگونه به شیطان حمله می‌کند و او را اساس و پایه شر و بدبختی در این دنیا می‌داند، که البته این عقاید را یزیدیان به هیچ وجه نمی‌پذیرند.

### جانشینان و یاران شیخ عُدی

پس از درگذشت شیخ عُدی، پیروان او دچار سرگردانی شده و در پی یافتن کسی برآمدند که بتواند در رهبری مردم و موعظه کردن آنان، جانشین او شود. با آن‌که برخی از خویشاوندان شیخ، همان‌طور که توضیح خواهیم داد، جانشین او شدند، اما این فرقه به سرعت دچار انحراف و فساد گردید و افکار و عقاید قدیمی که در درون افراد نهفته و در ضمیر ناخودآگاه آن‌ها محفوظ بود، بر آنان مسلط گردید و با این تحول جدید، این عقاید دوباره زنده شد.

جانشینان و یاران شیخ عُدی، افرادی نیمه‌خدایی هستند که در اساطیر یزیدیه همراه با فرشتگان و ملک طاووس در آفرینش جهان نام آنان برده می‌شود.

یزیدیان منسوب به شیخ عُدی بن مسافر اموی، به تدریج میراث فرهنگی خود را احیا کردند و به اصل زردشتی خود، یعنی مذهبی که قبلاً

(۲۲) این رساله با تحقیق عدوانی و نعمه، در سال ۱۹۷۵، در بغداد چاپ و منتشر شده است.



به آن معتقد بودند بازگشتند. آنان پس از آن که ظاهراً به اسلام گرویدند، معتقد به امامت یزید و سپس معتقد به الوهیت او شدند. تعدادی از خدایان را با او شریک نمودند. و شروع به پرستش او و بقیه خدایان کردند. البته آنان شیخ عُدی را فراموش ننموده، و مقام او را در بالاترین رتبه در اعلیٰ علین قرار دادند.

یزیدیان معتقدند که اولین خلیفه پس از شیخ عُدی، برادر او صخر بن مسافر است. او به لالش نیامد، در حالی که در روستای خود در «بیت فار» در بقاع ساکن بود. رهبری آنان را به عهده داشت. این در حالست که لخمی در: «بهجة الاسرار»، در اثنای سخن از مناقب سید عبدالقادر گیلانی، می گوید: اولین جانشین شیخ عُدی که رهبری و سرپرستی فرقه عُدویه را به عهده گرفت، برادرزاده شیخ عُدی، ابوالبرکات بن صخر بن مسافر بود. از شیخ عُدی نقل می کنند که گفت: «ابوالبرکات جانشین من است». شیخ عُدی در هنگام زنده بودن، او را گرامی و بزرگ می داشته و درباره او می گفته: ابوالبرکات از کسانی است که از ازل دعوت شده و از پیشی جستگان به سوی حضرت بود».

سخاوی می گوید: «... شیخ ابوالبرکات بن صخر، که پدر این خاندان بود، در نزد عمویش عُدی بن مسافر در جایی معروف به لالش در کوهستان هکاریه اقامت گزید». شیخ ابوالبرکات از «بیت فار» به نزد عمویش آمده و در تمام عمر او یار و همدم وی گردید و پس از درگذشت شیخ عُدی، جانشین او در خانقاه اش شد. در این مقام بود، تا آن که در سنین کهنسالی درگذشت و در کنار قبر عمویش به خاک سپرده شد.

آرامگاه او اکنون زیارتگاه است. پسرش عُدی بن ابوالبرکات که در نزد پدر تحصیل کرده بود و در مناقب و فضایل همانند پدر بود، جانشین او گردید. او هم چون پدرش، مردی صالح و نیکوکار بود و توانست جانشین خوبی برای پدرش باشد و ساکنان کوهستان هکاریه و اطراف آن را موعظه و ارشاد نماید. او مردی زنده دل، دین دار و ظریف بود. نیکوکاران را دوست می داشت و به علما احترام می گذاشت. او هوشمند، محبوب و متواضع بود.

پس از درگذشت عُدی، شیخ حسن بن ابوالبرکات، ملقب به «تاج العارفین»، جانشین او شد. در دوره او بود که فرقه عُدییه گمراه و منحرف گردید و فساد و گمراهی و ضلالت در آن ها راه یافت. حاکم موصل «بدرالدین لؤلؤ ارمنی» از نفوذ شیخ حسن ترسید، پس او را گرفته و در بند کرد و چون می ترسید کردها علیه او شورش کنند، او را با تسمه ای سیمین خفه کرد. شیخ حسن مذکور، همان مؤلف: «مصحف رش» و دومین خدا از خدایان هفتگانه است که در نزد آنان به نام «دردائیل» نامیده می شود. آمده است که او به بصری معروف گردید و برخی گمان کردند که او همان «حسن بصری» و دارای گنبدی در میان گنبدهای اطراف قبر شیخ عُدی است.

ابن شاکر، شرح حال او را نوشته و می گوید: «شمس الدین ابومحمد حسن بن عُدی بن ابوالبرکات بن صخر بن مسافر، شیخ اکراد، و ملقب به تاج العارفین است».

سخاوی در «تحفه الاحباب» می گوید: «پس از او، برادرش صخر، جانشین او شد و فرزندان او در جاهای مختلف پراکنده شدند. مردم

به سوی آنان روی آوردند و یکی از آنان به نام شیخ شمس‌الدین بن ابوالمفاخر عُدی... در موصل اقامت گزید.»

ابن شاکر نیز دربارهٔ او می‌گوید: «شمس‌الدین حسن از علمای زیرک و هوشمند و بافضل و ادب بود که شعر و تألیفاتی در باب تصوف دارد. پیروان و مریدانی دارد که دربارهٔ او مبالغه می‌کنند.»

ذهبی می‌گوید: فرق بین او و شیخ عُدی، هم چون فرق بین سر آدمی و پای اوست. گرامی داشت او از طرف پیروان فرقهٔ عُدویه<sup>(۲۳)</sup> تا آن جا بود که روزی واعظی بر شمس‌الدین وارد شد و شروع به وعظ و نصیحت او کرد، تا آن جا که دل‌نازک شد، گریست و بی‌هوش شد. کردها به واعظ حمله کرده و او را کشتند. چون شیخ حسن به هوش آمد، او را دید که در خون خود می‌غلند. گفت: این چه کاری بود؟ گفتند: این سگ را چه رسد که سرور ما، شیخ را بگریانند. شیخ به خاطر حفظ مقام و منزلت خود خاموش شد.

شیخ شمس‌الدین در پنجاه و سه سالگی، در سال ۵۶۴۸ ه.ق، کشته شد. در بین کردها طوایفی هستند که معتقدند او کشته نشده است و بازخواهد گشت. در نزد آن‌ها زکات و مال نذری جمع شده است و منتظر بازگشت او هستند.

از تألیفات او: «محکِّ الايمان» و «الجلوة لأرباب الخلوة» است که بنا به گفتهٔ ابن طولون، شش سال خلوت‌گزید تا توانست آن را بنویسد. دیوان شعری دارد که در آن اشعاری در باب وحدت وجود است. از آن جمله

(۲۳) فرقهٔ عدویه: فرقهٔ صوفیانه منسوب به شیخ عُدی بن مسافر.

است این آیات (۲۴):

وقد عصيتُ اللّواحي في محبتِها  
 وقلتُ، كَفُّوا فهِتْكَ السَّرَّ أَلِيْقُ بِي  
 فِي عَشَقِ غَائِيهِ فِي طَرْفِهَا حَوْرُ  
 فِي ثَغْرِهَا شَنْبُ، وَجَدِي مِنَ الشَّنْبِ  
 قَسَيْتُ عَنِي بِهَا يَا صَاحِ إِذْ بَرَزْتُ  
 وَغَبْتُ إِذْ حَضَرْتُ حَقًّا وَلَمْ تَغْبِ  
 وَصَرْتُ فَرْدًا بِلَا تَانٍ أَقُومُ بِهِ  
 وَأَصْبَحَ الْكَلُّ وَالْأَكْوَانُ تَفْخَرُ بِي  
 وَكُلَّ مَعْنَايَ مَعْنَاهَا، وَصُورُتُهَا  
 كَصُورِي، وَهِيَ تُدْعَى إِبْنَتِي وَأَبِي

«در راه عشق و محبت او، از اندر زها سر بیچی کردم و گفتم: بس  
 کنید، که پرده درمی برایم شایسته تر است»  
 «در عشق، دلبر سیاه چشمی که لب و دهانش، مرا به وجد  
 آورده است»  
 «ای هوشیار، چون ظاهر شود، در او فنا می شوم و اگر به راستی  
 حضور یابد، در او غیب می شوم، هر چند که او هیچ گاه غیب نمی شود»  
 «او اکنون یگانه ای شدم که دومی ندارد و کون و مکان به من  
 افتخار می کند»  
 «هر معنای من، معنای اوست و صورت او هم چون صورت من

است. او گاهی دخترم و گاهی پدرم خوانده می شود».

الحكمة أن تشرب من الحانات خمرًا قُرنَت بسائر اللذات  
من كَفِّ مهفهِفٍ متى تُليت آياتُ صفاته بَدَت من ذاتي

«حکمت آن است که از میکده سیراب شوی، چون که همه لذات یا می میخسته گردیده است».

«از کف دلبری که معجزه صفات آشکار شده او، از ذات من ظاهر می شوند».

سَطَا وَكَلَّ فِي مَذْهَبِ الْحَبِّ أَنْ يَسْطُو مَلِيحٌ لَهُ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ قَسْطُ  
و من فوقِ صحنِ الخدِّ للنقط غايه تدلُّ على ما يفعلُ الشكلُ و التَّقْطُ

«آن زیباروی نمکین، دلم را ربود و در مذهب عشق، ربودن حق اوست. در هر اندامی از اندام هایم او را بهره ای هست»

«و بر بالای گونه او، خال او هدفی دارد و بلایی را که خط و خال بر سر عاشقان می آورد، نشان می دهد».

امروزه، قبیله ای که اصل و نسب آن ها به شیخ حسن می رسد، متولی اداره جامعه یزیدیان بوده و حفاظت از اصول دیانت یزیدیه و آموزش سراینندگان مذهبی (قوال ها) را برعهده دارند. برخی از خاندان های این قبیله در روستای «بحزانی»<sup>(۲۵)</sup> زندگی می کنند.

یکی دیگر از جانشینان شیخ عدی، شرف الدین است که یزیدیان در دو کتاب خود نامی از او نبرده اند. کسی دیگر نیز نام و نسب او را نیاورده است، البته به جز ابن العبری که در کتاب خود: «تاریخ مختصرالدول» در

(۲۵) این روستا در کنار بعشیق و به فاصله ده دقیقه راه از آن، در شمال عراق می باشد. در آن زیارتگاه ها و خانه های شیوخ و رؤسای یزیدیان قرار دارد.

وقایع سال ۵۶۵۵ ه. ق، نام او را شرف‌الدین محمد بن شیخ عدی ذکر می‌کند و می‌گوید: «... و اما پسر شیخ عدی به خَرْتَبَرْت (۲۶) رفت تا به سلطان عزالدین (۲۷) بیوندند».

احمد تیمور معتقد است که این شرف‌الدین، فرزند شیخ حسن است که سابقاً ذکر او رفت، زیرا که شیخ عدی فرزندی برجا نگذاشت و شاید او پس از کشته شدن پدرش در موصل به رهبری این طایفه رسیده باشد. گست Guest معتقد است: او هنگامی که در کنار ترک‌ها با مغول‌ها می‌جنگید، کشته شد و پس از مرگش به عنوان قدیس شناخته شد. اهل سنجار به او اعتقاد فراوان دارند (۲۸).

یکی دیگر از اعضای این خانواده زین‌الدین است، که سخاوی در «تحفة الاحباب» هنگام سخن از قبر او، در قِرافة الصغری (۲۹) از او یاد می‌کند و می‌گوید: «شیخ صالح و عارف و محقق ربانی، شیخ الشیوخ اسلام، زین‌الدین ابوالمحاسن یوسف بن شرف‌الدین محمد بن حسن بن عدی بن ابوالبرکات بن صخر بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن حسن بن مروان بن الحکم بن اَبی العاص بن اُمیة بن عبد شمس».

سپس ذکر نمود که او در سال ۶۹۷ هجری قمری درگذشت و این که او به شام درآمد و در آنجا او را گرامی داشتند و به امیری شناختند، اما

(۲۶) خرتبرت: نامی ارمنی است؛ بر قلعه‌ای اطلاق می‌گردد که به نام قلعه زیاد معروف است و در دورترین نقطه دیار بکر قرار دارد. امروزه به آن خربوت می‌گویند.

(۲۷) سلطان عزالدین کیکاووس از پادشاهان سلجوقی روم، که پایتخت آنان شهر قونیه بود.

(۲۸) شرف‌الدین را آرامگاهی کوچک در قلعه کوه «سلمیران» است و نیز آرامگاهی بزرگ‌تر در پایین کوه دارد. هر دو آرامگاه را از کمک‌های مالی‌ای که به نام او گرد آمده است، ساخته‌اند.

(۲۹) خانقاهی که شیخ زین‌الدین در آن به خاک سپرده شد، به نام خانقاه شیخ عدی بن مسافر و خانقاه عدویه معروف بود. بعدها خانقاه قادریه نامیده شد. اکنون عامه مردم آن را مسجد علی می‌گویند.

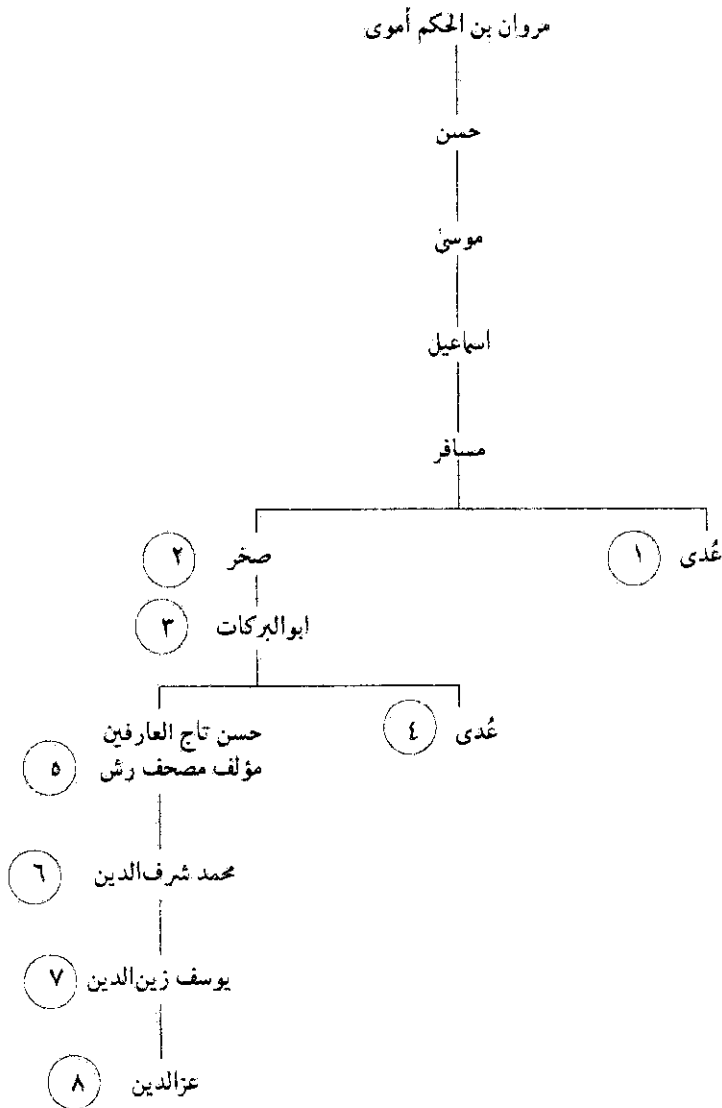
این او را خوش نیامد و به جامهٔ پادشاهان درآمد و اقدام به خرید و نگهداری اسبان و کنیزکان و خدمتکاران و لباس‌ها و جامه‌های فاخر و گرانبها نمود، سپس بر جان خود ترسید و پسرش عزالدین را در آن‌جا گذاشت و خود به قاهره رفت و در آن‌جا اقامت گزید. در آن‌جا نیز او را گرمی داشتند.

ابن حجر در کتاب: «الدُّرر الکامنه»، از عزالدین مذکور یاد نموده و می‌گوید: «امیر عزالدین کردی، نوهٔ دختری شیخ عدی است، که به‌شام آمد و به امیری رسید. قوم او از جاهای دوردست به‌نزدش می‌آمدند و با پرداخت اموال به او نزدیک می‌شدند، سپس شایع شد که آن‌ها قصد قیام علیه سلطان را دارند، به‌همین جهت سلطان ناصر، یزیدیانی را که در قراه مصر بودند، دستگیر کرد. «تنکز» حاکم دمشق، عزالدین را در قلعه زندانی کرد تا از پیروانش دور شود».

احمد تیمور پس از بررسی تاریخ رهبران یزیدیه، معتقد است که این طایفه، پس از آن که در دوره‌ای از تاریخ، یک طریقهٔ صوفیه بودند، به‌تدریج تبدیل به گروهی شورشی شدند که در پی به‌دست آوردن پادشاهی بودند و اگر با مخالفت شدید پادشاهان و امرا برخورد نمی‌کردند، دارای جایگاهی می‌شدند که با جایگاه امروزه آنان متفاوت می‌بود.

یکی از یاران اولیهٔ شیخ عدی که در نزد افراد طایفه محترم و گرمی است، شیخ شمس‌الدین است، که آرامگاه او نزدیک آرامگاه شیخ عدی است. نوادگان او یکی از سه قبیلهٔ شیوخ یزیدیه‌اند.

شجره نامه شیخ عُدی و سایر رهبان یزیدیہ





و دیگر شیخ ابوبکر است، که منسوب به پدرش مسافر است. در نتیجه او نیز اموی و آرامگاه او در لالش است.

باید افزود که نیاکان یزیدیان معتقد به دینی مخالف با ادیان توحیدی بودند. اعتقادات آنان نسل به نسل منتقل شده و برجای مانده است، که از مشخص ترین آن‌ها، اعتقادات زرتشتی است که در دوره شیخ عُدی بن مسافر به دین مبین اسلام درآمده‌اند.

قبیله تریاها همزمان با ظهور اسلام مهاجرت کردند و افراد آن در اطراف موصل سکونت گزیدند و در بین کردهای یزیدی زندگی کردند. در زمان شرف الدین ابوالمفاخر عُدی به دین اسلام گرویدند، بدون آن که اعتقادات پیشین خود را، به ویژه درباره حلول و تناسخ فراموش کنند. به همین علت بود که بعدها به دوگانه پرستی قدیم خود، یعنی پرستش خدای خوبی و خدای شر و پلیدی بازگشتند، سپس برای خود برخی بدعت‌های به دور از اسلام و مسیحیت و یهودیت گذاشتند و دینی آمیخته با تمامی ادیان سابق، به ویژه دین زردشتی برای خود ایجاد کردند، ولی هم‌چنان با نگاه تقدیس و احترام و بزرگی به شیخ عُدی بن مسافر نگاه کرده و او را انسانی فوق العاده می‌دانسته‌اند که شایسته نیست مخلوق باشد. چنین بود که دین جدید آنان، که درباره آن سخن خواهیم گفت، به وجود آمد.

## شیخ عُدی از دیدگاه یزیدیان

اسماعیل‌بیک یکی از رهبران این طایفه، در نیم قرن پیش می‌گوید: «در روز قیامت، شیخ عُدی همه یزیدیان را بر روی سینی‌ای که بر سر نهاده، حمل می‌نماید و وارد بهشت شده و گناهان اندک پیروان او بدون حساب و کتاب و شکنجه و عذاب آمرزیده می‌شود».<sup>(۳۰)</sup>

جان گست<sup>(۳۱)</sup> معتقد است که شیخ عُدی در نزد یزیدیان هم چون پیامبر، محترم و گرامی است یزیدیان او را از پیامبر نیز بالاتر می‌دانند و برخی از آن‌ها معتقدند که او از لاهوت است. برخی دیگر معتقدند که او وزیر خداست و این‌که امور زمین و آسمان باتدبیر او انجام می‌شود. یا این‌که می‌گویند: حکم آسمان در دست خدا و حکم زمین در دست شیخ عُدی است او شریکی عزیز در نزد خداست، که خواسته او رد نمی‌شود، بلکه او روحی مقدس و پاک کننده جان‌هاست. اوست که بر انبیا فرود می‌آید و حقایق دینی را به آنان وحی می‌کند. آنان را از غیب آگاه می‌کند. به اعتقاد آنان هیچ‌گاه زمین از پیامبر خالی نمی‌شود.

عقاید یزیدیه درباره شیخ عُدی در معتقدات سه گروه خلاصه می‌گردد، که تمامی این گروه‌ها اعتقادی به این‌که او زاهد متصوفی بوده، ندارند.

گروه اول: گروهی غلوکننده هستند که شیخ عُدی را خود خدا می‌دانند.

گروه دوم: گروهی هستند که می‌گویند: او شریک خدا در الوهیت

۳۰ کتاب: «الیزیدیه قديماً و حديثاً» - اسماعیل‌بیک، ص ۹۵.

31) The Yezidis, Johns Guest P:15.

است، به طوری که حکم آسمان در دست خدا و حکم زمین در دست شیخ عُدی است.  
گروه سوم: گروهی هستند که می‌گویند: او نه خدا و نه شریک خداست، اما در نزد خدا به منزله بزرگترین وزیر است، که فرمانی بدون رأی و مشورت او از سوی خدا صادر نمی‌شود.

### مقبره شیخ عُدی

پیش از این دیدیم که روستای محل سکونت شیخ عُدی، روستای لالش است، هرچند که او در آغاز کار، در یکی از غارها سکونت داشت، آورده‌اند: او برای خود خانقاهی ساخت و عاقبت در همان‌جا دفن شد، اما نظریات درباره اصل این بنا متفاوت است. در بسیاری از آن‌ها غلو آشکار مشاهده می‌شود. ما سعی می‌کنیم که این نظریات را مطرح نموده و به نتیجه برسیم.

سید عبدالرزاق حسنی<sup>(۳۲)</sup>، در نیمه سال ۱۹۲۵ میلادی، به هدف خواندن رموز و نقوش کتیبه‌ها به بازدید مرقد شیخ عُدی رفت، اما به دلایلی که ذکر نمی‌کند، موفق به خواندن و حل تمامی رموز و نقوش کتیبه‌های قبور آن‌جا نمی‌شود و ذکر می‌کند که برای بار دوم در سال ۱۹۴۷ میلادی، در روز پنجشنبه ۱۷ آوریل، به همراهی رئیس پلیس

(۳۲) مؤلف محترم اظهار می‌دارد: سید جعفر غضبان، به بازدید مرقد شیخ عُدی رفته است که اشتباهی واضح و آشکار است، رجوع کنید به کتاب: یزیدی‌ها و شیطان پرستان، تألیف سید عبدالرزاق حسنی، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۱، ص ۳۸- مترجم.

شهرستان سنجار با جمعی از افراد پلیس که همگی مسلح بودند، به آن جا رفته است و در این باره می‌گوید: «وقتی به آن جا رسیدیم، موقع ظهر و هوا بارانی بود. متولی مقبره دستوری از امیر شیخان و هم‌چنان از طرف (میان‌خاتون) جدۀ امیر و وصی او که روز قبل همه مهمان او بودیم داشت که به ما احترام گذارد و ورود ما را با خوشرویی و گرمی بپذیرد. لذا ما را با نهایت ادب پذیرفت و گوسفندی کشت که پختن آن خیلی زحمت داشت، زیرا باران تندی می‌بارید و هوا خیلی سرد بود. قبل از حاضر شدن غذا از او خواستیم، اگر ممکن است اجازه دهد به مقبرۀ شیخ برویم، موافقت کرد و گفت: کفش‌های خود را درآورید و تذکر داد روی عتبه و چهارچوبۀ درها پا نگذارید. ما هم به دستور او عمل کردیم و وارد مقبره شدیم. نزدیک مرقد قدیم بالای در، این عبارت عربی با خط واضح نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم، خالق السماء و الارض، اخفض، هذا المنزل محل شیخ عادی الهکاری شیخ الیزیدیه، یعنی: به نام خداوند بخشنده و مهربان، آفرینندۀ زمین و آسمان، سر فرود آر، این جا محل شیخ عادی (عُدی) هکاری، شیخ یزیدیه است. بر دیوار آن جا نوشته بود: قد سعی بتجدید هذا المرقد علی بیک ابن حسین بیک امیرالشیخان ۱۳۲۴ هـ ق یعنی: در اثر سعی علی بیک پسر حسین بیک امیر شیخان، این مرقد تجدید بنا شد ۱۳۲۴ هـ ق. و عبارات متفرقه دیگر که به هم ارتباطی نداشتند و بعضی از آن‌ها واضح و بعضی ناخوانا بر دیوار دیده می‌شد. بر دیوار طرف راست راهرو، شکل یک مار سیاه<sup>(۳۳)</sup> را که سرش رو به پایین و دمش به سمت

---

(۳۳) مار سیاه، جایگاه مقدسی در نزد یزیدیه دارد، نگاه کنید به اعتقادات آنان.

بالا بود، کشیده بودند. پیش از آن که وارد مرقد شویم، سمت راست یک حوض بزرگ را دیدیم. در چهارگوشهٔ این محل جاهایی که برای نشستن آماده شده بود، به نظرمان رسید و توجه ما را جلب کرد. به ما گفتند: این آب‌ها آب چاه زمزم است. در طرف چپ راهرو، درجهٔ بزرگی بود که اطراف آن سنگ‌های قیمتی بود و با خط نسخ زیبایی، بر آن آیت‌الکرسی نوشته شده بود. از متولی پرسیدیم که پشت این پتجره چیست؟ جواب داد: پشت آن، مقبرهٔ شیخ عادی است. در جوار آن قبر کوچکی بود که به ما گفتند: این قبر یزید است.

سپس داخل اتاق مربع‌شکلی شدیم که قدیمی و هر ضلع آن چهارمتر بود. در آن جا قبری بود که به ما گفتند: این قبر شیخ حسن بصری<sup>(۳۴)</sup> است. از این اتاق بالاتر رفته، اتاقی دیدیم که بسیار بزرگتر و بالای آن قبهٔ مخروطی شکل بسیار بلندی بود. در رأس این مخروط یک هلال طلایی دیده می‌شد که گفتند: زیر آن شیخ عُدی بن مسافر اُموی دفن است. این قبر، کعبهٔ طایفهٔ یزیدیه و محور و قطب آن‌ها و مرکز عبادت و حج اکبر و زیارتگاه رسمی آن‌ها است. روی قبر مزبور صندوقی از چوب و روی آن یک قالیچهٔ بسیار کهنه انداخته شده بود. متولی آن‌جا به مجرد ورود به آن اتاق، دست خود را روی صندوق گذاشت و گفت: آقا، ما این را می‌پرستیم.

در جوار اتاقی که قبر شیخ حسن بصری بود، دهلیز دراز و عمیقی قرار داشت که روی دیوارهای آن ظرف‌های پر از روغن زیتون بود که

(۳۴) رجوع کنید به فصل جانشینان شیخ عُدی.

مشایخ و زوار برای روشنائی مقبره هدیه آورده بودند. بنای این مکان مستطیل شکل، سی متر طول و دوازده متر عرض داشت و دارای دو صف طولانی و هر صف آن هفت دالان دراز و در مقابل آن هفت محراب به طرف جنوب برای نماز ساخته شده بود. در آن جا وسایل و یا مجسمه، یا اسباب و نوشته‌ای ندیدیم.

هنگامی که زیارت ما تمام شد و از مرقد بیرون آمدیم، در مقابل ما صحن وسیع و بزرگی قرار داشت که پر از درخت‌های توت بود و مردم در تنه این درختان محل‌هایی برای خود ترتیب داده بودند. مردم در تنه این درختان دکه‌هایی درست کرده بودند که در موقع زیارت کالاهای خوردنی‌هایی گذارده و می‌فروختند.

در یکی از گوشه‌های این صحن، کلیددار یا متولی، اتاق دارد و در گوشه مقابل آن حوض آبی است که دو دهنه و دو در دارد؛ آن را «چشمه سفید» می‌نامند. در این حوض نوزادان را غسل می‌دهند تا از کثافات و آلودگی‌های ولادت پاک شوند. مسیحیان مجاور می‌گویند: این غسل تعمید است.

در این صحن غارهای مقدس و حوض‌های خوش یمن و درخت‌های مبارک و بعضی سنگ‌ها وجود دارد که همه به نظر آن‌ها قابل تقدیس بوده که آن‌ها را وسیله تقرب قرار می‌دهند.

آنچه مؤکد است، این که مزار شیخ عُدی، قبلاً دیر راهبان نسطوری بوده، که شیخ عُدی در آن ساکن گردید<sup>(۳۵)</sup>، اما کشیش «آنستاس کرملی»

شیخ عُدی را به نام قدیس «اُدی یا آدی» ذکر می‌کند و می‌گوید: طاووس ملک در سینه راهبان «دیر آدی» دید تا آنان نمازها و روزه‌ها و زندگی زاهدانه خود را رها کنند و به آن‌ها گفت که خداوند تمامی گناهان آنان را آمرزیده و در بهشت جاودان جایگاهی بلند و ویژه برای آن‌ها قرار داده است. سپس بعد از ذکر داستانی غیر معقول می‌گوید: آنان دیر را رها کرده و به شدت پراکنده شده و ازدواج کرده و به دیانت یزیدیه درآمدند. سپس نقل می‌کند که شیخ عُدی به پیروان خود خبر می‌دهد: راهبان دیر خود را ترک خواهند کرد و سپس به آنان می‌گوید: «چون من درگذشتم، مرا در دیر و در محل قربانگاه بزرگ دفن کنید». مراسم دفن او همان‌طور که خواسته بود، انجام شده و از آن هنگام تا کنون، یزیدیه، هر ساله گروه گروه به زیارت آرامگاه او می‌روند.

منابع مسیحی، درباره این موضوع دو روایت نقل می‌کنند. هر دو روایت تأکید می‌کنند که خانقاه، در دوره متأخر، محل دفن شیخ عُدی شده است. یکی از این دو روایت؛ «منظومه ابن المقدم» است که کشیش اربیل در قرن پانزدهم میلادی بوده است. ابن المقدم می‌گوید: این دیر قبلاً متعلق به ما بود، تا این که شیخ عُدی به منطقه آمد و گروه زیادی از مردم به او پیوستند. اکنون این دیر به نام شیخ عُدی معروف است».

روایت دوم در یک رساله خطی است که آن را راهبی به نام رامیشوع شایب در حدود سال ۸۵۵ میلادی به زبان آرامی نوشته است. خلاصه آن این است که مرقد شیخ عُدی امروزی، در سابق دیری بوده است که دو نفر راهب به نام «ماریوحننا» و «ابشوع صبران» در قرن هفتم میلادی آن را تأسیس و بنا کرده بوده‌اند و راهبان متعددی در این دیر سکونت داشته‌اند.

سی قریه هم اوقاف آن بوده و ۱۵۰۰۰ میش و ۲۰۰ گوسفند و تعداد زیادی شتر و گاو هم داشته‌اند. راهبان با خانواده شیخ عُدی قرار گذاشته بودند که چوپانی این گوسفندها و گاوها و شترها را تعهد نمایند. شیخ عُدی در آن تاریخ کودک بوده، چون بزرگ شده، با دختر یکی از افراد مشهور محل ازدواج کرده است.

به تدریج جایگاه و مقام عُدی در نظر رئیس دیر فزونی گرفته، تا آنجا که اداره دیر و نظارت بر املاک و دامها را به او سپرده است. عادت رؤسای دیر این بوده که همه ساله به قصد حج به بیت المقدس می‌رفته‌اند و در مدت غیبت آن‌ها، اداره دیر کاملاً به دست شیخ عُدی می‌افتاد. لکن در سال ۶۱۶ هـ ق (۹) یکی از رؤسای دیر با شیخ عُدی اختلاف پیدا کرده و از مقام او در دیر و املاک دیر کاسته است. چون در آن سال رئیس دیر و راهبان او قصد حج نموده‌اند، شیخ عُدی و یارانش به دیر یورش برده و هر کس را که در دیر بوده، کشته و شیخ عُدی در دیر اقامت کرده و چون رئیس دیر بازگشته، خواسته با مهربانی و زبان خوش دیر را بازپس گیرد، اما موفق نشده، لذا به نزد امیر مغول در ایران رفته و ستمی را که بر او رفته بوده، بیان کرده و از او کمک خواسته، تا دیر را از شیخ عُدی و پیروانش بازپس بگیرد. امیر مغول به او وعده کمک داده و هنگامی که مغول‌ها در اربیل مشغول جنگ بوده‌اند، فرمانده آن‌ها عُدی بن مسافر را اسیر کرده و او را به نزد سلطان اعظم مغول که در مراغه بوده، فرستاده تا دستور خود را درباره او صادر کند. خان مغول دستور اعدام او را داده و در نتیجه، جنگ شدیدی بین مغول‌ها و پیروان عُدی در گرفته که سی و نه سال به درازا کشیده و با مرگ رئیس دیر در ایران، جنگ‌ها پایان یافته و چون «تکودار»



پادشاه مسلمان مغول به حکومت رسیده، پیروان عُدی به دیر خود بازگشتند که تا به امروز دیر در دست آنهاست.

اولین کسی که سخنان «رامیشوع شایب» را راست انگاشت، یک مستشرق فرانسوی بود که آن رساله را ترجمه کرده و آن را در کتاب خود که به سال ۱۹۱۸ چاپ نموده، نقل کرده است. هم چنین ترجمه عربی این رساله، در سال ۱۹۴۰ در مجله دارالسلام بغداد چاپ شده و مجله مقتطف نیز در ضمن مقاله‌ای که با امضای کلدی چاپ شده بود، آن را نقل کرده است. در سال ۱۹۲۳ کشیش «سلیمان الصایغ»، خلاصه این رساله را در کتاب خود آورده است.

علیرغم ضعف دو روایت مذکور و غیر محتمل بودن آن از لحاظ تاریخی، یکی از محققین معتقد به وجود دو شخصیت شده است که اسم هر دوی آنها «عُدی» بوده است. او می‌گوید که آنان اسم عُدی را تحریف کرده و آن را با تلفظ کلدانی آن که «آدی» است، آورده‌اند. ما در کنار این روایات، بحث خود را دنبال می‌کنیم تا به مطالب صحیح و درستی در این باره برسیم.

شیخ عُدی بن مسافر أموی، مردی صالح و پرهیزگار بود که در روستای «بیت‌فار» به دنیا آمد و طریقه صوفیه عدویه را به وجود آورد و سپس در خانقاه خود در روستای لالش درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد و اما شیخ عُدی بن مسافر که به دیر «مار یوحنا» و «أبشوع صبران» حمله کرد و آن را گرفت و بر فرض صحت آن چه آن‌ها گفته‌اند، باید گفت که شیخ عُدی مورد نظر آنان، مردی چویان، راهزن و خونریز بوده است و هموست که فرمانده سپاه مغول او را گرفته و به مراغه

فرستاده و در سال ۶۱۰ هـ ق در آن جا کشته شده است.

در این جا دو روایت فوق‌الذکر پایان می‌پذیرد و شاید خواننده نیز هم چون ما به مغشوش بودن تاریخ‌ها و تعدد نام‌ها پی برده باشد. شگفت‌آور است که مستشرقین و محققین عرب چگونه بدان پی نبرده‌اند. چه این که شیخ عُدی بن مسافر صاحب طریقت عدویه در سال ۵۵۷ هـ ق در گذشته است و در آن هنگام مغول‌ها اصولاً در ایران و در آسیای میانه حضور نداشته‌اند. باید افزود که مغول‌های ایلخانی که به رهبری هلاکو به شرق حمله کردند، در سال ۶۵۴ هـ ق به ایران رسیدند. آن‌ها اصولاً پس از سال ۶۵۰ هـ ق، از قره‌قورم، پایتخت خود که در منتهی‌الیه شرق قرار داشت، حمله خود را آغاز کردند و در بین سال‌های ۶۵۶-۶۵۸ هـ ق به شمال عراق و «جزیره ابن عمر»، حمله کرده و دست به کشتار زده و به کسی رحم نکردند.

بسیار بعید به نظر می‌رسد که آنان به شخصی سرکش به نام عُدی بن مسافر برخورد نموده و مدت ۳۹ سال با او جنگیده باشند، در حالی که آنان تمامی آسیا و حتی قلعه‌های اسماعیلیان را در کمتر از سه سال تصرف کرده و خود را به حلب رساندند.

«احمد تکوودور» مذکور در این روایت‌ها در بین سال‌های ۶۸۰-۶۸۳ هـ ق فرمانروایی کرده است. علاوه بر آن باید افزود که خانقاه شیخ عُدی هم‌چنان در بین پیروان او پابرجا و موجود است و نوشته‌های تاریخی بر در و دیوار آن هنوز برجای مانده است. همان‌طور که در صفحات قبل آوردیم و سخن تاریخ‌نویسان مسلمان را نقل کردیم، تاریخچه این خانقاه بسیار معروف است. این مطلب که این خانقاه قبلاً دیر

بوده است، سخنی است که هیچ‌کدام از بازدیدکنندگان خانقاه، شواهدی که دال بر آن باشد، ذکر نکرده‌اند. شاید آن محل، دیر ویرانه‌ای بوده که شیخ و پیروانش آن را بازسازی و توسعه داده باشند، اما به نظر دور می‌آید که یک شیخ صوفی، هم‌چون شیخ عُدی دست به جنگ و راهزنی و سرقت و دزدی بزند. در حقیقت هیچ‌کدام از تاریخ‌نویسان مسلمان معاصر یا غیرمعاصر چیزی در این‌باره ننوشته‌اند.

دو روایت فوق‌الذکر از دو حال خارج نیستند: یا این که روایت‌ها ساختگی و دروغین و اشتباهات آن ناشی از جهل نویسندگان آن است و یا این که در نوشتن آن‌ها عمداً خواسته‌اند که اطلاعاتی غلط و گمراه‌کننده به خوانندگان آن بدهند. احتمال دیگر اینست که این روایت‌ها، داستان شخصی دیگر باشد که با شیخ عُدی هم‌نام بوده و یکصد سال بعد از وی وجود داشته است. به هر حال به نظر می‌رسد که اصل و فرع روایت‌های مذکور پذیرفتنی نیست.

ای کاش مطالب تا بدین جا خاتمه می‌یافت، چه این که خود یزیدیان معتقدند که شیخ آنان پس از گفتن سفارشات و وصایای خود، به روشی خاص و قدسی به آسمان عروج کرد و پس از او پادشاهی نیکوکار ظهور کرد، که محل قبر شیخ را در خانقاه او، به پیروانش نشان داد و از آن هنگام به بعد، مردم به زیارت او می‌روند. شاید یزیدیان این داستان عروج را ساخته باشند تا مسأله درگذشت شیخ بزرگ خود و مصایبی را که از این راه بر سر آنان آمده بوده، پنهان سازند.

ابن الفوطی<sup>(۳۶)</sup> دربارهٔ حوادث سال ۶۵۲ هـ ق می‌گوید: «او در این سال جنگی بین یاران شیخ عُدی و یاران بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل، در روزگار هولاکو، اتفاق افتاد، که علت این جنگ، فشاری بود که بدرالدین بر فرزندان شیخ عُدی وارد می‌کرد و از آنان می‌خواست که پولی را به‌عنوان کمک به او بدهند، اما آنان سرپیچی کرده و علیه او لب به اعتراض گشودند. بدرالدین گروهی از لشکریان خود را به جنگ آنان فرستاد که به شدت با آنان جنگیدند. گردهای عدویه به ناچار فرار کردند و گروهی از آنان کشته شدند. بدرالدین یکصد تن از آنان را سر برید و یکصد تن را به دار آویخت و دستور داد که دست‌ها و پاهای امیر آنان را بریده و بر دروازه‌های شهر موصل بیاویزند و کسانی را فرستاد تا شیخ عُدی را نبش قبر کرده و استخوان‌های او را بسوزانند».

همان‌طور که در فصل مربوط به جانشینان شیخ عُدی گفتیم، کسی را که بدرالدین لؤلؤ با او جنگید و او را کشت، همان شیخ حسن بن ابوالبرکات بود.

در دوران حکومت سلطان عبدالحمید ثانی، با توسل به نیروی نظامی، خانقاه شیخ عُدی به مدرسه‌ای اسلامی تبدیل گردید، که در این باره سخن خواهیم گفت. شیخ «امین افندی قره‌داغی» به‌عنوان رئیس این مدرسه تعیین گردید و مقرر شد که مستمری ثابتی به او و شاگردانش پرداخت شود. تدریس از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۲ هـ ق در آن ادامه داشت و

(۳۶) احمد تیمور موضوع را به‌طور کامل نقل کرده و می‌گوید: «در کتاب قدیمی که نام آن و نام مؤلف آن را نمی‌دانیم، چنین نوشته بود»، و صحیح اینست که نام مؤلف ابن الفوطی و نام کتاب: الحوادث الجامعه است.

بعد از آن، این محل به یزیدیان بازپس داده شد. اکنون این محل کعبه آنان است که گرد آن طواف می‌کنند و با آب زمزم آن غسل می‌کنند. هر شب در آن ۳۶۰ چراغ روشن می‌کنند. بر آنان واجب است که به هر کجا می‌روند یک مشت از خاک آن را همیشه با خود همراه داشته باشند و از این خاک برای تبرک و شفا تناول کنند<sup>(۳۷)</sup>.

اخیراً جان گست<sup>(۳۸)</sup> نیز به بازدید لالش و دیگر مناطق مقدس یزیدیان پرداخته و کتاب خود را در سال ۱۹۸۷ منتشر کرده است. بدین‌گونه کتاب او آخرین منبعی است که درباره این طایفه در جهان غرب نوشته شده است که ما در این جاگزیده‌ای از نوشته او در وصف آرامگاه شیخ عُدی را می‌آوریم:

«... دیوار شرقی حیاط، مزین به نقوش و رموزی نظیر: کلنگ، شانه، عصا، پرندگان و سگ‌هاست و مشخص‌ترین این رموز ماری برجسته به درازای شش پاست، که هر روز آن را برق می‌اندازند. طول سالن اول آرامگاه هشتاد گام و پهنای آن سی و سه گام است و در آن پنج ستون سنگی وجود دارد. در سمت راست حیاط، حوض آبی وجود دارد که عمق آن سه پاست، که در آن چشمه آب جریان دارد. اعتقاد آنان براینست که قبر موجود در کنار دیوار چپ مدخل، قبر شیخ ابوالبرکات، اولین جانشین شیخ عُدی است.

در انتهای سالن اول، دری قرار دارد که به سالن بعدی: سالن شیخ شرف‌الدین، منتهی می‌گردد. این سالن به جایی متصل است که جایگاه

37) Britannica. 1984.

38) The Yezidis, Johns Guest P:15.

امیر در مراسم و جشن‌ها می‌باشد. در سمت راست در، راه دیگری وجود دارد که به سالن کوچکی که در آن آرامگاه شیخ حسن است منتهی می‌گردد و بر بالای بنا، گنبدی مخروطی شکل قرار گرفته که ارتفاع آن سی و پنج پا می‌باشد.

در جهت غربی این سالن، سالن بزرگتری وجود دارد که دیواری آن را از سالن اصلی جدا می‌سازد و این سالن بزرگ به شکل مربع است که طول هر ضلع آن بیست و پنج گام است و آرامگاه شیخ عُدی در آن قرار دارد، که با ابریشم رنگین پوشانده شده است. بر دیوار آن پرده‌ای سبز مزین به «آیه‌الکرسی» آویزان شده است. بر بالای سالن، گنبدی مخروطی شکل قرار گرفته که بلندی آن از سطح بنا چهل گام می‌باشد.

در جهت غربی آرامگاه شیخ عُدی: سالی دراز و طویل وجود دارد که برای انبار کردن کوزه‌های حاوی روغن چراغ به کار می‌رود و دو اتاق دیگر نیز در سمت غرب وجود دارد. در انتهای اتاق آخری، آرامگاه شیخ ابوبکر، یار و همدم شیخ عُدی قرار دارد که امرای یزیدیه همه از نسل او هستند. بر بالای قبر او گنبدی مخروطی شکل است. یک نردبان مارپیچ از قبر شیخ حسن آغاز و به سایر قبور آرامگاه منتهی می‌گردد.

در پایین راهرویی است که به راهروهای دیگری می‌پیوندد و به آب‌هایی منتهی می‌گردد که به حوض‌های بسته‌ای می‌ریزند که حجاج در این آب‌ها مراسم خود را به جا می‌آورند و معتقدند که منبع و سرچشمه اصلی این آب‌ها، صخره‌ای است که در زیر آرامگاه شیخ عُدی قرار دارد. اتاق دیگری دارند که بازدیدکنندگان حق دیدن آن را ندارند و

آن اتاق «گنج رکن» است، که در روز عید جماعیه، که یکی از اعیاد یزیدیان است، طاووس‌ها و سنجق‌ها را در آن انبار می‌کنند.

اتاقی شبیه به این اتاق در قصر امیر یزیدیه در «باعدری»<sup>(۳۹)</sup> وجود دارد، که طاووس‌ها و سنجق‌ها را پس از گرداندن در شهرها و روستاها در آن نهاده و در آن را قفل می‌کنند.

---

(۳۹) باعدری اکنون در استان دهوک و در شمال عراق قرار دارد.

## فصل دوم

### اصل و ریشه یزیدیان

احمد تیمور<sup>(۱)</sup> می‌گوید: «تا آن هنگام که شیخ عُدی بن مسافر در بین کردها به زهد و پرهیزگاری و کثرت مجاهدت با نفس مشهور نشده بود، هیچ ذکری از این طایفه در کتب تواریخ قبل از قرن ششم نبود».

ابن تیمیه<sup>(۲)</sup> می‌گوید: «پس از مرگ شیخ عُدی، در هنگام ریاست شیخ حسن و یا اندکی پیش از آن، گمراهی و ضلالت در بین آنان آغاز شد».

مطمئناً سخنان فوق قابل قبول نیست، زیرا که شیخ عُدی در حقیقت

(۱) احمد تیمور، دانشمند ادیب و مورخ مصری، که اصل و نسب کردی داشته و صاحب تألیفات بسیاری است، در سال ۱۹۳۰ میلادی در مصر درگذشته است.

(۲) احمد بن عبدالحلیم حرانی دمشقی معروف به تقی‌الدین ابن تیمیه، که در سال ۶۶۱ هـ ق در حران به دنیا آمد و در دمشق بزرگ شد. به علت نظریات و عقایدش بارها در دمشق و قاهره زندانی شد. عاقبت در سال ۷۲۸ هـ ق در زندان دمشق درگذشت.



مؤسس این دیانت نیست، بلکه وجود او را می‌توان نقطه عطف مهمی در ظهور و پیدایش این دیانت در منطقه به‌شمار آورد. همان‌طور از دیدگاه ما سخنان یزیدیان را که می‌گویند اصل آنان به‌اوایل خلقت انسان و آفرینش آدم و حوا بازمی‌گردد، پذیرفتنی نیست. در این فصل به تدریج خواهیم دید که اصل و ریشه یزیدیان از کجا سرچشمه می‌گیرد.

همه می‌دانیم که ادیان و مذاهب به سبب عوامل فراوانی، دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند، که عوامل مهمی نظیر: درگذشت داعیان و رهبران اولیه مذهب و به قدرت رسیدن جانشینان آنها و تغییر و دگرگونی در متون دینی نوشتاری و غیرنوشتاری مذهب و تفسیر و شرح متون دینی برحسب رای و نظر افراد و هوئی و هوس آنان؛ ورود ملل و اقوام مختلف به مذهب مذکور، که اینان خواه‌ناخواه ریشه‌هایی از اعتقادات پیشین خود را که از آن دست بر نداشته‌اند یا خود می‌آورند و آمیزش دوستانه یا خصماته با ملت‌های هم‌جوار و یا در معرض هجوم دینی بزرگ واقع شدن، می‌توانند از این‌گونه عوامل مهم به‌شمار آیند. این تغییر و دگرگونی برحسب خواسته و اهداف کسانی که بر مذهب سیطره دارند، می‌تواند کم و یا زیاد باشد. گفتنی است که اسلام پس از آن که انتشار آن همگانی شد و پایه‌های آن مستحکم گردید، توانست بر اغلب اعتقادات و مذاهبی که در منطقه پراکنده بودند چیره شود. چنین به نظر می‌رسید که گویا تمامی اعتقادات قدیمی از بین رفته است، اما حقیقت چنین نبود و آن اعتقادات به‌طور کامل از بین نرفتند، بلکه به‌صورت مخفی و پنهان و بدون آن‌که در برابر نیروی اسلام، قد علم نمایند، در منطقه باقی ماندند و یا به‌صورت تقیه به حیات خود ادامه دادند و یا این که در قلال کوه‌ها و مناطق

دوردست، منزوی و گوشه‌نشین شدند.

پس از گذشت دو قرن و با استفاده از آزادی مذهبی و دینی، فرقه‌ها و مذاهب مختلف در دوران عباسیان، این عقاید به تدریج جایگاه اولیه و اهمیت خود را بازیافتند و بسیاری از این فرقه‌ها، به وسیله طرق مختلف صوفیه و نظریات و آرای کلامی، قدرت اظهار نظر خویش را بازیافتند. بدون شک نقطه نظرات آنان به صورت غیر عمدی به برخی از ملل اسلامی منتقل گردید و این انتقال با گذشت سال‌ها، فزونی یافت. فقط کافی بود که در میان عامه مردم زاهد عابدی یا صوفی صاحب طریقتی پیدا شود، تا آنان به سرعت به سوی او جذب شده و گرداگرد او را بگیرند و نصایح و موعظه‌های او را با گوش دل بشنوند و با زبان خود منتشر و پراکنده سازند. آن موعظه‌ها را به دین اسلامی خود و یا اصولاً به دینی که بدان معتقدند بیفزایند و هر گاه شیخی از شیوخ این طریقت‌های صوفی فوت می‌کرد، یکی از مریدانش را به جایش می‌گماردند، تا رسالت شیخ خود را به انجام رساند و راه او را ادامه دهد، اما این جانشینان اندک‌اندک منحرف می‌شدند، تا آن‌جا که در برخی موارد، اصول اولیه طریقت را دگرگون می‌نمودند و مردم نیز اصول اولیه را فراموش کرده و از اصول جدید پیروی می‌کردند.

طایفه یزیدیه نیز در دوران اولیه اسلامی، طایفه‌ای گمنام و غیر معروف بود، که هم‌چنان به عقاید برجای مانده از پدران و نیاکان خود پایبند بوده و تا هنگام ظهور طریقت‌های صوفیانه، تحت تأثیر مذاهب و ادیان پیرامون خود بودند، تا این‌که عاقبت صوفی معروف شیخ عُدی بن مسافر، در میان آنان ظاهر گردید و برحسب تصادف در منطقه‌ای نزدیک محل

سکونت این طایفه، گوشه‌نشینی اختیار کرد. به‌زودی خبر پرهیزکاری و نیکوکاری او در بین مردم ساده‌لوح منطقه پیچید و به‌او اعتقادی فراوان پیدا کردند، تا آن‌جا که این اعتقاد به‌مرحله افراط و غلو رسید و درباره‌ی او سخنان فراوانی گفتند که با شرع مبین اسلام سازگار نبود. آنان نظریات و موعظه‌های شیخ عدی را به‌اعتقادات و فلسفه‌ی خود افزودند و درباره‌ی او بیش از حد غلو کردند، سپس کسانی جانشین شیخ عدی شدند و طریقت صوفیانه‌ی او را گسترش دادند و برحسب منافع و هواهای نفسانی خود مطالبی به‌آن افزودند. عامه‌ی مردم نیز این عقاید را گرفته و به‌اعتقادات پیشین خود افزودند و تا آن‌جا پیش رفتند، که به‌طور کامل از اسلام خارج شدند. هرچند که آنان اصولاً از حاشیه وارد اسلام شده بودند و بدین‌گونه بود که دین آنان دینی آمیخته از اعتقادات پیشینیان و اندکی از اسلام گردید. به‌نظر دانشمندان، اصل این طایفه نامعلوم و زمان پیدایش آن‌ها نامشخص است و نامی را که اکنون بدان معروف شده‌اند، نامی نیست که از زمان پیدایش بر آنان اطلاق می‌شده است.

امروزه اگر از یزیدیان درباره‌ی ماهیت اعتقادات آن‌ها بپرسیم، پاسخ خواهند داد که ما زرتشتی هستیم<sup>(۳)</sup> و اگر مقایسه‌ای بین عقاید آنان و عقاید زردشتیان بکنیم، زردشتیانی که ما در ایران و هندوستان به‌مطالعه عمیق آنان پرداخته‌ایم، خواهیم دید که شباهت میان این دو بسیار ضعیف است و چه بسا ارتباط و وابستگی آنان به‌اسلام، از ارتباط آنان به‌دین زرتشت بیشتر باشد، مگر آن‌که بخواهیم مسأله‌ی دوگانه‌پرستی را که

(۳) دین زرتشت، دین و مذهب ایرانیان باستان است که پدو خدای نیکی (اهورا) و بدی (اهرمین) معتقد بودند و نام پیامبر آن‌ها زرتشت و نام کتاب دینی آن‌ها اوستا بود.

اعتقادی دیرینه در شرق باستانی است و یا مسأله تناسخ را مطرح نماییم. به هر حال ما نمی‌توانیم آن‌ها را زردشتی بدانیم، زیرا که آنان، برای مثال، اعتقادی به آتش پاک و اهورایی ندارند. البته باید در نظر داشت که آن‌ها چیزهایی از اعتقادات قدیم شرق گرفته‌اند و سپس آن‌چه را که در مذهب مسیحیت مناسب حال و هوای خود یافتند، به آن افزوده‌اند و آن‌گاه چیزهایی را که از شیخ عُدی بن مسافر شافعی آموخته بودند، به آن اضافه کرده‌اند. عاقبت ساختار صوفیانه واضحی را در زندگی خود پذیرفته و به مرحله عمل درآورده‌اند.

متأسفانه، نام مؤسس این دیانت شناخته شده نیست. در کتب مقدسه آنان نامی از او نیامده و هم‌چنین در کتب ملت‌ها و اقوام همسایه آنان نیز از او یاد نشده است. آن‌چه را که اکنون به آن رسیده‌ایم، اینست که دین آنان قبل از ظهور اسلام به وجود آمده است و آنان در وادی دیگری سیر می‌کرده‌اند.

حال که آنان به یقین زردشتی نیستند و نام یزیدیه را نیز برای خود نمی‌پسندند، پس این نام از کجا آمده است؟

### علت نامگذاری یزیدیان

بدون شک بسیار مشکل است که شخص، ریشه و اساس فرق و ادیان را از نام و عناوینی که به آن شهرت یافته‌اند بشناسد، زیرا که بسیاری از این ادیان و عقاید با گذشت قرن‌ها تکامل یافته‌اند و بسیاری از این نام‌ها با گذشت روزگار دچار تحریف و تغییر و دگرگونی شده‌اند. در این‌جا

بد نیست که همه نقطه نظرات موجود در خصوص نام طایفه یزیدیه را بیاوریم، چه بسا ممکن است که به نقطه نظری دقیق و یا شاید هم مبهم و نامشخص برسیم، که ما را ناچار می سازد برای کشف حقیقت، باز هم صبر کنیم و منتظر بمانیم. به هر حال نظریات موجود به شرح زیر است:

۱- برخی و از آن جمله خود یزیدیان نیز معتقدند که اصل و ریشه آنان ایرانی است. نظر به شباهت برخی از اصول عقاید آنان با دین زردشت، اصل آن‌ها زردشتی بوده است و کسانی که این دیدگاه را دارند، معتقدند که نام یزیدیه از واژه فارسی «ایزد» مشتق شده است که به معنای خدا و روان پاک بوده و مخالف اهریمن می باشد. به همین علت است که از تمامی عقاید آنان بوی و رایحه دین زردشت به مشام می رسد، البته دین زردشتی که «مانی» دوگانه پرست، برخی تغییرات در آن داده است.

برخی دیگر معتقدند که وجه تسمیه آنان، به نام شهر «یزد» بازمی گردد که از دیدگاه زردشتیان شهری مقدس و در آن آتشکده ای است که تا کنون برجای مانده که «آتشکده هفتگانه» نام دارد و چون یزد مرکز دین زرتشت بوده، پس یزیدیانی که به آن منسوب هستند نیز، در اصل زردشتی بوده اند و بعدها آنان به عللی شهر و دیار خود را ترک کرده و در «داسن» سکونت گزیده اند. به همین علت عامه مردم آنان را «یزدیین» یا یزدی ها نامیدند، که بعدها این نام به «یزیدیین» تغییر شکل داد و این به معنی آن است که اصول عقاید آنان، به یک دین آریایی بازمی گردد. هنگامی که اسلام آنان را غافلگیر کرد و لشکریان مسلمان به آنان یورش

بردند آنان به کوه‌های ستجار و منطقه جزیره<sup>(۴)</sup> پناه بردند تا در امان باشند. برخی دیگر از یزیدیان معتقدند که اصل آنان زردشتی است و آنان در شهر شیخان به دنیا آمده‌اند و در زمان شیخ عُدی بن مسافر به دین مبین اسلام درآمده‌اند و عقاید خود را با عقاید اسلامی درهم آمیخته‌اند و چون شیخ عُدی درگذشته، برخی از رهبران یزیدیه آنان را به عقاید اولیه‌شان بازگردانده‌اند. ما پیش از این گفته بودیم که عقاید زردشتی تجلی آشکاری در عقاید یزیدیه ندارد، اما به هر حال در لابه‌لای آن موجود می‌باشد. در حقیقت عقاید یزیدیه ریشه در عقاید و افکاری قدیم‌تر از زردشتی و برخی عقاید جدیدتر دارد. یزیدیان معتقدند که اصل این کلمه «ایزی» است و معنی آن خدا یا مَلک طاووس بوده و «ایزدی» یا یزیدی نام پیروان این دین است. کلمه «ایزدیاتی» به مجموعه تعالیم، قوانین دینی و آداب و رسوم مذهبی آنان اطلاق می‌گردد. شاهد آنان براین مدعا، کاربرد کلمه ایزی در برخی از سرودهای آنان است که به معنی خداست. مانند این سرود که می‌گوید:

«ای پادشاه «ایزی»، به درستی که تو پادشاهی

برای خود هزار نام برگزیده‌ای

و نام بزرگ و جاودانه تو الله است.»

۲- برخی معتقدند که کلمه یزیدیه، از نام «جزدین» خزانه‌دار خسرو پرویز و رئیس نسطوریان مشتق شده است و گویند قصر او در حومه شهر کرکوک بوده است. که هرکول در سال ۶۲۷ میلادی، در همین

(۴) منظور جزیره ابن عمر است که نام منطقه‌ای در جنوب ترکیه و شمال سوریه و عراق می‌باشد که رودخانه دجله و فرات آن را احاطه کرده است - مترجم.

محل جشن تولد خود را برگزار کرد. محل مذکور نزدیک به منطقه‌ای است که یزیدیان در قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی در آن ساکن بوده‌اند.<sup>(۵)</sup>

۳- گروهی دیگر معتقدند که نسب آنان به یکی از خوارج به نام «یزید بن اُنَیسَه خارجی»<sup>(۶)</sup> بازمی‌گردد. شهرستانی در کتاب ملل و نحل خود<sup>(۷)</sup> از او یاد کرده و می‌گوید: او در بصره می‌زیست، پس از آن به سرزمین فارس رفت. او اعتقاد داشت که خداوند پیامبری را از تبار پارسیان، برخواهد انگیخت و کتابی آسمانی را به یکبارگی بر او فرو خواهد فرستاد و او شریعت حضرت محمد (ص)<sup>(۸)</sup> را رها کرده و به دین صابئه، که در قرآن از آنان یاد شده است، (ته صابئه موجود در حران و واسط) در خواهد آمد...»، برخی محققین را گمان براینست که یزیدیه از بقایای این فرقه هستند. به هر حال چون مسلمانان بر عقاید یزید و پیروان او واقف شدند، آنان را با آتش سوزاندند و مسلمانان شیعه نیز بدان سبب که یزید بن اُنَیسَه از اباضیه بود و اباضیه شاخه‌ای از حکمیه بود و حکمیه نیز فرقه‌ای از خوارج نهروان یا نواصب بودند، از آنان نفرت داشتند. روایت شده است که یزید فوق‌الذکر، از پیروان خوارجی بود که بعد از

۵) جان‌گست در کتاب The Yazidis خود، این نظر را مطرح کرده است و نقل می‌کند که این نقطه نظر در قرن گذشته مطرح شده است.

۶) محدث مشهوری بدین نام داریم که با این شخص متفاوت است.

۷) جلد اول، ص ۱۲۲، و هم چنین نگاه کنید به نسبت آنان در کتاب: الانساب سمعی، که گفتار خود را با این سخن به پایان می‌رساند: «و اینان از کافرترین فرقه‌های خوارج هستند».

۸) یزید مذکور از پیروان عبدالله بن اباض است که در دوران حکومت مروان قیام کرد، اما پس از چندی با عبدالله بر سر این که خداوند پیامبری پارسی خواهد فرستاد... اختلاف پیدا کرد و جدا گردید.

نبرد صفین، در بصره دوباره علیه حضرت علی (ع) قیام کردند. آنان از علی (ع) و عثمان بیزاری می‌جستند و هر کس را که مخالف اعتقاد آنان بود، کافر می‌دانستند و خونس را مباح می‌شمردند<sup>(۹)</sup>. نقل شده که مسلمانان، پیروان این فرقه را آن قدر تحت فشار قرار دادند که آنان به کوه سنجار فرار کرده و در آن متحصن شدند و چون این فرقه ایرانیان را گرامی و بزرگ می‌داشتند و منتظر بعثت پیامبرشان از آن سرزمین بودند، بسیاری از ایرانیان به این فرقه درآمدند و اغلب کسانی که وارد این فرقه شدند مانوی، مزدکی و دوگانه‌پرست بودند و این باعث شد که نژاد ایرانی یا گُردی در این فرقه بر نژاد عربی یا شرقی چیره شده و زبان دینی آنان که زبان عربی بود، به زبان گُردی یا فارسی تبدیل گردد. دیانت آنان نیز که از جهت عقاید و آداب و رسوم دینی به دین مبین اسلام نزدیک بود، به تدریج از آن دور شده و به دین مانوی نزدیک گردید. به راستی که نسبت دادن آنان به «یزیدبن اُنیسه» وهم و گمان است، زیرا که این فرقه هم چون سایر فرق خوارج از بین رفته و عقاید و نظریات آن نیز همراه با آن مضمحل شده است.

۴- بسیاری معتقدند که نسبت یزیدیه به «یزیدبن معاویه» بازمی‌گردد. هر چند که این دیدگاه از اعتقادات و اخبار یزیدیه سرچشمه می‌گیرد، اما هم‌چنان نیازمند دلایل محکم بسیاری است<sup>(۱۰)</sup>. یزیدیان نقل می‌کنند که حضرت محمد (ص) خادمی به نام معاویه بن اُبی سفیان

(۹) کتاب: نهرالذهب فی تاریخ حلب، تألیف کامل غزی، جلد ۱، ص ۱۶۶.

(۱۰) در کتب تاریخی، مطلبی درباره این که یزیدبن معاویه در دوران خلافت خود فرقه‌ای ساخته باشد و یا این که کسی دینی برای او ساخته باشد، نیامده است.



داشت و هنگامی که معاویه موی سر پیامبر (ص) را می تراشید، سر آن حضرت (ص) را زخمی کرد. معاویه ترسید که مبادا خون محمد (ص) بر زمین جاری شود، پس به سرعت با زبان خود آن را لیسید. محمد (ص) با تعجب از او پرسید: چه کار می کنی؟ معاویه پاسخ داد: خون پاک تو را، از ترس این که مبادا به زمین بریزد، لیسیدم. محمد (ص) او را سرزنش کرد و گفت: با این کار خود خطا کردی. نسل تو دشمن امت من خواهند بود. معاویه به او قول داد که هرگز ازدواج نکند تا فرزندان او به وجود نیابند، اما خداوند عقرب هایی را بر معاویه مسلط کرد که او را نیش زدند. یزشکان بر ضرورت ازدواج او تأکید کردند و گفتند که اگر چنین نکند خواهد مرد. معاویه شرط کرد که زنی هشتاد ساله به او بدهند تا آبستن نشود. پس از شب حمله، چون صبح فرارسید، دید که آن زن به قدرت خدای بزرگ به زنی بیست و پنج ساله تبدیل شده است. آن زن باردار شده و یزید را که یکی از خدایان هفت گانه آنان است زایید!

عقلای یزیدیه تلاش می کنند که به گونه ای از این داستان خرافی لبریز از جهل و خطای تاریخی دوری جویند. آنان نقل می کنند که یزید بن معاویه علیرغم مخالفت بسیاری از مسلمانان، به ویژه شیعیان، بعد از پدرش به خلافت رسید و در دوران خلافت او، حوادثی هم چون شهادت امام حسین (ع) و تجاوز و ستم به اهالی مدینه رخ داد. هم چنین درباره او مطالبی نقل کرده اند که دال بر توهین به دین و شرابخواری و انتشار شرابخواری در دوران حکومت او می باشد. این موضوعات باعث قیل و قال فراوانی درباره شخصیت او شده و نظره های گوناگونی درباره او گفته شده است، به طوری که فرقه های شیعه او را مردی فاسق و بدکار

دانستند، اما نظرات اهل تسنن دربارهٔ او متفاوت بوده، برخی در دشمنی با او زیاده‌روی کرده و برخی از آنان راه احتیاط و سکوت را در پیش گرفته‌اند. برخی دیگر نیز تهمت‌های مذکور را انکار کرده و دربارهٔ او حسن ظن داشته‌اند. یکی از افراد گروه اخیر، شیخ عُدی بن مسافر اموی است، که نسبت او همان‌طور که گفته شد، به خاندان بنی‌امیه می‌رسد. «احمد تیمور پاشا» نقل می‌کند که نسخه‌ای کهن از عقاید شیخ عُدی را یافته که آخرش ناقص بوده است. در آن می‌گوید: «یزید بن معاویه، که خدای از او خوشنود باد، امام و فرزند امام است، که به خلافت رسید و در راه خدا جهاد کرد. از او علم و حدیث روایت شده است و او از آن‌چه که شیعیان به خاطر قتل امام حسین (ع) و غیره به او نسبت می‌دهند، پاک و مبرا است. هر کس را که دربارهٔ او ناسزا بگوید، باید ترک کرد و رها نمود»<sup>(۱۱)</sup>.

یزیدیان با الهام از این سخن شیخ عُدی، به دوستی و محبت یزید بن معاویه پرداختند. در آغاز، نظر استاد خود را پذیرفتند و سپس در اعتقاد به او زیاده‌روی کردند و تا آن‌جا پیش رفتند که از او یک ولی و سپس یک پیامبر ساختند. با گذشت سال‌ها، آنان هم‌چنان به دوستی او ادامه داده‌اند. اکنون او را به عنوان یکی از خدایان هفت‌گانهٔ خود می‌شناسند.

هنگامی که یزیدیان هنوز به مرحلهٔ تقدیس و الوهیت یزید نرسیده بودند، ابن تیمیه، در رسالهٔ عدویهٔ خود متعرض این موضوع شده و در نقد

(۱۱) یزیدیان نقل می‌کنند که آخرین خلیفهٔ اموی، مروان دوم، از مادری گُرد زاده شد و چشمان آبی و موهای سرخ خود را از او به‌ارث برد. این خود دلیل ارتباط امویان با گُردها بود. مروان در جزیرهٔ ابن عمر می‌زیست، بعد به حلب و از آن‌جا به دمشق رفت، تا خلیفه گردد.

آن می‌گوید: «یزید، پیامبر خدا (ص) را ندید و از یاران او نبود. به‌دینداری بسیار معروف بود، همان‌طور نیز کافر و زندیق هم نبود. مردم دربارهٔ او دو دسته شدند، گروهی جانشینی او پس از پدرش را پذیرفتند و گروهی دیگر به‌مخالفت با آن برخاستند... و برخی معتقد شدند که او از پیامبران بود و می‌گویند: هر که دربارهٔ یزید شک کند، خداوند در روز قیامت او را بر آتش جهنم نگاه‌دارد. از شیخ حسن بن عُدی نقل می‌کنند که فلان و فلان، به‌خاطر سخنانشان دربارهٔ یزید، بر آتش جهنم نگاه‌داشته شدند. ابن تیمیه به مردم نصیحت می‌کند که دربارهٔ او راه میانه‌روی را برگزینند. او را نه دوست داشته باشند و نه دشنام دهند.

ما اعتقادی به‌این نظریه نداریم که می‌گوید: یزیدیه از نام یزیدبن معاویه مشتق شده است، زیرا که واژهٔ یزید به‌ضرورت دلیل وابستگی به یزیدبن معاویه نیست و منابع تاریخی هیچ‌گونه اشاره‌ای به‌خاندان منسوب به‌یزید و یا خاندانی که از او حمایت‌کنند ننموده است. بدون شک، قبل از قرن ششم هجری که در طی آن شیخ عُدی ظهور کرد، نامی از این طایفه در کتب تاریخی برده نشده است. یزیدیان هم خود این نام را بر خود نهاده‌اند، بلکه تاریخ‌نویسان مسلمان در قرن هشتم هجری، آنان را به‌این نام خوانده‌اند و این بدان معنی نیست که آن‌ها قبل از این تاریخ و یا قبل از شیخ عُدی وجود نداشته‌اند و شاید هم برای خود اسمی داشته‌اند، سپس در مرحله‌ای از مراحل تاریخی که شکاف و دَوَدستگی در بین اهل تسنن و تشیع رایج و آشکار بوده و شیعیان که یزید را دشنام می‌داده‌اند، هنگامی که با این فرقه آشنا شده‌اند و مقام یزید را در بین آنان دانسته‌اند، نام یزیدیه را بر آن‌ها نهاده‌اند و با گذشت زمان، نام اصلی این طایفه

گردیده است. خواه این نام، برگرفته از اصول عقاید آنان باشد و یا نام ناخوشایندی برای آنان باشد. باید گفت که مقام یزیدین معاویه در دین آنان واضح نیست، ولی اعتقاد به او در حلب و سنجار بسیار قوی است. مؤید این سخن ما رفتار یزیدیان مجاور مناطق سنی نشین است که آن‌ها مراسمی به یادبود این خلیفه برگزار می‌کنند. در سال ۱۹۳۶ میلادی در یکی از روستاهای حلب، شیخی یزیدی قصیده‌ای دربارهٔ معجزات یزید، در اولین محاصرهٔ قسطنطنیه خواند. این در حالی است که یزیدیان مجاور مناطق شیعه‌نشین، در جشن‌های خود کمتر از یزید نام می‌برند<sup>(۱۲)</sup>.

علیرغم مبهم بودن مقام دینی یزید در نزد یزیدیان، سالروز تولد او، یکی از اعیاد دینی آنان می‌باشد و اجازهٔ آسمانی شراب نوشیدن یزیدیان را او صادر کرده است. البته همان‌طور که قبلاً گفتیم: آن‌ها خود را یزیدی نمی‌نامند، بلکه خود را زردشتی و ایزدی می‌نامند. برخی مسلمانان آن‌ها را «فقراء» می‌نامند، که نامی صوفیانه است. این طایفه از زمان شیخ عُدی بن مسافر بدان معروف بودند. برخی معتقدند که ریشهٔ این وجه تسمیه به همان روزگار بازمی‌گردد. با این همه، علت وجه تسمیهٔ یزیدیه در بین محققین و پژوهشگران هم چنان نامشخص و مبهم است.

در پایان این بحث باید اشاره کرد که نام یزیدیه در کتاب «جلوه» نیامده است، ولی این نام در «مصحف رش» یک‌بار آمده است. در آن می‌گوید: «پس امت عزرائیل، یعنی ملک طاووس که همان امت یزیدیه است...».

## منبع عقاید یزیدیان

پژوهشگران معتقدند که عقاید یزیدیان از منبع واحدی سرچشمه نگرفته و پیامبری با دیدگاه یک‌سان آن را مرتب نکرده است، بلکه این عقاید از منابع مختلفی که برخی از آن‌ها آسمانی و برخی از آن‌ها موروثی بوده سرچشمه گرفته است. مهم‌ترین این منابع عبارتند از:

۱- عقاید اولیه: این عقاید بدون شک، دلیل کهن بودن بخش بزرگی از عقاید این دیانت است و شامل بحث دربارهٔ عناصر چهارگانه، تقدیس افلاک، تناسخ، دوگانه‌پرستی و غیره است، که برخی از آن‌ها دارای ریشه‌های زردشتی بوده و به عقاید کهن در ایران‌باستان ارتباط دارد. از آن‌جمله است سرودی که به وسیلهٔ آن خدای خود را مخاطب قرار داده و در آن عناصر چهارگانهٔ آب، نور، خاک و آتش را می‌ستایند:

«پروردگارا، ای خدای مهربان

که عناصر چهارگانهٔ آب، نور، خاک و آتش را بر روی زمین آفریدی» (۱۳).

۲- یهودیت: که اغلب آن در رابطه با کتاب مقدس است. یزیدیه بعضی از عادت‌های یهود از جمله: ختنه کردن پسران، برخی از غذاها و داستان آفرینش عالم را گرفته‌اند. سرودی طولانی دربارهٔ آفرینش زمین و آسمان و انس و جن دارند که در پاره‌ای از آن می‌گویند:

«پروردگارا، تو آفریدگاری بخشنده‌ای

«تو بودی که راه تاریک را گشودی

«آفریننده همه چیز هستی  
 بهشت رنگارنگ را آفریدی  
 در آن هنگام که نه زمین و نه آسمانی بود  
 و دنیا گستره‌ای بدون آرام و قرار بود  
 در آن انسان و حیوانی نبود... تو آنان را آفریدی.»

۳- اسلام: تأثیرپذیری از اسلام را می‌توان از نام شعائر دینی نظیر حج و زکات و صدقه و روزه و اعیاد و گرایش صوفیانه آنان و اعتقاد به شیخ عُدی تا یزید و بسیاری از افکار دیگر دریافت، به طوری که حتی نام‌های آنان مثل علی و حسین و اسماعیل، همه عربی و اسلامی است.

۴- مسیحیت: دین مسیح تأثیر فراوانی در یزیدیه داشته و یزیدیان آنان را بسیار دوست دارند و معتقدند که مادر یزید که «شلخه» نام داشت و نیز همسر او، هر دو مسیحی بوده‌اند. آنان کلیساها و دیرها را گرامی و محترم می‌دارند. برخی از آن‌ها درگاه این معابد را به خاطر بزرگداشت قدیس سازنده آن می‌بوسند. اگر قدیس سازنده آن مشهور نباشد، چنین کاری را انجام نمی‌دهند، اما یزیدیان هرگز وارد مساجد مسلمانان نمی‌شوند. آنان قدیسانی را که کلیساها و دیرها به نام آنان ساخته شده است، گرامی می‌دارند، زیرا معتقدند که آنان به مراحل بالایی از خلوص و پاکی نفس رسیده‌اند و «ملک طاووس» در نفس آنان حلول کرده است. اعتقاد دارند که «ملک طاووس» قبلاً مدتی را در نفس حضرت موسی (ع) حلول نموده و مدت درازتری را در نفس حضرت عیسی (ع) حلول کرده است. به همین علت حضرت عیسی (ع) را بزرگترین پیامبر روی زمین می‌شمارند. تأثیر آنان در قبال مسیحیت، پس از ارتباط گسترده آنان با

ارمنی ها و سکونت در جوار آنان افزوده شد.

بدون شک گروه‌هایی از مسیحیان، در گذشته به‌دین یزیدیان درآمدند و در عقاید آنان تأثیر گذاشتند. از جمله این عقاید می‌توان به عقیده غسل تعمید و نان تبرک شده اشاره نمود. هم‌چنین نقل شده است که ساکنان کوه سنجار، همگی مسیحی بوده‌اند و سریانی‌های شرقی در آن‌جا کلیسای مشهوری به نام کلیسای شنکار یا سنجار داشته‌اند، در حالی که امروزه تمامی ساکنان کوه سنجار، به‌جز موارد نادری، یزیدی هستند. شاید مسیحیان پس از معاشرت و هم‌زیستی طولانی با این اقوام، به تدریج در دین خود دچار سستی و فتور شده، و به‌این دین درآمدند»<sup>(۱۴)</sup>.

مسیحیان نواحی تحت پوشش کلیسای موصل، یزیدیان را به نام‌های «دسنایه» و «داسنیان» و یا ساکنان «کوه داسن» می‌نامند، که «کوه داسن» قبلاً وابسته به کلیسای نسطوریان بوده و شاید مسیحیان مذکور در اثر عشق و ازدواج با دختران یزیدی به‌دین یزیدیه درآمدند. گروهی از مسیحیان معتقدند که شیخ عُدی همان «قدیس آدی» است که اهالی آن سرزمین را به‌دین مسیحیت درآورد و به‌نام او یادبودی ساخته شده که امروزه زیارتگاه یزیدیه است.

اسماعیل‌بیک چول، یکی از امرای یزیدیه، تأثیر ادیان دیگر بر عقاید قوم خود را چنین خلاصه می‌کند: «آنان روزه و نصیحت و غسل تعمید را از مسیحیان، فهم را از مسلمانان، اصول عقاید، بحث فرشتگان و

(۱۴) این نظر کشیش «آنستاس کرملی» است که آن را در مجله مشرق، در سال ۱۸۹۹ میلادی مطرح کرده است.



«تصویر اسماعیل بیگ چول»، در سال ۱۹۳۰ میلادی



اولیاء و تحریم غذاها را از یهودیت، سجود را از دوگانه پرستان، مخالفت را از شیعیان، سربریدن اشخاص را از جاهلیت و بخشیدن گناهکار را از شیوخ و شاهزادگان گرفته اند» (۱۵).

علیرغم تمامی این‌ها، دین یزیدی، دین قائم به ذات خود است، که در نزد پیروان خود مستقل بوده و جایگاه خود را دارد. مطالبی که گفته شد، در حقیقت فقط از باب تشابه یا تأثیرپذیری آن‌ها از همسایگان خود بوده است.

قبل از این‌که به مبحث پراکندگی جغرافیایی و انسانی این طایفه بپردازیم، لازم است که به طرح دیدگاه‌های برخی از پیشینیان و تاریخ‌نویسان، درباره این طایفه بپردازیم، تا گرایش این نظریات را دریابیم. در این بحث خواهیم دید که آنان چگونه به یزیدیان حمله کرده و اجازه زندگی آزادانه را به آنان نداده‌اند.

### یزیدیه از دیدگاه تاریخ‌نویسان

۱- شاید احمد تیمور پاشا از اولین نویسندگان عربی باشد که دیده‌ها را به سوی این فرقه معطوف نمود و در رساله خود: «یزیدیه و گذشته طایفه آنان»<sup>(۱۶)</sup>، نام یزیدیه را بر آنان اطلاق نمود. او در کتاب خود می‌گوید: «این طایفه به هیچ وجه نامی در تاریخ نداشته است و اولین باری که از آنان نامی برده شده، زمانی بوده که شیخ عُدی بن مسافر اُموی، به زهد و تقوی

(۱۵) کتاب: «الیزیدیه قدماً و حداثاً»، تألیف اسماعیل بیک چول، ص ۹۴.

(۱۶) نام اصلی کتاب: «الیزیدیه و منشأ نحلتهم» است.



و پرهیزگاری مشهور گردید و به زادگاه اصلی کردها مهاجرت کرده، در اطراف کوه «هکار» سکونت گزید. مردم از اطراف و اکناف برای استرشاد و هدایت به سوی او رفته و خلق بسیاری پیرو او شدند. در آنجا شاگردان و مریدانی پیدا کرده و طریقتی صوفیانه بنیان نهاد که بعدها به طریقت

عدویه معروف گردید».

۲- دیدگاه سید عبدالرزاق حسنی با دیدگاه احمد تیمور پاشا اندکی اختلاف دارد و به نقل از سمعانی می‌گوید: «جماعت بسیاری را در عراق، در کوهستان حلوان و نواحی آن دیدم که یزیدی بودند. این گروه در دهات آن‌جا به صورت مردمان زاهد اقامت داشتند و زندگی می‌کردند، «حال»<sup>(۱۷)</sup> می‌خوردند و با مردم کمتر معاشرت می‌کردند. آن‌ها یزید بن معاویه را امام خود دانسته و او را برحق می‌دانند. گروهی از آن‌ها را در مسجد جامع مرج<sup>(۱۸)</sup> دیدم و شنیدم که ادیب: «حسن بن پندار بروجردی» که مردی فاضل بود و سفر بسیار می‌کرد، بر این طایفه وارد و داخل مسجد آنان شده، یکی از یزیدیان از او پرسید: درباره یزید چه می‌گویی؟ حسن بن پندار در جوابش گفت: من در مورد مردی که خداوند نام او را در قرآن برده و فرموده است: «یزید فی الخلق مایشاء»<sup>(۱۹)</sup> و یا فرموده: «و یزید الله الذین اهتدوا هدی»<sup>(۲۰)</sup> چه می‌توانم بگویم<sup>(۲۱)</sup>.

ابن پندار می‌گوید، پس از این مطلب، یزیدیان به من احترام بسیار

(۱۷) حال، در لغت به معنی گل سیاه است و یزیدیان همان‌طور که خواهیم گفت، عادت دارند از آرامگاه شیخ عدوی خاک برداشته و آن را خمیر کرده و به صورت گرد یا قرص درآورده و گاه به گاه می‌خورند و آن را برات می‌نامند، چنان‌که شیعیان هم از تربت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) می‌خورند و آن را شفا می‌دانند. در نزد صوفیه «حال» به خوراکی می‌گویند که شیخ و مرشد بر آن دعایی خوانده باشد. آن را «رقیه» نیز می‌نامند. مرشد با شیخ آن را به کسانی که بخواهند می‌دهند. آن «رقیه» از اثر ماز و عقرب جلوگیری می‌کند.

(۱۸) مرج، قلعه‌ایست که بین آن و حلوان یک منزل راه است. حلوان یکی از شهرستان‌ها- آخر مرز واقع شده و به کوهستان متصل است. (سوره فاطر: آ

۲۰) سوره مریم: آیه ۷۶.

(۲۱) در این داستان طنزی نهفته است، چه این‌که هر دو آیه ربطی به یزیدیان

گذاشتند<sup>(۲۲)</sup> و پذیرایی خوبی از من کردند<sup>(۲۳)</sup>.

۳- عباس عزازی نقل می‌کند که: «جماعتی از صلحای اهل سنت و جماعتی از نواحی قرات، نزد ابوفراس عبیدالله بن شبل آمدند و به او خبر دادند که: در پیرامون آن‌ها بدعت‌هایی به وجود آمده و آراء و عقاید گمراه‌کنندهٔ مختلفی پیدا شده که شیطان را در عقاید آنان نفوذ بسیاری است و مردم از آن غافل‌اند. این‌ها همه منسوب به مذهب را فضا و زیدیه و گروهی نیز منسوب به آرای عدویه و یزیدیه هستند؛ که این دو طایفه آرای متناقضی دارند»<sup>(۲۴)</sup>.

بعدها شیطان این طایفه را فریفت و بر عقل‌های ایشان چیره شد و آن‌ها را به سوی هواهای خود راند. محبت یزیدبن معاویه را در دل‌های آنان استوار ساخت و آنان نیز که او را نمی‌شناختند و از شرح حال زندگی او اطلاعی نداشتند، از روی جهل و نادانی، او را دوست داشته و تقدیس

(۲۲) کتاب: الانساب سمانی، ص ۶۰۰.

(۲۳) عبدالرزاق حسنی در حاشیه می‌گوید: هانری فیلد، رئیس موزه فیلد در شیکاگو، بعضی از نصوص و تصدیقات قدیمی یزیدیه را به دست آورده و آن‌ها را در مجلهٔ جمعیت شرق آمریکا، در جلد ۲۲، صفحه ۳۶، سال ۱۹۴۶ میلادی، به‌طور مشروح نقل نمود و آن را استاد انیس فریچه به‌انگلیسی ترجمه نموده، سپس آن را در رسالهٔ مخصوصی نوشته است. در آن‌جا می‌نویسد: «اولین کسی که متوجه شد و به‌سایرین اطلاع داد که سمانی در انساب، ذکری از این طایفه نموده است، ما بودیم، ولی ما را متهم کرده است که مطالب آن را تحریف کرده‌ایم، در حالی که ما فقط گفتار سمانی را نقل نمودیم که می‌گوید: «جماعت بسیاری را در عراق و در کوهستان حلوان و نواحی آن دیدیم که یزیدی بودند». او این عبارت را این‌طور به‌انگلیسی ترجمه نموده است: «و جماعت بسیاری از آنها یزیدیه بودند. آنها را در عراق، در کوهستان حلوان در جوار یزید دیدیم» بهر حال نسخهٔ انساب که ما در این نقل قول به آن تکیه کردیم، نسخهٔ عکسی است که نارکلیوت در سال ۱۹۱۲ میلادی، چاپ کرده است و نسخهٔ چاپی دیگری نیست. استاد عباس عزازی نیز می‌گوید: چاپ انساب بسیار پر غلط بوده و دارای نسخ خطی متعددی در استانبول و پاریس است. او گفتار سمانی را همان‌طور که ما نقل کردیم، نقل کرده است. (۲۴) به نقل از یک رسالهٔ خطی به نام: «الرد علی الرافضه و الیزیدیه»، تألیف: ابوفراس عبیدالله بن شبل، که در ۱۷ رجب ۷۲۲ ق، نوشته شده و در کتابخانهٔ کوپرلی ترکیه، تحت شمارهٔ ۱۶۷ نگه‌داری می‌شود.

نمودند. این اعتقاد در آن‌ها ریشه دواند، که اگر یزید را دوست نداشته باشند، خون‌شان مباح است. آن‌ها نماز خواندن با مسلمانان را جایز نمی‌دانند، به همین جهت در نماز جمعه شرکت نمی‌کنند».

و ادامه می‌دهد: «این طایفه را «حسن بن عدی» گمراه کرد. او از روستاهای موصل به آنجا رفت و گروه بسیاری را گمراه کرد. آن‌ها را به هر سویی که خواست رهبری نمود. آنان را که از مردمان ساده لوح و رعیت بودند، فریفت. من بارها، چه در خانه‌های آنان و چه در اجتماعات، با آن‌ها درباره یزید و برخی از عقایدشان مباحثه و مجادله کرده‌ام».

۴- محقق دیگری به نام «بعقوب سرکیس»، در مطالعات خویش، به متنی آرامی که «رامیشوع راهب» آن را در سال ۸۵۵ هـ ق یا ۱۴۵۱ میلادی ترجمه نموده و هم‌چنین متون جدید فرانسوی استناد نموده، در تمامی این منابع از یزیدیه نام برده شده و آمده که نام پدر عادی (عدی) مسافرن احمد و از کردهای (تیراهیه)<sup>(۲۵)</sup> است این گردها معمولاً در فصل تابستان به کوهستان می‌آیند و در آنجا می‌مانند، سپس در زمستان به اطراف موصل کوچ می‌کنند، که یکی از آن‌ها عشیره یزیدیه هستند که از اجداد شیخ عادی (عدی) می‌باشند. این قبایل به همراهی یزیدیه تابستان‌ها و زمستان‌ها کوچ می‌کردند. در حقیقت یزیدیان به ساکنین

(۲۵) تیراهیه، گروهی از کردهای زردشتی هستند. این اثر در کتاب کامل خود، ج ۱۲، ص ۲۱۱، درباره تیراهیه می‌گوید: «آن‌ها کافر بوده و دینی نداشته که به آن معتقد باشند و مذهبی هم نداشتند که به آن تکیه نمایند. آن‌ها برای غارت مسلمانان به حد سوران و مکرهان رفتند، ولی تاج‌الدین نایب، غلام شهاب‌الدین، بسیاری از آن‌ها را کشت. این واقعه در سال ۶۰۲ هـ ق اتفاق افتاد.

کوهستان به نظر خدمه و کارکنان خود نگاه می‌کردند و هنگامی که کردهای یزیدی در اول اکتبر از کوهستان برمی‌گشتند، در سراسر راه خود بسه نزد عادی، فرزند امیر خود می‌رفتند و با خود هدیه و تحفه‌های گران‌بهایی برای او می‌بردند. عادی از آن‌ها پذیرایی گرمی می‌کرد و همه‌گونه غذا و شراب به آن‌ها می‌داد و شب‌نشینی‌های بسیار مفرح برای آن‌ها ترتیب می‌داد. تعداد این خانواده‌ها ۶۵۰ خانواده و تعداد خیمه‌های آن‌ها بیش از هزار خیمه بود و اغلب آن‌ها از قبیله تیراهیه بودند.

۵- شیخ راغب طباطبائی از حنبلی<sup>(۲۶)</sup> نقل می‌کند که: عزالدین بن یوسف کردی عدوی امیر ولایت حلب در اواخر دوره چرکس‌ها و اوایل دولت عثمانی، از طایفه‌ای بود که منسوب به شیخ عدی بن مسافر و معروف به خانواده شیخ مند بودند. هر که را ماری نیش می‌زد، به نزد عزالدین می‌آمد و او نانی را که بر آن دعایی خوانده و فوت کرده بودند، به او می‌داد. مارگزیده به‌اذن خدا بهبود می‌یافت. امیر عزالدین علیرغم شراب‌خواری مفرط و قتل نفس، به این خاصیت مشهور بود. درباره او بسیار غلو می‌کردند و به او شیخ عزالدین لقب داده بودند. چه بسا اگر به یکی از آنان گفته می‌شد: تو از کردهای خدا هستی و یا کردهای عزالدین؟ پاسخ می‌داد. از کردهای عزالدین. امیر عزالدین مردی کهنسال بود که ریش خود را به‌رنگ سیاه‌رنگ می‌کرد. مردی شجاع بود و ارتباط تنگاتنگی با «خایربیک» حکمران حلب (در اواخر حکومت چرکس‌ها) داشت. در

(۲۶) شیخ راغب طباطبائی، در صفحه ۵۲۵، از جلد پنجم کتاب خود: (اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء) مطلب فوق را از کتاب (درالرحیب) که یک کتاب خطی و تألیف رضی حنبلی است، نقل می‌کند.

روزگار او بود که امیر «حیب بن عربو» در زیر قلعه حلب به دار آویخته شد. علتش این بود که بین امیر «عزالدین» و بین فرزندان عربو (که طایفه‌ای معتبر از شاهزادگان قصیر بودند) به خاطر امور دنیوی و دینی دشمنی سخت و آشکاری برقرار بود، زیرا که خانواده عربو، از اهل سنت و جماعت و خانواده شیخ مند یزیدی بودند.

امیر عزالدین نسبت به آنان دشمنی کرده و سعی خود را در کشتن گروهی از آنان از جمله «امیرحیب» و «امیرقاسم» نمود و عاقبت امیرحیب بن عربو، بر اثر گزارشی که احمدپاشا مشهور به قراجا پاشا، اولین والی حلب در دولت عثمانی، ارائه داد که امیرحیب در یک زمان نه زن گرفته است، حکم اعدام او را گرفت و امیرحیب در دربار سلیم اول پادشاه عثمانی کشته شد. این واقعه در اثر حيله و نیرنگ عزالدین بود.

حوض بزرگی که داخل «أغیول» حلب وجود دارد، ساخته امیرعزالدین است که اظهار می‌کرد آن را از پول حلال پدرش ساخته است. امیر عزالدین در سال ۹۴۸ هـ ق درگذشت.

۶- شرف‌خان بن شمس‌الدین بدلیسی، صاحب کتاب: شرفنامه، که فارسی است و در پیتزبورگ در سال ۱۲۲۷ هـ ق، مطابق با ۱۸۶۰ میلادی چاپ شده و هم‌چنین در سال ۱۳۴۸ هـ ق در قاهره تجدید چاپ شده است، در کتاب خود که در سال ۱۰۰۵ هـ ق از نوشتن آن فارغ شده است، تعداد مذاهب کردها را ذکر می‌کند و می‌نویسد که: قبیله کردهای دنبلی از قبایلی است که مذهب یزیدی داشته‌اند و ادامه می‌دهد که یزیدیان از مریدان شیخ عدی بن مسافر که یکی از نوادگان سلاله خلفای مروانی بود، می‌باشند و عقیده دارند که شیخ عدی در

کوهستان لالش که در ایالت موصل واقع است، مدفون بوده و شیخ مزبور نماز و روزه مردم را به عهده خود گرفته و در آخرالزمان هم آن‌ها را بدون حساب و کتاب به بهشت خواهد برد. بنا به روایت سمعانی، او در سال ۵۶۲ هـ ق درگذشته است. طایفه یزیدیه از نیمه دوم قرن ششم هجری یدین نام شناخته شده‌اند. در ایام شیخ عُدی بن مسافر به نام عدویه نامیده می‌شدند. عقاید یزیدی‌ها با عقاید عدوی‌ها در مورد یزید بن معاویه اموی منطبق بوده است.

۷- علاءالدین قونوی، در کتاب «حسن التصرف» خود، که در حقیقت شرح کتاب: «التعریف لمذهب أهل التصوف» قلابازی می‌باشد، برخی از عقاید و نظریات یزیدیه را آورده است، که به علت اشتباهاتی که در این باره کرده و هم چنین به دلیل تازش وی به آنان، از نقل آن صرف نظر می‌کنیم (۲۷).

در پایان و به طور خلاصه می‌توان گفت که: در آغاز یزیدیه گروهی زردشتی بودند، که بعدها به دین مبین اسلام درآمدند، اما به علت جایگاه جغرافیایی که داشتند، اسلام در بین آنان به طور کامل رسوخ ننمود، تا آن که شیخ عُدی بن مسافر در بین آنان ظهور کرد و طریقت صوفیانه خود را که بعدها به طریقت عدویه معروف گردید، در بین آنان منتشر کرد.

یزیدیان اولین پیروان طریقت عدویه بودند، که چیزهای خارق‌العاده فراوانی به شیخ عدی نسبت دادند. پس از درگذشت شیخ عُدی، در سال ۵۵۷ هـ ق، اشخاصی در میان آن‌ها پدید آمدند که در صدد گمراه کردن

(۲۷) کتاب: نهرالذهب، غزی از بهترین کتبی است که درباره یزیدیه توضیح داده است و توضیحات کتاب دو صفحه کامل است، که ما مهم ترین بخش‌های آن را در جاهای مناسب آورده‌ایم.

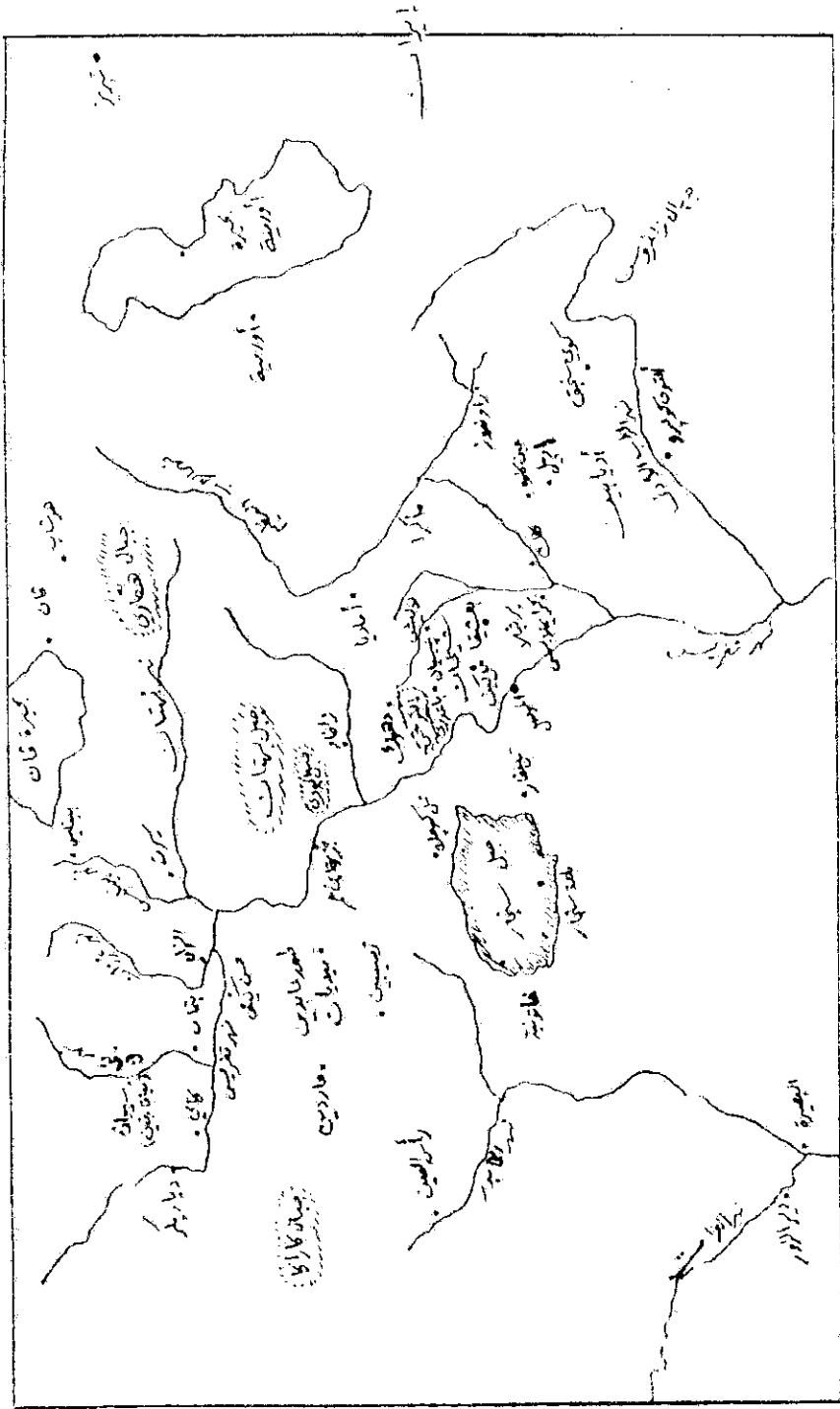


مردم ساده لوح بودند، به این امید که آن‌ها را از تعالیم اسلامی دور سازند و به عقاید اولیه نیاکان‌شان بازگردانند. عقایدی که شامل پرستش‌ها و عبادات ممنوعه و تعلیمات غیر عقلانی بود.

بدون شک رهبران یزیدیه که آن‌ها را موعظه و ارشاد می‌کردند، به عنوان مخالفت سیاسی و یا مذهبی، به تدریج یزیدبن معاویه را وارد مذهب آن‌ها ساختند و او را به عنوان یکی از خلقای پرهیزکار و نیکوکار مطرح کردند. آن‌ها در آغاز کار، در مورد یزید، راه میانه‌روی را پیمودند، اما بعدها او را تا جایگاه یکی از خدایان مقدس خود بالا بردند.

### پراکندگی جغرافیایی یزیدیان

همان‌طور که قبلاً گفتیم، دین یزیدیه، به ویژه در مناطق گردنشین منتشر شده است، اما این بدان معنا نیست که همگی آن‌ها کُرد باشند. علاوه بر آن اشاره کردیم که سرمنشأ قبایل شمال موصل، قبیله «تره‌ایا» است که قبیله‌ای زردشتی بود و گمان می‌رود که این قبیله از بازماندگان اقوامی باشند که در کشورهای هم‌جوار، نظیر ایران می‌زیسته‌اند و بعدها پس از انتشار اسلام، در آن سرزمین، به مناطق دیگری مهاجرت کرده‌اند. آن‌ها در کوهستان‌های حلوان عراق مستقر شدند، تا در معرض دید حاکمان زمان نباشند، چون همسایگان آن‌ها عرب بودند، ناچار شدند که عقاید خود را از آن‌ها مخفی سازند و خود را مسلمانانی معرفی نمایند که برخی از ظواهر اسلامی را می‌شناسند، اما چون آن‌ها از مراکز فرهنگ اسلامی دور بودند، دیری نپایید که به تدریج به عقاید قدیمی خود بازگشتند و



« نقشہ پراکندگی بریدیان »

به دلیل فراموش کردن بسیاری از آداب و رسوم اولیه، نتوانستند به عقاید کامل قدیمی خود بازگردند.

تا قبل از قرن هشتم هجری، کوهستان سنجنار، محل سکونت کردهای مسلمان و مسیحی بوده است و هنگامی که تیمورلنگ به سرزمین عراق و «جزیرهٔ ابن عمر» حمله کرد، این حمله ترس و وحشت را در میان مردم پدید آورد و باعث شد که هزاران نفر از ساکنان منطقه، به منظور فرار از دست تاتارها، به جاهای دور دست و مستحکم پناه ببرند و کوهستان سنجنار پناهگاه بسیاری از این افراد گردید. از جمله کسانی که به دامنه و قتل این کوهستان پناه آوردند، چهارصد خانوادهٔ یزیدی بودند که از منطقهٔ شیخان موصل آمده بودند. پس از مدتی گروه‌های دیگری از ساکنان دیار بکر و ساحل دجله و غیره نیز به آنان پیوستند.

طایفهٔ یزیدیه با ساکنان مسیحی و مسلمان منطقه آمیزش نموده و برخی از عقاید آنان را اقتباس کرده، عده‌ای را نیز به دین خود درآوردند. علت پذیرفتن عقاید جدید از سوی آنها، این بوده است که آنها قدرت چندانی نداشته‌اند که در برابر عقاید حاکم مقاومت کنند و نیز دارای فرهنگ دینی‌ای که نفوذ دیگران را سد کند نبوده‌اند. البته ناگفته نماند که یزیدیان دارای سواران شجاعی بودند که توانستند بر کوهستان سیطره یابند. مهم‌ترین قبایلی که به دین یزیدیه درآمده و دارای ریشهٔ عربی بوده‌اند، عبارتند از:

۱- قبیلهٔ شهوان: قبیله‌ای عرب بوده که به زبان عربی سخن می‌گفته،

اما بیشتر آنها زبان و دین خود را فراموش کرده‌اند.

۲- قبیلهٔ هبابات: که اصل آنها از طی است.

۳- قبیلهٔ عمرا: گویند که نسب آنان به خلیفهٔ دوم: «عمر بن الخطاب» باز می‌گردد (۲۸).

۴- تاژی: اصل آن‌ها عرب است. تاژی یعنی عرب.

برخی از عشایر ضعیف و مسلمان عرب، که تحت تأثیر دیانت یزیدی قرار نگرفتند و هم‌چنان بر دین اسلامی خود باقی ماندند، عبارت بودند از: عشیرهٔ باباوات، هلالیه، کلب علی، عبدعلی، موسقوره، خاتونیه، بیت ناصو و غیره.

قبایل گُرد یزیدی، تعدادشان بیشتر است. این قبایل در اطراف موصل عبارتند از: بکران، بردحلی، بلسین، بابیری، جوانا، جقریه، داسنی، دملی، دنبلان، زیلکا، شیخان، صوعان، عزوی، قائدیه، هسکان، هکاری و هوبریه.

این قبایل، همانند سایر قبایل گُرد، در حقیقت بیشتر، اهالی روستاها هستند تا قبایل کوچ‌رو. گذشت زمان و توسعهٔ ریاست بر روستا، منجر به ایجاد گروه‌هایی گردید که بعدها به نام قبایل شناخته شدند و این مسأله در مورد قبایل عرب نیز صادق است.

یزیدیان بیشتر در سنجار، اطراف موصل و به‌ویژه منطقهٔ غربی دجله، شیخان و اطراف معبد بزرگ‌شان و برخی روستاهای دیگر پراکنده شده‌اند. ما نام برخی از این روستاها را می‌آوریم و به معنی آن‌ها اشاره می‌کنیم، تا میزان تأثیر زبان سریانی را در آن‌ها دریابیم (۲۹):

(۲۸) کتاب: مدینهٔ سنجار، تألیف: حسن شیمسانی، ص ۲۶۴.

(۲۹) کشیش انستاس کرملی. بر سریانی بودن نام‌ها تأکید می‌کند، اما گردها با سریانی بودن بسیاری از نام‌ها مخالف‌اند.

- ۱- سنجر: نامی ترکی است که اصل آن سنجر بوده و به معنی عقاب و باز است. این شهر به علت استحکام آن و در دسترس نبودنش، بدین اسم، نامیده شده است.
- ۲- شیخان: سرزمین وسیعی است که بیش از چهل روستا را دربر می گیرد. اصل این واژه از کلمه شیخ عربی گرفته شده، سپس با الف و نون، براساس قواعد دستورزبان فارسی و یا کردی، جمع بسته شده است.
- ۳- بعشيقا (یا بحشيقا): روستایی در فاصله شش تا هفت ساعته شهر موصل است. نام این روستا سریانی است و به معنی خانه آرد یا خانه سرکوب شدگان است. یاقوت حموی در معجم الیلدان آن را با عشوقا می خواند که این کلمه آرامی است. این روستا در دامنه کوهستان «مقلوب» واقع شده است. مذهب یزیدی که خواندن و نوشتن را بر بیروان خود تحریم کرد، فقط به فرزندان این روستا اجازه داده است که خواندن و نوشتن بیاموزند.
- ۴- باعدری: در فاصله ۴۴ کیلومتری شمال شرقی موصل است. این کلمه سریانی یا کلدانی بوده و به معنی پناهگاه می باشد.
- ۵- شیخ عادی: روستای شیخ عدی بوده و نزدیک باعدری است.
- ۶- تجزانی: نزدیک روستای بعشيقا است و فاصله چندانی با آن ندارد. در آن برخی از زیارتگاه های یزیدیه قرار دارد. این کلمه سریانی بوده و به معنی مکان وحی است.
- ۷- عَنسِقین: کلمه ای سریانی و به معنی چشمه زلال است.
- ۸- شیخدری: که نام آن تحریف شده شیخ خضر است.

۹- کابار: کلمه‌ای سریانی و به معنی جبار یا ستمگر است.

۱۰- تلخش: کلمه‌ای سریانی و به معنی تپه دردهاست.

۱۱- باقصری: کلمه‌ای سریانی بوده و به معنی خانه قضاوان است.

یزیدیان هم چنین شهرها و روستاهای دیگری دارند مانند: بوزان، خانکو قباخ، ختار، دوغاتا، مقلب و جکانا. تمامی روستاهای یزیدیان در مجاورت یکدیگر و در دامنه کوه سنجار پراکنده‌اند. هم چون هاله‌ای که ماه را دربر می‌گیرد، این روستاها کوهستان سنجار را احاطه کرده‌اند. باید افزود که برای پیمودن مسافت اطراف کوه سنجار، باید سه روز راه پیمود.

### پراکندگی یزیدیان در خارج از عراق

وجود طایفه یزیدیه در محدوده اتحاد جماهیر شوروی سابق، به دوران امپراتوری تزارها و حمله آنان به مناطق ماورای قفقاز بازمی‌گردد. در سال ۱۸۲۹ میلادی، روس‌ها توانستند برخی از مناطق امپراتوری عثمانی را به تصرف خود درآورند. پس از پایان جنگ اول جهانی، در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹، هنگامی که ارتش روسیه از آناتولی عقب‌نشینی کرد، به هم‌پیمان خود: «حسن‌آغا»، رئیس قبیله «حستلو»، اجازه داد که قبیله و گله‌های خود را از دامنه جنوبی کوه آرارات به ولایت ایروان منتقل نماید. در تابستان‌ها گوسفندان این قبیله، در دامنه شمالی کوه آرارات چرایی کردند و در زمستان‌ها، این قبیله در ساحل دست راست رودخانه ارس سکونت می‌گزیدند. وزارت اقتصاد روسیه در آن هنگام

گزارشی از آنان منتشر کرد که دارای فهرستی حاوی نام ۶۷ خانواده و شامل ۳۲۴ نفر بوده است.

در همین هنگام بود که میان یزیدیان و ارمنی‌ها رابطه‌ای گرم و صمیمی برقرار شد و ارتباط تنگاتنگی بین آن‌ها به وجود آمد، تا آن‌جا که این گمان در میان برخی از یزیدیه به وجود آمد که مذهب یزیدی در قرن دهم میلادی از کلیسای ارمنستان سرچشمه گرفته است. برحسب آمار سال ۱۸۷۷، تعداد یزیدیان در ایروان بالغ بر هشت هزار نفر بوده است.

در سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۹۷، مهاجرت دوباره یزیدیان آغاز شد و قبیله سبکی به سوی غرب مهاجرت کرد. این قبیله به رهبری «عمر آغا»، از منطقه بایزید که تحت تصرف ترکان عثمانی بود، به ولایت قارس Kars که بعدها به روسیه ملحق شد، مهاجرت کردند و بعد از گذشت سال‌ها، چهارده روستا در آن‌جا برپا کردند که جمعیت آن‌ها بالغ بر ۱۷۳۳ نفر بود. تعداد یزیدیان به تدریج افزایش یافت، تا آن‌که در سال ۱۹۱۲، به ۴۲۵۰۸ نفر رسید، که بیشتر از ۱۷۰۰۰ نفر در ایروان و ۲۰۰۰۰ نفر در تفلیس و اطراف آن می‌زیستند.

تعداد آنان در مناطقی که در سال ۱۸۷۷ به روسیه ملحق شد، پنج هزار نفر بود، اما پس از چهار سال تعداد آنان در سرزمین‌های ماورای قفقاز به ۴۰۸۸۲ نفر رسید.

«اسماعیل بیک چول» در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «هنگامی که در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ از ماورای قفقاز بازدید کردم، سعی نمودم تا صفوف یزیدیه را یکپارچه سازم و آن‌ها را تحت حمایت کلیسای ارمنستان قرار دهم».

در خلال جنگ جهانی اول، هنگامی که ارتش عثمانی پیشروی کرد، یزیدی‌ها از این‌که تحت سیطره عثمانی باشند، امتناع ورزیدند و به گروه‌های پناهندگان در گرجستان و ارمنستان پیوستند و در کنار ارمنی‌ها با عثمانی‌ها جنگیدند.

در سال ۱۹۱۹، که انتخابات ارمنستان برگزار شد، یک کرسی به‌نماینده یزیدیان در مجلس داده شد. این کرسی را «یوسف‌بیک تیموریان» اشغال کرد. پس از انقلاب بلشویکی در روسیه، یزیدیان به کوهستان «آرکات»، که بلندترین قله کوه‌های قفقاز شوروی است، پناه بردند (۳۰).

آمارهای سال ۱۹۲۶، نشان داد که تعداد ۱۴۵۲۳ کرد یزیدی، در اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کنند، که از این میان ۱۲۲۳۷ نفر آن‌ها در ارمنستان و ۲۲۶۲ نفر آن‌ها در گرجستان و بقیه در جاهای دیگر سکونت دارند. این طایفه ۸۰٪ جمعیت کردهای ساکن در ارمنستان را تشکیل می‌دهند.

یزیدیان تا مدتی توانستند که به‌روش زندگی قبیله‌ای و چوپانی خود ادامه دهند، اما در سال ۱۹۲۰، با صدور قانون ملی کردن اراضی، از علاقه آنان به اسکان و از قدرت و نفوذ رهبران قبیله‌ای آن‌ها کاسته شد. فرزندان رؤسای قبایل به تدریج به عضویت حزب کمونیست درآمدند و قوالان به‌زودی دریافتند که دولت شوروی از نامه‌نگاری آنان با خارج جلوگیری می‌کند. در نتیجه ارتباط آنان با «باعدری» قطع گردید و رهبران

۳۰ یکی از افراد قبیله حسنلو به‌نویسنده ارمنی؛ شاگیتیان گفت که قبیله او در قرن هیجدهم، به‌رهبری «میرآغابیک» از ولایت وان ترکیه، به‌این کوهستان مهاجرت کرده‌اند.



دینی یزیدیه، روزبه روز ضعیف تر شدند و دولت برای آنان مدارس ساخت که تدریس در آن با القبای روسی بود.

البته اقدامات فوق منجر به ذوب کامل یزیدیه نشد. آمار سال ۱۹۵۹ اعلام می کند که تعداد ۲۵۶۲۶ نفر از کردها در ارمنستان زندگی می کنند که اکثر آن ها از کردهای یزیدیه هستند و حضور آنان تا سال ۱۹۶۹ مشهود بود. آنان بسیاری از آداب و رسوم دینی خود، نظیر احترام به مشایخ را هم چنان حفظ کرده بودند. در سال ۱۹۷۲ یزیدیان شوروی میهمان مهمی را از ماورای قفقاز پذیرا شدند که این میهمان؛ «بایزیدیک» پسر اسماعیل بیک چول بود که پدر او شصت سال قبل به بازدید این مناطق رفته بود<sup>(۳۱)</sup>.

یزیدیان در ترکیه نیز حضور دارند. محل پراکندگی آنان در ترکیه به صورت منحنی است که از مرزهای شرقی ترکیه با عراق و اتحاد شوروی سابق آغاز می گردد و پس از عبور از دیار بکر، ماردین، کوهستان طور، کلس، به عین تاب منتهی می گردد. منشأ تمامی این گروه ها از موصل و سنجار است. امتداد پراکندگی این عشایر تا منطقه حلب می رسد.

یزیدیان در سوریه، بین گردهای «جزیره ابن عمر»، در مرز آن کشور با ترکیه، در شهرهای عاموده و حسکه و قامشلی پراکنده اند و پراکندگی آن ها به سوی غرب تا شهر حلب ادامه می یابد، به طوری که ساکنان تعدادی از روستاهای اطراف شهر عفرین و شهر اعزاز را یزیدیه تشکیل می دهند، که این روستاها عبارتند از: عاشق کبار، فیران، باصوفان،

(۳۱) در نوشتن این فصل از کتاب The Yazidis نوشته گست، فصل مربوط به «یزیدیان ماورای قفقاز» استفاده شده است.

قسطل جندو و بافلون.

در برخی دیگر از روستاها، یزیدیان در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند؛ مانند روستاهای: باسوطه، برج عبدالو، قطمه، غزاویه، ترنده و قره‌باش (فقیره).

اگر از جنوب شهرهای عفرین و اعزاز، رهسپار شهر حلب شویم، به سه روستای یزیدی می‌رسیم که تا حلب بیست کیلومتر فاصله دارند و عبارتند از: برج القاس، تیراد، زوق الکبیر، این روستاها در غرب روستای شیعی بُئَل واقع شده‌اند.

یک روستایی از دهکدهٔ مایر به من اطلاع داد که همسایگان یزیدی آن‌ها به تدریج عقاید خود را کنار گذاشته و اکنون همانند مسلمانان نماز می‌خوانند و روزه به‌پا می‌دارند. معمولاً هنگامی که چنین حالتی اتفاق می‌افتد، همسایگان‌شان می‌گویند که آنان «سُئی» شده‌اند.

در داخل شهر حلب نیز اقلیتی یزیدی زندگی می‌کنند که گمان می‌رود از روستاهای خود به حلب مهاجرت نموده و در شهر ساکن شده‌اند.

اگر از حلب به سوی جنوب رهسپار شویم و به کوهستان سمعان برسیم، شاهد حضور واقعی و تاریخی آن‌ها در این منطقه خواهیم بود. ابن حنبلی<sup>(۳۲)</sup> در هنگام سخن‌گفتن دربارهٔ «عمروبن هوریر» نقل می‌کند که او از روستای یزیدی «معرائا»، یکی از روستاهای معرة النعمان است.

(۳۲) کتاب: «الزید و الضرب فی تاریخ حلب»، چاپ داراحیاء التراث، کویت.



«شیخ علی، رهبر کنونی یزیدیان عفرین  
و عاشق کبار»

یساقوت حموی در معجم البلدان، دربارهٔ معراثا می‌گوید: «معراثا نام تعدادی از روستاهای حلب است». وی چیزی دربارهٔ عقاید آنها نمی‌گوید.

امروزه نیز روستاهای یزیدی دیگری در کوهستان شیروان<sup>(۳۳)</sup> پراکنده‌اند. تعداد کمی از یزیدیان نیز در دمشق زندگی می‌کنند.

این طایفه، با نام‌های دیگری در ایران وجود دارد، به‌ویژه در مناطق غربی استان مرزی کردستان پراکنده‌اند. هم‌چنین برخی از یزیدیان به آمریکا و آلمان مهاجرت کرده‌اند. از یکی از یزیدیان شنیدم که می‌گفت: چون آنها از اقلیت‌ها هستند، اروپا آنان را می‌پذیرد و به آنها خوش آمد می‌گوید.

گویند که برخی از طوایف آنان، که به نام‌های دیگر نامیده می‌شوند، در هندوستان وجود دارند. این طایفه را در هند لپخوس Lepchos گویند. گروهی از آنان در دامنهٔ کوه‌های هیمالایا زندگی می‌کنند که عقاید آنها

(۳۳) کوهستان شیروان: بخشی از سلسله جبال «لیلون» است که در شمال کوه سمان واقع و نام قبیلهٔ شیروان بر آن نهاده شده است. عزری در نهرالذهب، ج ۱، ص ۱۶۶، این کوه‌ها را نام برده و حضور یزیدیان را در آن‌جا ذکر نموده است.

بسیار به عقاید یزیدیه شباهت دارد. زیرا که اصل آن‌ها از یزیدیان سنجار بوده است. نقل شده که چون تعداد آنان رو به فزونی یافت، تعدادی از مبلغان آنان، جهت تبلیغ، رو به سوی شرق آوردند و به هندوستان آمدند، اما به علت عجیب بودن دین‌شان، به زودی رانده شده و به برخی از کوه‌ها پناه بردند. برخی از آنان به صورت انزوا و گوشه‌نشینی در آن کوه‌ها سکونت گزیدند. همان‌طور که کشیش انستاس کرملی می‌گوید؛ نام آنان هم چنان لپخوس است.

از این بررسی مفصل نتیجه می‌گیریم که تمامی یزیدیان گرد نیستند و حتی گروه‌های آنان نیز آمیخته‌ای از قبایل سریانی، عرب، ترک و ایرانی است. به همین جهت است که ساختار چهره آنان هندی اروپایی است. پوست آنان سفید و ظریف و رنگ آن بین گل‌گونه و سبزگونه است. صورت آنان مخروطی شکل است. قد و قامت آنان کشیده و مجموعه‌های آنان دایره‌ای شکل، با چشمانی سیاه و بزرگ و بینی‌های کشیده، که رنگ موهای آنان بین سیاه تیره تا زردطلایی است. در برخی از آنان می‌توان صفات و ویژگی چهره‌های عربی، مانند گردی صورت و تیرگی پوست، بزرگی چشم و ضخامت بینی و کلفتی لب‌ها و سیاهی موها را مشاهده کرد، اما زبان آن‌ها گُردی شمالی است، که دو کتاب مقدس آنان نیز به همین زبان نوشته شده است (۳۴).

(۳۴) بنا به توضیحات آقای دکتر فاروق صنی زاده دو کتاب یزیدیان (ازدیان)، یکی به گویش کرمانجی شمالی و دیگری به گویش کرمانجی نيمروزي سورانی نوشته شده است. - مترجم -

## تعداد و آمار یزیدیان

از مطالعه پراکندگی جغرافیایی و انسانی این طایفه، نباید گمان برد که تعداد یزیدیان زیاد است. همان طور هم نباید توقع داشت که ما بتوانیم شمار حقیقی آن‌ها را ارائه بدهیم. نباید فراموش کرد که بسیاری از آنان در قرون گذشته به علت هجوم و حمله شدید برخی از حکمرانان، به ویژه عثمانی‌ها، کشته شدند و این که دیانت آنان به شدت متکی به پنهان کردن عقیده و حفظ اسرار می‌باشد و برخی از آنان از روی تقیه و برخی نیز واقعاً اسلام آوردند. این که زندگی آنان در روستاها به صورت قبیله‌ای مانع اجرای دقیق آمارگیری آنان شده است و چه بسا که شمار آنان در خارج عراق معادل شمار یزیدیان در داخل عراق باشد.

بر همین اساس شمار رسمی یزیدیان در عراق و در سایر کشورها، موجود نیست، اما دایرةالمعارف بریتانیکا، چاپ سال ۱۹۸۴، نقل می‌کند که شمار آنان، از یکصد هزار نفر بیشتر نیست. کوینت Guinet معتقد است که شمار یزیدیان ستجار در نیمه دوم قرن نوزدهم، در حدود ۵۰۰ نفر، از مجموع تعداد ساکنان منطقه که تعداد ۶۰۰ نفر بوده است، می‌باشد، که این آمار نیز نادرست است.

منابع دیگری نقل می‌کنند که تعداد آنان در سال ۱۳۷۰ هـ.ق، در حدود هشتاد هزار نفر بوده است. مجمع ملل متحد در سال ۱۹۲۹، اقدام به آمارگیری کرد و اعلام نمود که شمار یزیدیان عراق کمتر از سی هزار نفر و در ترکیه در حدود هیجده هزار نفر است.

کشیش کرملی نقل می‌کند که شمار آنان در آغاز قرن هیجدهم، دوست و پنجاه هزار نفر، که دارای چهار هزار سرباز سواره و هشت هزار سرباز پیاده بوده‌اند. شمار آنان در آغاز قرن نوزدهم به دوست هزار نفر کاهش یافت که دارای سه هزار سرباز سواره و شش هزار سرباز پیاده بودند. در نیمه قرن نوزدهم شمار آنان به پنجاه هزار نفر رسید که دارای دو هزار و پانصد سرباز سواره و پنج هزار سرباز پیاده بودند.

غزی نقل می‌کند که آن‌ها ادعا می‌کنند شمارشان سه میلیون نفر است، در حالی که آمارشان از بیست هزار نفر تجاوز نمی‌کند.

بدون شک تمامی این آمار و ارقام قدیمی است و تاریخ برخی از آن‌ها به بیش از یک قرن می‌رسد. به همین علت باید به این ارقام به دیده شک و تردید نگاه کرد.

علیرغم جنگ‌ها و حملات وحشیانه و سرکوب‌گرانه‌ای که به روستاهای آنان شد، ما به آمارهای فوق اعتماد نداریم و معتقدیم که جمعیت حقیقی آنان اختلاف فاحشی با شمار فوق دارد و ترجیح می‌دهیم بگوییم که شمار آنان کمتر از دوست و پنجاه هزار نفر است. ما معتقدیم که آنان به تدریج رو به انقراض هستند، زیرا که اجازه نمی‌دهند خون نژاد آنان با خون سایر نژادها آمیخته شود هم‌چنین آنان با اهالی شهرها در هم می‌آمیزند و به تدریج وارد مدارس و دانشگاه‌ها می‌شوند. گروه بزرگی از آنان نیز به تدریج وارد دین مبین اسلام می‌گردند.

## فرهنگ محلی یزیدیان

### لباس های محلی یزیدیان

پیش از این گفتیم که قسمت اعظمی از یزیدیان، در شمال عراق زندگی می کنند. بدیهی است که در آن منطقه دارای وضعیتی مخصوص به خود هستند. معروف است که یک پنجم کل یزیدیان، امروزه در شهرستان شیخان زندگی می کنند و شیخان در حقیقت پایتخت امرا و اعیان آنهاست. در این منطقه هم چنین آرامگاه تعدادی از مشایخ و رهبران دینی آنها قرار دارد. سه پنجم آنان در شهرستان سرسبز و مرتفع سنجار و یک پنجم باقیمانده آنان در روستاهای دهوک و زاخو و مناطق بسیار دیگری زندگی می کنند. در شهرستان شیخان یزیدیان به دو گروه تقسیم می شوند: گروه اول، رهبران دینی آنها هستند که دارای سلسله مراتب مخصوص به خود هستند. گروه دوم که مریدان یا عامه مردم را تشکیل می دهند، شامل کشاورزان و دامداران سخت کوشی است که تمام تلاش خود را به کار می برند تا رهبران شان در خوشبختی زندگی نمایند، در سنجار تقسیم بندی همان است، اما در مفهوم اندکی با آن اختلاف دارد، بدین گونه که دو گروه دارند که عبارتند از گروه: «جوانا»<sup>(۳۵)</sup>، و گروه خورکان یا کوچک. هر گروه دارای گروه های متعددی است، گروه جوانا، کلاه های بلندی از جنس حریر بر سر می گذارند و گرداگرد کلاه، عمامه ای

(۳۵) همان طور که بعداً خواهیم گفت؛ گروه جوانا معتقدند که شیخ شرف الدین به آنان دستور داده است که موی خود را بیافند و بر روی شانه ها پخش کنند.

قرمز رنگ و یا کوفیه‌ای سیاه می‌بندند، موها و زلف‌های خود را می‌بافند و بر روی شانه‌ها و گردن خود می‌اندازند. بدین‌گونه ظاهری تمیزتر و آراسته‌تر از گروه خورکان (کوچک) دارند. آن‌ها ادعا می‌کنند که قبل از گروه خورکان به کوهستان سنجار آمده‌اند و آداب و رسوم متفاوت با گروه خورکان دارند.

یزیدیان لباس آبی نمی‌پوشند و معتقدند که پوشیدن لباس آبی بر آن‌ها حرام است. لباس سفید را ترجیح می‌دهند، زیرا که لباس سفید را لباس اهل بهشت می‌دانند. به همین علت لباس‌شان سفید است و در کنار گردن، دکمه‌های جانی دارد. این بدان معنی است که جلو سینه آن‌ها نباید باز بماند. شلواری از کرباس سفید و یک کمر بند از پشم بر کمر خود می‌بندند. این لباس، لباس عامه مردم است، اما رهبران دینی آن‌ها غالباً لباس سیاه بر تن می‌کنند. دسته فقیران (به اصطلاح ما درویشان) علاوه بر پیراهن و شلوار، یک نیم‌تنه که از پشم سیاه بافته شده است، روی پیراهن خود پوشیده و آن را «خرقه فقیر» می‌گویند.

این خرقة، مقدس است و نمی‌شود به آن قسم دروغ خورد، چنان‌که جایز نیست آن را از فقیری بگیرند، مگر وقتی که بمیرد، یا آن را به علت پاره‌گی عوض کرده باشد.

سرپوش مردان، به غیر از منطقه سنجار، همان کوفیه است که آن را یشماغ می‌نامند و به رنگ سرخ است. یا عقال و کوفیه که سرخ رنگ است و هم چون بغدادیان عقال آن‌ها پیچیدنی است و آن را (چراویه) می‌گویند. لباس‌های مردان با لباس‌های زنان متفاوت است. لباس مردان

عبارتست از:



- ۱- لباس سفیدی که دگمه‌های آن در کنار و یا در پشت قرار دارد و بالای سینه آن به صورت یقه‌ای دایره‌ای شکل دورتادور گردن را می‌گیرد. این اشاره رمزگونه‌ای است به نوری که پس از چهل روز روزه، به شکل دایره‌ای بر شیخ عدی نازل گردید. این یقه را «طوق یزید» می‌گویند.
  - ۲- شلوارهای سفیدی که به شکل شلوارهای شامی است.
  - ۳- سرپوش آن‌ها عمامه سفید کوچکی است.
  - ۴- کمربندی از پشم، بدون توجه به رنگ آن بر کمر می‌بندند.
  - ۵- کاله<sup>(۳۶)</sup> به پا می‌کنند.
- لباس زنان عبارتست از:

- ۱- سرپوش زنان که چیزی شبیه عمامه مردان است، اما وضعیتی خاص به خود می‌گیرد و به رنگ سفید یا سیاه است. سیاه آن «پوشی» نامیده می‌شود که از مصدر فارسی پوشیدن گرفته شده است. در زبان کردی نیز به همان معنای پوشش سر زنان می‌باشد.
- ۲- پیراهن بلند که به آن: دنداشه گویند.
- ۳- شلوارهایی که در زیر پیراهن پوشیده می‌شود و از پنبه محلی سفید ساخته می‌شود. اگر زنی دیده شود که شلوارهای سفید خود را کنده است، این دلیل آنست که از دیانت یزیدی بیرون آمده و از آنان تیست.
- ۴- شال بلندی که به آن «المئزر» گویند و یک سر آن را زیر بغل چپ قرار می‌دهند. طرف راست را از بالا تا پایین بدون حجاب می‌گذارند.

(۳۶) کاله: واژه‌ای بغدادی است که اصل و ریشه آن همان واژه «گالتش» فارسی است و به معنای کفش یا پاپوشی است که رویه آن را از پنبه، یا پشم، یا کتان می‌سازند.

۵- زن‌های فقیر، پابره‌نه راه می‌روند، اما زن‌های ثروتمند «اچداک»<sup>(۳۷)</sup> به پا می‌کنند.

زنان امیر می‌توانند بنا به دلخواه خود، لباس‌های ابریشمی و سندس و غیره بپوشند. البته رنگ آبی بر زنان نیز حرام است. اگر امروزه می‌بینیم که برخی از یزیدیان، لباس آبی رنگ می‌پوشند، یا پیراهن آن‌ها از جلوی سینه باز است، این بدان جهت نیست که رهبران دینی اجازه چنین کاری را به آنان داده باشند، بلکه بدان علت است که برخی از افراد این طایفه، سعی می‌کنند آداب و رسوم کهن را کنار گذارند و یا آن‌که اصولاً از وجود آن بی‌اطلاعند. امروزه تحصیل کرده‌های این طایفه سعی می‌کنند که عادات و آداب و رسومی را که ریشه اساسی در عقاید آنان ندارند، کنار گذارند، البته همان‌طور که خواهیم گفت، تحریم پوشیدن لباس آبی جزو این مقوله نیست.

غزی، تمام این مطالب را خلاصه کرده و دربارهٔ آنان می‌گوید: «آنان لباس پشمی خشن بر تن می‌کنند و بستر آنان خاک و مُتکای‌شان سنگ و شن است».

برای این که بتوانیم مقایسه‌ای بین گذشته و حال این طایفه بکنیم، بحث را با توصیف لباس این طایفه که به وسیلهٔ یکی از بیگانگان، در یکصد سال پیش صورت گرفته است، پایان می‌بریم.

در آوریل سال ۱۹۰۶، شخصی به نام «مارک سایکس»، که وابستهٔ افتخاری سفارت بریتانیا در استانبول بود، هنگامی که مهندسان آلمانی

---

<sup>(۳۷)</sup> مفرد آن چدک است، که کلمه‌ای ترکی و به معنی کفش زنانه است. عرب‌ها به آن «موزج» می‌گویند که معرب واژهٔ موزة فارسی است.

مشغول کشیدن خط راه آهن تا بغداد بودند، همراه با قافله‌ای، از حلب به موصل سفر کرد. در بین راه از اطراف کوهستان سنجار گذشته و با برخی از یزیدی‌ها برخورد کرد. وی آنان را به روشی ظریف و جالب توصیف کرده می‌گوید:

«لباس‌هایشان عجیب و شگفت‌آور است. بر سر، کلاه‌های مخروطی شکل قهوه‌ای بلندی می‌گذارند که دور آن را عمامه‌ای سیاه یا قرمز پیچیده‌اند و تن‌پوش‌شان پیراهن سفیدی است که در ناحیه گردن مربعی شکل است. بر دوش خود عبایی قهوه‌ای و کوتاه می‌اندازند و کفش‌های نوک تیز پیچیده‌ای به پا می‌کنند. هنگامی که این قیافه‌های عجیب و غریب را در اطراف خود دیدم، چنین احساس کردم که گویا به چهارهزار سال قبل بازگشته‌ام»<sup>(۳۸)</sup>.

### کار و پیشه یزیدیان

یزیدیان حرفه‌های ویژه‌ای که در آن سرآمد باشند، ندارند. به‌طور کلی عادت به انجام کارهای خرید و فروش و تجارت ندارند، زیرا می‌دانند که چنین کارهایی آنان را به فریب و دروغ‌گویی و حيله‌گری می‌کشاند. هم‌چنین بدین علت از کارهای تجاری پرهیز می‌کنند، تا لعن و دشنام و ناسزاگویی را نسبت به شیطان که در نزد آن‌ها به‌ملک طاووس معروف است و اهل سایر ادیان او را شیطان می‌نامند، نشنوند. آنان اگر از کسی سخن توهین‌آمیزی نسبت به‌ملک طاووس بشنوند، خون او را مباح

(۳۸) رجوع کنید به کتاب: The Yazidis, 137 که با تفصیل بیشتری به این موضوع پرداخته است.

می دانند. به همین علت است که تا حد امکان از تجارت پرهیز می نمایند و از راه کشاورزی و دامپروری، که حرفه اصلی آنان است، زندگی خود را می گذرانند. کشاورزان انواع حبوبات را، البته به جز آنهایی که در دین آن‌ها حرام است، می کارند و دامپروران آن‌ها دام‌های مختلفی پرورش می دهند و از شیر و گوشت و پشم و کود آن‌ها استفاده می کنند.

امروزه بسیاری از یزیدیان را می بینیم که به کار تجارت می پردازند و یا در فروشگاه‌ها به کار خرید و فروش می پردازند. این مسأله ممکن است به علت عدم پیروی دستورات دینی و یا چشم‌پوشی رهبران دینی از این موضوع به علت احتیاجات روزمره زندگی است.

### غذاها و نوشیدنی‌های یزیدیان

غذای یزیدیان، با غذای مسلمانان و مسیحیان متطقیه، تفاوت چندانی ندارد، به جز این‌که یزیدیان، پنیر و کشک و پیاز زیاد می خورند و نان‌جورا بر نان گندم ترجیح می دهند، زیرا که خوردن نان‌جورا به روحیه زاهدانه خود نزدیک‌تر می بینند. گوشت کم می خورند. هنگامی که گروه حامل سنجق، به یکی از روستاها می رسند، گاو یا گوسفندی برایش می کشند و بدین مناسبت میهمانی ترتیب می دهند. در این میهمانی گوشت می خورند، ولی اگر در نزد ملک طاووس باشند، گوشت زیاد می خورند، زیرا که در آن موقع همه نوع غذاهای خوب و بدون حساب تهیه می شود. مشروبات الکلی را به افراط می نوشند. جشن‌ها و تفریحات و طواف‌ها و رقص‌های آن‌ها بدون مشروب نیست.

یزیدیان از خوردن برخی غذاها پرهیز می‌کنند و خوردن آن‌ها را حرام می‌دانند. آن‌ها همانند مسلمانان، گوشت خوک نمی‌خورند و خوردن آن را حرام می‌دانند. به احترام پیامبرشان «یونان» گوشت ماهی نمی‌خورند و معتقدند که یزید، هنگامی که از سرزمین خود بیرون آمد، تا به سرزمین یزیدیان برود، چون خواست که از دریا بگذرد، ماهیان در زیر پاهای او به‌طور شگفت‌آوری صف کشیدند و او توانست که بر پشت آن‌ها پا نهد و از دریا بگذرد و به خشکی برسد، سپس آنان از زیر پاهای او کنار رفتند.

آن‌ها هم‌چنین از کوزه یا خمره‌ای که بقیق کند، آب نمی‌نوشند، زیرا عقیده دارند در آبی که بقیق می‌کند، روحی زنده وجود دارد.

کاهو، کلم‌پیچ، لوبیا و کدو از غذاهای بسیار حرام در نزد آن‌هاست که دیدن آن‌ها نیز حرام است و معتقدند که کاهو، پست‌ترین چیزی است که خداوند بر روی زمین خلق کرده و اگر بخوانند از آن نام ببرند، می‌گویند: «آن وحشی». خوردن گوشت خروس بر رهبران دینی آن‌ها حرام است، زیرا که ملک طاووس به‌صورت خروس ظاهر شده است. آنان هم‌چنین به‌علت این‌که آهو، گوسفند یکی از پیامبران‌شان بوده، گوشت آن را نمی‌خورند.

البته امروزه هم‌چون پیروان سایر ادیان، برخی از پیروان یزیدیه نیز، در خوردن این غذاها، توجهی به تحریم آن‌ها نمی‌کنند و به‌علت سفر به سرزمین‌های غربی و یا گرایش به روش‌های جدید زندگی و یا اعتقاد به بی‌فایده بودن آداب و رسوم غیرمنطقی، به‌این تحریم‌ها بی‌توجه هستند.

## تقویم یزیدیان

یزیدیان هم چنان از وسایل اولیه، نظیر سایه خورشید، طلوع و غروب خورشید استفاده می‌کنند و تقویم آنان تقویم شمسی است که در آن از وضعیت ماه و ستارگان نیز بهره می‌بردند. آنان تا چندی پیش، حوادث مهم و بارز تاریخی را به عنوان شاخص‌های تاریخی به کار می‌برند. روز در نزد آنان با غروب آفتاب آغاز و با غروب آفتاب پایان می‌پذیرد.

آغاز سال آنان، روز چهارشنبه، هفته اول ماه آوریل است، که به آن شب: «سرسال» می‌گویند، که ثروتمندان در این روز، گاو و گوسفند و فقرا مرغ سر می‌برند. باید در شب چهارشنبه مذکور، حیوانات کشتار شده پخته، تا سپیده دم چهارشنبه خورده شوند.

در روز چهارشنبه مذکور، برای مردگان خود صدقه می‌دهند و در روز سرسال، آلات موسیقی نواخته نمی‌شود، زیرا که خداوند بر کرسی می‌نشیند و دستور می‌دهد که نوازندگان گردش جمع شوند. به آن‌ها اطلاع می‌دهد که او با ستایش و بزرگداشت نازل خواهد شد و آن‌گاه برایش جشن می‌گیرند و شادی می‌کنند.

یزیدیان، نام‌های عربی و اسلامی نظیر: سعید، حسن، حسین، علی، شرف‌الدین، اسماعیل و... را نیز به کار می‌برند.

## حوادث ناگوار تاریخی

تاریخ اسلامی در هنگام فتوحات اولیه خود، یادی از این طایفه به میان نمی‌آورد و هیچ‌جا ذکری نشده است که ارتش اسلام با آن‌ها جنگیده

باشد، به ویژه در آن هنگام، که آنان زردشتی بودند. نیز از هنگامی که آنان به شیخ صوفی عُدی بن مسافر معتقد شدند، بدان سبب که جزو مسلمانان شدند، کسی را با آنان کاری نبود. شاید اولین جنگ علیه آنان جنگی بود که بین آنها و بین بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل در روزگار المعتصم اتفاق افتاد. بدرالدین از شدیدترین و بدترین دشمنان آنان بود. همو بود که بسیاری از آنان را کشت، مثله کرد و فراری داد و قبر شیخ عُدی را نبش کرد. باید گوشزد کرد که جنگ او با یزیدیان، یک جنگ عقیدتی نبود، بلکه به منظور جمع آوری مالیات بیشتر و یا به علت ترس بود که از حضور امویان در شمال عراق احساس می شد.

مقریزی، در کتاب: السلوک لمعرفة الملوک، در ذیل حوادث سال ۸۱۷ هـ، نقل می کند، که در آن سال، قبر شیخ عُدی در منطقه هکار سوزانده شد، زیرا دیده می شد که پیروان او گرداگرد قبر او جمع شده و آن را قبله خود قرار داده اند. به همین علت مقبره او را ویران کردند. قبر او را نبش کردند و استخوان های او را بیرون آورده و آتش زدند. به اسیران یزیدی حاضر گفتند: ببینید که بر سر کسی که می پرستید چه آمد؟ چگونه او نمی تواند از خودش دفاع کند. سپس همه جا را غارت کردند و از آن جا رفتند.

پس از رفتن آنان، یزیدیان دوباره به ترمیم بنای گنبد و برپایی شعائر دینی خود پرداختند. این اولین حمله عقیدتی علیه آنان بود.

چنین حملات و یورش هایی، چه از داخل منطقه و چه از خارج منطقه، علیه این طایفه باعث گردید که جوانان آنها به آموزش و تمرین تیراندازی و اسب سواری بپردازند و از دوران کودکی به شجاعت و

جنگ آوری و تیراندازی بلند آوازه گردند. پس از اختراع تپانچه، این اسلحه، مقدس‌ترین دارایی آنان و بهترین وسیله برای زینت مردان‌شان شد.

اکثریت یزیدیان، در کوه مستحکم سنجار، پناهگاهی طبیعی برای خود یافتند که هم چون دژی استوار، آن‌ها را از تجاوز دیگران حمایت می‌کرد. به همین علت است که روستاهای آنان در دامنه این کوه بنا شد، تا هنگام حمله دشمن بتوانند منازل و روستاهای خود را رها کنند و به غارها و شکاف‌های کوه پناه ببرند، به‌ویژه که آنان خود را پیروان صوفیانی می‌دانستند که در این کوه‌ها گوشه‌ عزلت می‌گزیدند. بسیار بدیهی بود که سکونت در چنین جاهایی برایشان خوش آیند باشد و آنان را تا مرتفع شدن خطر در امان نگاه دارد.

یزیدیه هم چون سایر عشایر عراقی یا سوری، به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی از آن‌ها در شهرها ساکن شده و گروهی نیز هم‌چنان در خیمه‌ها و چادرها زندگی می‌کنند. شهرنشینان آن‌ها در منازلی معمولی ساخته شده از گل و آجر و سنگ، زندگی می‌کنند. اما چادرنشینان آن‌ها عشایری هستند که همه‌جا به دنبال مرتع و آب می‌گردند که به آن‌ها «کوچر»<sup>(۳۹)</sup> می‌گویند. بدون شک همه آن‌ها در صورت لزوم، آماده جنگ و پناه بردن به کوه‌ها هستند.

در سال‌های اخیر، از سوی حکومت پادشاهان عثمانی و به‌ویژه سلطان عبدالحمید ثانی، فاجعه بزرگی برای یزیدیان اتفاق افتاد، که

---

(۳۹) Kocâr، اصل این واژه همان «کوچرو» فارسی است.



جامعه آنان را ویران کرد و تعدادشان را کاهش داد و اسرار آنان را برملا ساخت. «پاشا»های عثمانی هنگامی که برای جنگ به سوی شرق روی آوردند، متوجه حضور آنان شدند. «شمسی پاشا» حکمران ایالت وان و پس از او «محمد کورپاشا»، از خشن‌ترین حکمرانان بودند. این «پاشاها» مهم‌ترین نقش را در شعله‌ور ساختن فتنه‌های داخلی داشتند.

هتری لایار، حادثه دردناکی را نقل می‌کند که در سال ۱۸۷۱ میلادی اتفاق افتاده است. خلاصه آن چنین بوده که بین امیر یزیدیه: «علی بیگ» و رئیس قبیله قوشی‌ها: «علی آغا بالطی»، دشمنی بزرگی به وجود آمده بود. امیر یزیدیان با حيله و نیرنگ او را به خانه خود دعوت کرده و به قتل می‌رساند. این امر باعث شد که قبیله «قوشی‌ها» سر به شورش بردارند و چون نیروی این قبیله کمتر از نیروی یزیدیان بود، به ناچار دست یاری به سوی حکمران «رواندوز»: محمدپاشا، معروف به «میرکوهستان» دراز کردند. او نیز یاری آنان را پذیرفت و به مناطق یزیدیه حمله کرد. تعداد زیادی از آنان را کشت، بعد از آن نیز حمله سخت دیگری بر آنان برد. لایار نقل می‌کند که در اثر این دو حمله، یک چهارم اهالی منطقه کشته شدند.

اختلاف و دشمنی یزیدیان با حکومت عثمانی، بیشتر به علت خدمت سربازی بود. آن‌ها از سال ۱۳۰۸ هـ.ق، هم چون سایر ملل دیگر که دولت، آنان را اهل ذمه می‌دانست، خدمت سربازی خود را می‌خریدند، اما در دوره سلطان عبدالحمید، وضعیت تغییر کرد. در سال ۱۸۹۱ م، سلطان فرمانی مبنی بر تشکیل «سپاه حمیدیه» داد، که در حقیقت سپاهی از سواران غیرنظامی گرد کرد برای حمایت از مرزها و املاک

دولتی و اجرای نظم داخلی بود و چون دیدگاه سلطان نسبت به یزیدیه، این بود که آنان گروهی از مسلمانان هستند که منحرف شده‌اند، به همین علت پیوستن آن‌ها را به این سپاه الزامی دانست، اما یزیدیه از خدمت سربازی سرپیچی کردند و پیشنهاد کردند که خدمت سربازی را با پرداخت پنجاه لیره طلا بخرند، اما سلطان نپذیرفت و از آنان خواست که هم چون دیگران به خدمت سربازی درآیند.

در سال ۱۸۹۱ م، هیأتی از استانبول که مرکب از یک افسر و دو روحانی بودند، به همراه نامه‌ای به نزد یزیدیان رفتند و از آن‌ها خواستند که اعتراف کنند؛ آن‌ها قبلاً مسلمان بوده و سپس منحرف شده‌اند و از آنان بخواهند که دوباره به اسلام بازگردند، اما «میرزاییک»، رهبر یزیدیان و شیوخ او، این کلام را رد کردند و به آن‌ها گفتند: «چگونه مسلمان باشیم، در حالی که دین ما هزاران سال قبل از دین شما بوده است؟ آیا بخت‌النصر یزیدی نبود؟ ما معتقدیم که عکس این مسأله صحیح است و این شما هستید که از ما جدا شده‌اید، نه ما؟»

فرستادگان عثمانی از این سخن خشمگین شده و از آن‌ها خواستند که مالیات معوقه خود را پرداخت کنند و یکی از دوراه را انتخاب کنند، یا این که مالیات خود را بپردازند و بر دین خود باقی بمانند و یا این که مسلمان شوند، تا از مالیات معاف شوند و خدمت سربازی آنان به تعویق افتد.

یزیدیان چون چنین دیدند، به میسیون مسیحی آمریکایی که از سال ۱۸۷۱ م، در شهر ارومیه فعالیت می‌کرد، پناه آوردند. «مایکل دول» رئیس میسیون، تصمیم گرفت که یزیدیان را مسیحی کند، اما به این آرزوی خود

نرسید و در پایان کار، یزیدیان به همراهی رئیس شان «میرزاییک»، به پادگان های نظامی برده شده و به زور آنان را مجبور به پوشیدن لباس نظامی آبی رنگ نمودند.

در سال ۱۸۹۲ م، حکومت عثمانی، «عمر وهبی پاشا» را که افسری سخت گیر و از نزدیکان صدراعظم بود، به موصل فرستاد، تا سه مأموریت را به انجام رساند که مهم ترین آن ها سرکوب یزیدیان بود.

«عمر وهبی پاشا»، نظامیانی را برای سرکوب آنان به سنجاژ فرستاد. ده نفر از آن ها را کشته و سی و پنج نفر را زخمی کرده و یکصد و بیست نفر را اسیر و به زندان موصل انداخت. سپس گروه بسیاری از یزیدی ها را گرد آورد و به آنان دستور داد که دین اسلام را بپذیرند. یک چهارم یزیدیان امتناع کردند و باقیمانده آن ها، اسلام خود را اعلام کردند. عمر وهبی پاشا آنان را واداشت تا نامه ای به سلطان عبدالحمید ثانی بنویسند و در آن اعلام کنند که در دوران حکومت او به زیر پرچم اسلام درآمدند و راه لغزش و گمراهی را ترک کردند. با این وجود عمر وهبی، نظامیانی را برای ادب کردن کشاورزان «شیخان» فرستاد، که به آن ها حمله کرده و آنان را قتل عام و غارت کردند و از زیارتگاه آنان چیزهای مقدس و اسناد مهمی برداشتند که عبارت بود از: پنج تصویر برنزی به شکل طاووس و تصویری برنزی به شکل قوچ، عصای برنزی موسی، یک افعی برنزی و شانه متعلق به صوفی معروف: «جنید بغدادی»، پرنده ای برنزی به نام «شاهرور»، کمر بند سید «احمد رفاعی»، تسبیح سید احمد بدوی، که به او احمد کبیر می گویند، عصای شیخ «عبدالقادر گیلانی» و غیره، اما طاووس بزرگ و دو کتاب مقدس

آن‌ها جزو غنایم نبودند آنان سپس به «بعشیقاً» حمله و زیارتگاه‌های آن‌ها را ویران کردند.

سپس فرمانده نظامی دستور داد که شیخ «امین افندی قره‌داغی» در آرامگاه شیخ عدی، یک مدرسه علوم دینی بسازد و برای او و کسانی که با او کار می‌کردند، شهریه‌ای ماهیانه مقرر کرد. چندی نگذشت که یزیدیان تازه مسلمان و برخی از کردهای منطقه و تعدادی از فقرای موصل، برای تحصیل رهسپار این مدرسه شدند. فعالیت این مدرسه از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۲ هـ ق ادامه داشت، تا آن‌که عاقبت والی «نوری‌پاشا»، سلطان عثمانی را قانع کرد که یزیدیان را به حال خود رها کنند و هم‌چون گذشته به آن‌ها اجازه خرید خدمت سربازی داده شود. مدرسه دینی فوق‌الذکر نیز تعطیل شود.

یزیدیان موصل به هیچ‌وجه اصلاحات را نپذیرفتند و بر عقیده و آداب و رسوم خود پافشاری کردند. با ارتش عثمانی جنگیدند و به قله کوه‌ها پناه بردند. تا زمانی که سفارت‌خانه‌های بیگانه دخالت کردند، هجوم بر آنان ادامه داشت و هر چه حکومت عثمانی بر آنان فشار می‌آورد که دین خود را رها کنند و به دین مبین اسلام درآیند. آنان بر پایندی بر عقایدی که از صدها سال پیش نگاه‌داشته بودند، اصرار می‌کردند.

چون فشار حکومت عثمانی و حکمرانان محلی بر آنان افزایش یافت، در ۲۸ ماه فوریه ۱۸۷۲ م، درخواستی با امضای رهبران‌شان به سلطان عثمانی نوشتند و در آن برخی از عقاید خود را که مانع از پیوستن آن‌ها خدمت سربازی می‌گردید، ذکر کرده و موارد زیر را در این

درخواست مهم خود ارائه دادند: (۴۰)

۱- بر هر یزیدی اعم از صغیر و کبیر واجب است که در هر سال، سه مرتبه طاووس را زیارت کند؛ مرتبه اول از ابتدای ماه آوریل تا آخر ماه، مرتبه دوم از اول ماه سپتامبر تا آخر ماه و مرتبه سوم از اول ماه نوامبر تا آخر ماه. هر که او را زیارت نکند، کافر می شود.

۲- هر یزیدی واجب است که سالی یک بار، در روزهای ۱۲ تا ۲۰ سپتامبر، به زیارت مرقد شیخ عُدی برود و هر که او را زیارت نکند، کافر می شود.

۳- هر یزیدی مکلف است که هر صبح، محل طلوع خورشید را به شرطی که کسی، از هر دینی که باشد، او را نبیند، زیارت کند. اگر این کار را نکند، کافر می شود. (این آداب و رسوم شبیه آداب و رسوم هندوان است)

۴- هر یزیدی مکلف است هر روز دست برادر دینی خود و دست شیخ خود یا پیر خود را ببوسد.

۵- ما نمی توانیم صدای مسلمانان را در حین نماز بشنویم که حاشالله می گویند: «أعوذ بالله من...»، الی آخر (۴۱). هر یزیدی که این جمله را بشنود، باید گوینده را بکشد و بعد خود را بکشد. یا این که به مدت یک

۴۰ نگاه کنید به یادداشت های «اسماعیل بیک چول»، تحت عنوان: «یزیدیان در گذشته و حال»، ص: ۹۷-۹۹ و هم چنین نگاه کنید به مجله امریکایی: ادبیات و زبان های سامی (AJSL)، جلد: ۲۵، صفحه ۱۵۱-۱۵۶ و هم چنین مجله «جمعیت شرق شناسی آلمان (ZDMG)»، جلد: ۵۱، صفحه ۵۹۲-۶۰۴. بندهای فوق الذکر دارای اهمیت فراوانی است، زیرا که به قلم یزیدیان پرده از روی عقاید دینی آنها برمی دارد، به همین جهت مستشرقان به آن اهمیت داده و بر آن حاشیه نوشته اند.  
۴۱ منظور «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است.

هفته روزه بگیرد و برای ملک طاووس قربانی بدهد.

۶- وقتی هنگام مرگ یکی از یزیدیان می‌رسد، باید برادر دینی، یا شیخ، یا پیر او، یا یکی از یزیدیه در کنارش باشد و این جملات را به او تلقین کند: «ای طاووس ملک، جل شأنه، باید برای معبود ما که طاووس ملک جل شأنه است بمیری و بر دین دیگری نمیری. اگر کسی نزد تو آمد و از دین اسلام یا مسیحیت یا یهود یا هر دینی سخن گفت، او را باور مکن و به آنچه می‌گوید ایمان نیاور، که اگر به معبود دیگری ایمان بیاوری و او را تصدیق کنی، کافر خواهی شد».

۷- هر یزیدی مکلف است که اندکی از خاک پر برکت «قبر شیخ عدی» قدس سره را یا خود داشته باشد و هر صبح آن را بچشد، یا آن که آن را در جیب گذارد و هر صبح یک ذره از آن را بخورد. اگر عمداً نخورد و یا هنگام مردن آن را به همراه نداشته باشد، کافر خواهد شد.

۸- هر یزیدی مکلف است که روزه خود را در محل اقامت خویش و نه در جای دیگر بگیرد. بر او واجب است که در هر روز از روزهای روزه، به منزل شیخ یا پیر خود برود و هنگام شب، به دست او و از شراب مقدس او افطار نماید. اگر دو یا سه فنجان از آن شراب مقدس نخورد، روزه اش باطل است و کافر می‌شود.

۹- یزیدی اگر به سفر برود و بیش از یک سال غیبت کند، همسرش بر او حرام می‌گردد و دیگر کسی به او زن نمی‌دهد.

۱۰- اگر یزیدی پیراهنی دوخت، پس بر برادر دینی اوست که یقه‌اش را باز کند.

۱۱- اگر یکی از طایفه ما، پیراهن جدیدی دوخت، باید آن را با آب

زمزم مبارکی که در آرامگاه شیخ عدی است، بشوید.

۱۲- یزیدی نباید لباس سرمه‌ای<sup>(۴۲)</sup> بپوشد و موهایش را با شانه

مسلمانان، مسیحیان و یهودیان شانه بزنند و از تیغ ریش تراشی آنان، تا هنگامی که پا آب مقدس مقبره شیخ عدی پاک نشده است، استفاده کند.

۱۳- یزیدی نباید به مستراح‌های سرپوشیده و حمام برود (برای این

کار باید به دشت و بیابان برود) و نباید از غذایی که در ظروف دیگران گذاشته شده است بخورد.

۱۴- یزیدیان با ملل دیگر از جهت غذایی اختلاف بسیار دارند و

آن‌ها ماهی را، به احترام ماهی‌ای که یونان<sup>(۴۳)</sup> پیامبر را حفظ کرد

نمی‌خورند. هم‌چنین از خوردن کدو، کلم پیچ، بامیه و لوبیا خودداری می‌کنند. گیاهی که «کاهو» نامیده می‌شود، بر همه آنان حرام است. زمینی

را که در آن کاهو می‌کارند، نجس می‌دانند و جایز نیست کسی از زمینی که در آن کاهو کاشته‌اند، عبور نماید.

هر کس موردی از موارد فوق را زیر پا نهد، کافر می‌گردد. این‌ها

چیزهایی است که باعث می‌شود ما نتوانیم خدمت سربازی را انجام دهیم

و در قبال آن، بهایی را برای خرید خدمت سربازی پردازیم.

امضا: امیر شیخان، شیخ روحانی ناحیه شیخان: شیخ ناصر،

کدخدای موسکان، کدخدای روستای مام و شام... پیر سلیمان، کدخدای

خستاره ایوب، کدخدای بلیبان... و تعدادی دیگر از شخصیت‌های

(۴۲) بنا به نظر ساگردم مهندس آزادعلی، شاید علت تحریم رنگ آبی و سرمه‌ای، این باشد که این رنگ را به کردی «شین» یا «هشین» گویند که بسیار به واژه شیطان نزدیک است. به همین علت سعی می‌کنند از آن دوری کنند - مؤلف. (۴۳) منظور بونس پیامبر است - مترجم.

برجسته یزیدیه».

پس از سقوط امپراتوری عثمانی و تشکیل جمهوری ترکیه، این حکومت، همهٔ اقلیت‌های دینی را در برگزاری مراسم دینی آزاد گذاشت. پس از این که در روز ۲۳ اگوست ۱۹۲۱، حکومت ملی عراق تشکیل گردید، در مورد اقلیت‌های غیرمسلمان تجدید نظر کرد و به آن‌ها اجازه داد تا هنگامی که محل نظام و امنیت کشور نیستند، آزادانه به عقاید خود پای بند باشند و حکومت عقاید آنان را به رسمیت بشناسد. امیر یزیدیه مصونیت دارد، اما مسؤولیت ندارد و تنها سرپرست طایفه و متولی کارهای آنان و اداره‌کنندهٔ اوضاع آنان شناخته می‌شود، ولی هنگامی که دولت عراق جوانان را به ضرورت پیوستن به خدمت سربازی فراخواند، یزیدیان دوباره سربازی کردند و عریضه‌ای هم چون عریضهٔ سابق برای حکومت عراق فرستادند. حکومت عراق نیز وضعیت آنان را درک نمود و برای آن‌ها گردان ویژه و جداگانه‌ای، که از لحاظ لباس و غذا و مسکن و روش زندگی با بقیهٔ گردان‌ها تفاوت داشت، تشکیل داد، اما یزیدیان به این تسهیلات نیز توجهی نکردند و علیه حکومت شورش کردند. پس حکومت در ۱۷ اکتبر ۱۹۳۵، نظامیانی را برای سرکوب آنان فرستاد. جنگ مذکور با کشته شدن یکصد یزیدی پایان یافت. هنگامی که یزیدیان دریافتند قادر به مقابله با دولت نیستند، سر تسلیم فرود آوردند و صلح کرده و وارد زندگی اجتماعی شده، معنی آموزش و پرورش را درک نموده و به مدارس روی آوردند. در رشته‌های تحصیلی سرآمد شده و از دانشگاه‌های تربیت معلم فارغ‌التحصیل و در روستاهای خود معلم شدند. یزیدیان سمعان در سوریه، هرچند که تعداد آنان در مقایسه با



یزیدیان عراق و یا ترکیه، بسیار اندک است، اما تاریخ حتی یک مورد سرکشی از آنان به ثبت نرسانده است. همین طور حکومت‌های ملی هیچ‌گونه رفتار ناخوشایندی از آنان ندیده است و از سوی دیگر رفتاری که مغایر یا رفتار حکومت با سایر مردم باشد، با آنان نداشته است، آنان وارد خدمت سربازی شدند<sup>(۴۴)</sup>. و به مدارس و دانشگاه‌ها روی آوردند. امروزه همانند سایر اقشار مردم، تعدادی از آنان در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کنند.

قابل ذکر است که «اسماعیل‌بیک» یکی از امرای روشنفکر یزیدیه بود که به اهمیت و ضرورت علم واقف بود. به همین جهت فرزندان خود را در بهترین مدارس بیروت به تحصیل واداشت تا از آن مدارس فارغ‌التحصیل شدند و دختر او شاهزاده خانم «ونسه»، اولین دختر یزیدی بود که از دانشگاه امریکایی بیروت فارغ‌التحصیل شد و نقشی فعال در تصحیح یادداشت‌های پدرش، جهت چاپ و انتشار آن‌ها داشت.

### پژوهش‌های جدید دربارهٔ یزیدیان

پیش‌تر گفتیم که برخی کتب قدیمی تاریخی، به این طایفه اشاره کرده‌اند، اما آنان در طی سالیان دراز، هم‌چنان گمنام باقی مانده بودند، تا این که در خلال دو قرن گذشته که برخی از جهان‌گردان و اعضای میسیون‌های مذهبی به گشت و گذار در این مناطق دوردست پرداختند، دوباره این طایفه در معرض افکار عمومی قرار گرفت. برخی از مستشرقین که

(۴۴) گست می‌نویسد که حکومت عثمانی، این سربازان را به «بین» فرستاد، اما آن‌ها بازنگشتند.

به مطالعه اقلیت‌های دینی اهتمام می‌ورزیدند، به آن‌ها توجه کردند تا بتوانند عقاید، آداب و رسوم و ریشه‌های تاریخی آن‌ها را باز یابند.

اولین کسی که عقاید و آداب و رسوم آنان را به رشته تحریر درآورد، کشیشی از میسیون کاتولیک‌های فرانسوی در حلب بود. هم‌چنین تعدادی از کشیشان میسیون‌های مذهبی ایتالیایی در طی سال‌های ۱۷۶۹ تا ۱۸۱۰ م در عراق، برخی از عقاید آنان را ثبت کردند، اما مهم‌ترین گزارش علمی دقیق در این باره، گزارشی بود که «اوگست نیندر»، استاد کرسی ادیان در دانشگاه برلین، در سال ۱۸۵۰ م نوشت. پس از آن اهتمام به آنان افزایش یافت، به‌ویژه وقتی که نشریه فرانسوی: «مجمع آسیایی»، با استفاده از منابع یزدی، خلاصه‌ای از دین آنان را منتشر کرد.

یکی از مستشرقین، نسخه خطی دو کتاب: «جلوه» و «رش» را به زبان عربی در موصل به دست آورد و با ترجمه‌ای انگلیسی، در یکی از مجلات آمریکایی، به چاپ رساند. سپس یکی دیگر از مستشرقین اتریشی، نسخه‌ای عربی و کردی از آن‌ها به دست آورد و آن‌ها را همراه با ترجمه آلمانی، در وین به چاپ رساند.

در سال ۱۸۶۸ م، نمایندگان رئیس «اسقف‌های کاتربری»، از روستای لالش دیدن کردند و هم‌چنین کشیش Calob Gates از شیکاگو، هنگامی که از مجمع پروتستان‌ها در موصل دیدن می‌کرد، در سال ۱۸۸۳ م به دیدار «میرزایک» در باعدری رفت.

مستشرق دیگری به نام «نیکولا سیوفی» با ملاحیدر، رهبر دینی یزدیان در «بعشيقا»، طرح دوستی ریخت و اطلاعات مهمی به دست آورد که آن‌ها را در سال ۱۸۸۲ م و ۱۸۸۵ م، در نشریه «مجمع آسیایی»

پاریس منتشر کرد. وی در مقاله خود نوشت که در سنجا ۸۳۶ نفر یزیدی و ۴۵۰ نفر مسلمان زندگی می‌کنند و حتی یک نفر مسیحی در آن‌جا یافت نمی‌شود.

کنسول روسیه «یاری کارتسوف»، توانست نسخه خطی عربی‌ای درباره عقاید یزیدیه به دست آورد که آن را راهبی به نام «ریان هرمزد» نوشته بود. او هم چنین همراه با شیخ نصر به روستای لالش رفت و مرقد شیخ عُدی را زیارت کرد و از ملاحظات شیخ نصر بهره برد، وی نقل می‌کند که او مجسمه ملک طاووس را که وزن آن به ۶۷۸ پوند (معادل ۳۰۷ کیلوگرم) می‌رسد، دیده است، که این مجسمه، پنج برابر کوچک‌تر از مجسمه اصلی است.

بروسکی در سال ۱۸۸۶ م مقاله‌ای نوشته و آن را در مجله‌ای آلمانی به چاپ رسانید. این اولین گزارش روسی، از بازدید هیأت اعزامی آنان به مناطق یزیدیه بود، که انتشار این گزارش‌ها تا سال ۱۸۹۱ م، ادامه داشت.

در سال ۱۸۸۶ م، مستشرق دیگری به نام «ریلی Rily»، دوز را در روستای لالش گذراند و به بازدید زیارتگاه‌های آنان رفت. چون دوربین عکاسی به همراه داشت، گزارش او بهتر از گزارش «کارتسوف» بود.

در سال ۱۸۸۷ م، کشیشی به نام «کانون ماکلین»، به بازدید آن‌جا رفت و توانست با شیخ نصر، در «عین سفنی» ملاقات کند.

اکنون به نقش مجلات عربی درباره انتشار مقالاتی در خصوص این عقیده و این طایفه می‌پردازیم، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: مجله الجنان، (جلد ۷، ص ۵۲۵)، مجله المقتطف، (جلد ۱۳، ص ۳۹۳)، مجله

الضیاء (جلد اول، ص ۷۰۵)، مجله المشرق، (جلد ۲، صفحات ۳۲، ۱۵۱، ۳۰۹، ۳۹۵، ۵۴۷، ۶۵۱، ۷۳۱، ۸۳۰).

اما کتاب‌های خارجی که به مطالعه درباره یزیدیان پرداخته‌اند، عبارتند از:

1. A. H. Layard (1849): *Nineveh its Remains*, 2 vols london, 1849.

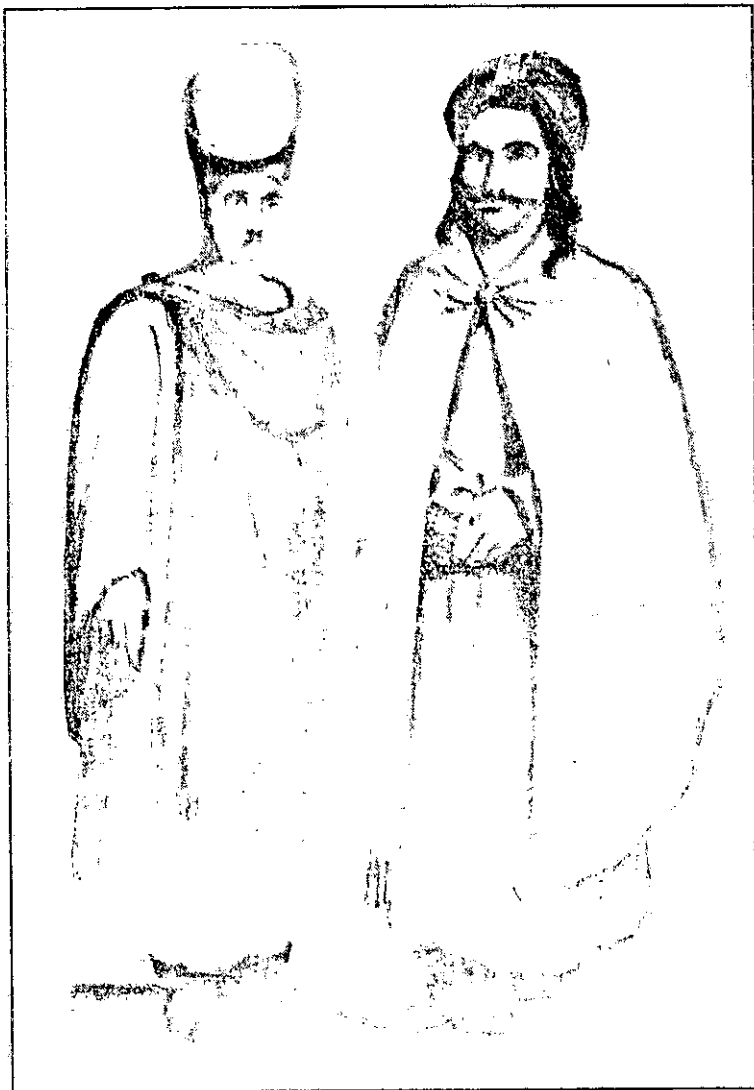
2. *Discoveries in the Ruins of Nineveh and Balyon*, London, 1853.

3. E. G. Browne (1895): *The Yazidis of Mosul*, Appendix to O. H. Parry, *Six Months in Syrian Monastery*, London, 1895, PP: 337-385.

4. W. A & E. T. Wigram (1914): *The Cradle of Mankinol*, Landon, 1914.

5. Isya Joseph \_ *Yazidi texts*. AJSL. Bittner KAWW.

علاوه بر منابعی که در صفحات قبل به آن پرداختیم، در پایان کتاب فهرستی از منابع مورد استفاده عربی، فارسی، کردی و انگلیسی را می‌آوریم.



«نمونه‌ای از لباس‌های یزیدیان»

از کتاب آیین مهر در میان کردان - دکتر فاروق صغی زاده

## فصل سوم

### عقاید یزیدیان

#### خداوند و آفرینش جهان:

در دو فصل گذشته، منشأ یزیدیه و شرح حال شیخ «عُدی بن مسافر» را آوردیم و سعی کردیم تا حدودی ارتباط این مرد زاهد را با این طایفه مشخص کنیم. اکنون به شرح عقاید این طایفه دربارهٔ خداوند، آفرینش جهان، فرشتگان هفتگانه، ملک طاووس، آفرینش انسان و مطالب متفرقهٔ دیگر می‌پردازیم.

یزیدیان به خدای یگانه معتقدند و به زبان کردی به او «خدا Khuda» می‌گویند و ایمان دارند که او نظم‌دهندهٔ اصلی زمین و آسمان است. او به حرکت درآورندهٔ جهان آفرینش و همو آفریدگار انسان است. هم‌چنین

معتقدند قبل از آفرینش زمین و آسمان، بر کشتی خود نشسته و بر دریاها سیر می‌کرد، سپس از «راز گرامی» خود مرواریدی سفید پدید آورد و پرنده‌ای به نام «انقر» خلق کرد و آن مروارید را بر پشت آن پرنده قرار داد. آن مروارید چهل هزار سال بر پشت آن پرنده بود.

سپس خداوند شروع به آفرینش فرشتگان کرد و هفت فرشته آفرید تا او را یاری دهند. در هر روز یک فرشته آفرید. اولین روزی که در آن آفرینش را آغاز کرد، روز یکشنبه بود، که در آن روز فرشته‌ای به نام «عزرائیل» که همان طاووس ملک، سرور فرشتگان باشد را آفرید.

در روز دوشنبه، ملک «دردائیل» را که همان شیخ حسن باشد، آفرید.

در روز سه‌شنبه، ملک «اسرافیل» را که همان شیخ شمس باشد، آفرید.

در روز چهارشنبه، ملک «میکائیل» را که همان شیخ ابوبکر باشد، آفرید.

در روز پنج‌شنبه، ملک «جبرائیل» را که همان شیخ سجادین باشد، آفرید.

در روز جمعه، ملک «شمنائیل» را که همان شیخ ناصرالدین باشد، آفرید.

در روز شنبه، ملک «نورائیل» را که همان شیخ فخرالدین باشد، آفرید.

آن‌گاه خداوند «ملک طاووس» را به ریاست فرشتگان برگزید و سپس آسمان‌های هفتگانه، زمین هفتگانه و خورشید و ماه را آفرید و



«تصویر زردشت از دیدگاه زردشتیان و یزیدیان»



برای هر فرشته کناری معین کرد. سپس فخرالدین که «نورائیل» باشد، آدمی، حیوانات، پرندگان و درندگان را آفرید و جبرائیل را به صورت پرنده آفرید. او را فرستاد تا چهارگوشه زمین را بسازد، آنگاه خداوند یک کشتی آفرید و به مدت سی هزار سال در آن کشتی بود، تا آن که عاقبت در روستای لالش مستقر شد، سپس بر سر دنیا فریادی کشید و باعث شد که سنگ سخت شود و زمین به صورتی گرد و کروی و بدون شکاف درآید و شروع به لرزیدن کند، پس به جبرائیل دستور داد که دو قطعه از آن مروارید سفید بیاورد. یک قطعه آن را در زیرزمین و قطعه دیگر را در دروازه آسمان قرار داد، تا زمین آرام گرفت. سپس از پاره‌های آن مروارید سفید، خورشید و ماه و ستارگان را آفرید و آنها را برای زینت در آسمان آویخت.

آنگاه خداوند بر مروارید سفید غضب کرد و آن را با پای خود پرتاب کرد. از سر و صدای آن کوه‌ها و از گرد و خاک آن تپه‌ها و از دود آن آسمان‌ها پدید آمدند، سپس خداوند به آسمان رفت و آن را بدون ستونی برافراشت، آنگاه درختان میوه و گیاهانی را برای زیبایی زمین و کوه‌ها آفرید و بر کوه سیاه نزول کرد و سی هزار فرشته آفرید. آنها را سه گروه کرد. آنها چهل هزار سال عبادت او را کردند، سپس آنها را به طاووس ملک سپرد، او هم آنها را به آسمان برد.

همان‌طور که می‌بینیم در دیانت یزیدیه، آفرینش جهان، قبل از آفرینش آدم بوده است و نیروهای مختلفی در کار آفرینش جهان بوده‌اند. این دیدگاه یا دیدگاه تمامی ادیان و از جمله زردشتی‌ها تفاوت دارد، اما یزیدیه با تمامی آنها متفق است که پروردگار جهانیان اساس آفرینش

است و هموست که از ازل موجود بوده است. ما سعی کردیم تا با استفاده از «مصحف رش» ترتیب زمانی آفرینش را رعایت کنیم، اما به علت این که این کتاب به صورت منظمی تدوین نشده بود، موفق به این کار نشدیم. عقاید یزیدیه با برخی از عقاید ادیان آسمانی شبیه است که معتقدند: تمامی این جهان، قبل از آدم و به خاطر او آفریده شده است و این که بهشت بدان جهت آفریده شده است تا آدمی زندگی اولیه خود را در آن بگذراند. زمین نیز بدان جهت آفریده شده است تا آدم بعدها بر آن فرود آید.

### خداوند و آفرینش انسان

خداوند اراده کرد که عالم و خلق را به وجود آورد، پس به فرشتگان خود گفت: ای فرشتگان من، من آدم و حوا را خلق می‌کنم و بشر را از آن‌ها می‌آفرینم. نسل آدم بر روی زمین زندگی خواهند کرد. پس از آن منتظر ظهور ملت ملک طاووس یا ملت یزیدیه باشید.

آن‌گاه خداوند بر زمین مقدس تجلی کرد و به جبرئیل دستور داد که ذراتی از چهارگوشه زمین جمع کند و از آن ذرات، عناصر اربعه؛ یعنی آب و هوا، خاک و آتش را آفرید و در آن روح دمید و آدم را از آن خلق کرد و به جبرئیل دستور داد که آدم را به بهشت ببرد و به او اجازه داد از میوه‌های آن بخورد. او را از خوردن گندم منع فرمود و پس از گذشت یک صد سال، ملک طاووس از خداوند پرسید: چگونه نسل آدم زیاد می‌شود و نسل او کجاست؟ خداوند به او گفت: من کار بشر و نسل آدم را به تو سپردم. پس ملک طاووس به نزد آدم آمد و پرسید: آیا گندم خورده‌ای؟ آدم گفت: نه،

زیرا که خداوند مرا از آن نهی فرمود. پس به او گفتم: از آن بخور، که برایت بهتر است.

چون آدم از گندم خورد، به زودی شکمش نفخ آورد، پس ملک طاووس او را از بهشت بیرون آورد و تنهایش گذاشت و به آسمان صعود کرد. آدم از نفخ شکم به شدت در رنج شد. زیرا مخرجی نداشت تا بتواند از راه آن، چیزی را که خورده بود دفع نماید و خداوند پرنده‌ای متقاردار فرستاد، تا بانوک خود مخرجی در پشت آدم بازکرد و آدم آسوده و راحت گردید. پس از آنکه خداوند «حوا» را از دو دنده، زیر بغل چپ آدم آفرید، به جبرئیل دستور داد که آن‌ها را به زمین فرود آورد.

بدین‌گونه خداوند آدم و حوا را، به خاطر عصیان آنان، از بهشت بیرون نکرد، بلکه آنان را به خاطر این که بعد از خوردن گندم، بهشت را به مدفوع خود آلوده نکنند از بهشت بیرون کرد، زیرا که آنان بعد از خوردن گندم نفخ کردند و از پرخوری دل‌درد گرفتند. آن‌گاه که پرنده در بدن آن‌ها مخرجی ایجاد کرد و طبیعت آن‌ها را بدان‌ها نشان داد، از بهشت بیرون رانده شدند تا آن را آلوده نکنند.

آدم و حوا می‌خواستند که بدون آن‌که همدیگر را لمس کنند، بشر از نسل هریک از آنان باشد. پس از مذاکرات و مباحثات طولانی تصمیم گرفتند که هریک شهوت خود را در ظرفی بریزد و هرکدام ظرف خود را با مهر خود مهور نماید. پس از نه ماه، ظرف خود را باز کردند و دیدند که در ظرف آدم، دختر و پسری قرار دارد و در ظرف حوا کرم‌ها و حشرات هستند. از همین پسر و دختر بود که نسل طایفه یزیدیه به وجود آمد، آن‌گاه آدم، دو کودک خود را با دو پستانی که خداوند برایش خلق کرد، شیر داد.

از آن هنگام است که مردان دو پستان دارند<sup>(۱)</sup>.

سپس آدم و حوا در کوه عرفات به هم رسیدند. با هم صلح کردند و تصمیم گرفتند که یا هم نسلی به وجود آورند، به همین علت همه یزیدیان به تنهایی فقط از نسل آدم بوده و سایرین از نسل مشترک آدم و حوا هستند. سپس ملک طاووس به زمین فرود آمد و پادشاهانی را برای طایفه یزیدیه برگماشت. علاوه بر پادشاهان آشوری، نسر و خ را که همان ناصرالدین است، کاموش را که همان ملک فخرالدین است، ارتیموس را که همان ملک شمس الدین است، به پادشاهی گماشت و سپس دو پادشاه را تابع آنان قرار داد که شاپور اول و شاپور دوم بودند. پادشاهی آنان یک صد و پنجاه سال دوام کرد. آنان معتقدند که شاهزادگان و امرای یزیدیه از نسل آن‌ها هستند. همان‌طور «احاب» و «بخت‌النصر» پادشاه بابل، از پادشاهان آنان بوده‌اند.

فرشتگان در آغاز هر سال، به ترتیب، به زمین فرود می‌آیند تا عقاید و قوانین دینی یزیدیه را منتشر سازند.

## اشک‌های آدم و دوزخ

می‌گویند خداوند از ازل، جهنم را برای فرزندان سرکش آدم آفرید و چون آدم که اولین کسی از انسان‌ها بود که خطا کرد، می‌دانست که سرنوشت او

(۱) غزی، داستانی عجیب درباره اصل یزیدیه نقل می‌کند و می‌گوید: «... بر آنان سکونت در شهرها و همنشینی یا مسلمانان، مسیحیان و سایر ملل جایز نیست، زیرا که معتقدند آنان از نسل آدم نیستند، بلکه از نسل مردی به نام ابن حجار هستند، که او را حوری‌های بهشتی زانید. آدم او را جدای از فرزندان خود بزرگ کرد، به همین علت اختلاط و آمیزش با فرزندان آدم و حوا را جایز نمی‌دانند...» (نهرالذهب، جلد اول، ص ۱۶۶).

چه خواهد بود، پس کوزه‌ای ساخت تا اشک‌های خود را در آن جمع کند. در سال هفتم، کوزه از اشک لبریز شد، پس فوراً آن را برداشت و بر آتش جهنم ریخت. در جا آتش جهنم خاموش شد و بدین‌گونه او و فرزندان او از آتش سوزان جهنم نجات یافتند.

### ملک طاووس و شیطان پرستی

در آغاز بحث، باید به بحث دربارهٔ رابطهٔ شیخ عُدی و تقدیس شیطان پرداخت؛ شیخ عُدی تنها شیخی گوشه‌گیر و زاهد نبود، بلکه یک واعظ و مربی بود، که به تهذیب اخلاق و اصلاح رفتارها و طبایع همت می‌گماشت. چون مریدانش در کنار او می‌نشستند، آن‌ها را موعظه و ارشاد می‌کرد. بدون شک کلاس درس او جذائیتی خاص داشت که باعث شد تعداد زیادی از مردم به مجلس درس او روی آورند و به گوشهٔ عزلت او بروند و از او موعظه و ارشاد بطلبند. از این روی سخنان و گفته‌های او برای مردم ارزشمند بود و می‌توانست به درون جان مردم نفوذ کند و به همین علت بود که اسطوره‌ای بزرگ برای مردم گردید و مردم سخنان او را بزرگ داشته و او را تقدیس کردند، تا آن‌جا که موعظه‌ها و نصایح او، عقیده‌ای استوار و پابرجا، در جان مردم گردید.

در آن روزگار، دشنام و نفرین در بین ساکنان آن منطقه رواج فراوان داشت. شیخ به آنان دستور داد که از دشنام و نفرین خودداری کنند. آن را گناهی بزرگ شمرد و نقل شده است که منع دشنام و نفرین او حتی شامل ابلیس نیز گردید. چنین بود که شیخ عُدی توانست لعن و نفرین هر شخص

یا هر چیزی را در بین مردم از بین ببرد و مردم را به عبادت و تقوا فراخواند. بعدها این مسأله آنچنان در بین یزیدیه پیشرفت کرد که حتی لعن ابلیس نیز حرام گردید. این موضوع بخشی از اصول عقاید آنان گردید. پس از مرگ شیخ عُدی، این طرز تفکر در بین مردم رشد کرد تا آنجا که معتقد شدند، شیطان در آفرینش انسان با خدا شریک بوده است. البته این طرز فکر، چیز جدیدی نبود، زیرا بسیاری از ملل و نحل بدان معتقد بوده‌اند. آن‌ها می‌گویند که این موضوع توسط مؤسس اولیه دین، جزو عقاید اصلی و اولیه آن‌ها بوده است، اما بعد از مرگ مؤسس اولیه دین، فراموش و به تدریج عقاید آنان دچار تغییر و دگرگونی شده و یا این که از راه بدعت‌گذاری و یا به علت هوئی و هوس رهبران دینی و یا برای مراعات جهالت انسان‌ها، مورد اهمال و بی‌توجهی قرار گرفته است. این چیزی است که در دیانت یزیدی اتفاق افتاده است.

باید افزود که برخی از عقاید آریایی، ابلیس را بر آدم برتری می‌دهد. به همین علت است که شعر بشارین برد، از این دیدگاه عجیب و غریب به نظر نمی‌رسد، آنجا که می‌گوید<sup>(۲)</sup>:

«ابلیس خیرٌ من ابیکم آدم فتنهوا یا معشر الفجار  
 ابلیس من نار و آدم طینهٌ والارض لاتسمو سَمَو النار».

«ای گناهکاران! هشیار باشید که ابلیس از پدر شما آدم برتر بود.

زیرا که ابلیس از آتش و آدم از خاک بود. خاک هیچ‌گاه به جایگاه

آتش نمی‌رسد».

هم چنین برخی از صوفیان و متکلمین به ابلیس تمایل داشتند و در شرح نهج البلاغه، تألیف ابن ابی الحدید، آمده است که ابوالفتح احمد بن محمد غزالی، برادر ابوحامد غزالی، فقیه شافعی، مردی بسیار خوش بیان و خوش تقریر و واعظی زبردست از مردم شهر طوس خراسان بود که به بغداد آمد و در آنجا مشغول وعظ شد، ولی در وعظ خود روشی غیر قابل قبول داشت و در حق ابلیس متعصب بود و می گفت: ابلیس سرور یکتا پرستان بود، روزی بر بالای منبر گفت: اگر کسی توحید را از ابلیس یاد نگیرد، زندیق است، زیرا او مأمور شد که به غیر خدا سجده کند، ولی نپذیرفت.

هم چنین برخی از متکلمین مانند نظام نیز چنین مطالبی گفته اند، آنان معتقدند که خداوند تبارک و تعالی توانایی انجام کارهای شر را ندارد، در حالی که ابلیس هم بر انجام کار خیر و هم بر انجام کار شر توانایی دارد. ابن الجوزی این مطالب را در کتاب خود: «تلبیس ابلیس» نقل کرده است. چنین بود که یزیدیه با بهره گیری از این مقولات و آنچه که خود نیز به ارث برده بودند، به شیطان اعتقاد پیدا کردند.

در عقاید شیخ عُدی، چیزی که مخالف اصول معروف عقاید اهل سنت و جماعت باشد، دیده نشده است و هیچ سخنی از شیطان، که یزیدیه بتوانند به آن تکیه کنند دیده نمی شود، غیر از این که او هنگامی که دید آنان دشنام و نفرین فراوان به یکدیگر می دهند، به آنان گفت: «از نفرین کردن مردم بهره یزید، که نفرین کردن زندگان و مردگان پسندیده نیست». آنان این گفته را توسعه داده و عقاید کهن خود و نظریات و دیدگاه های جانشینان شیخ عُدی را بدان افزودند، بدین جهت لعنت بر ابلیس را

تحریم کرده و نام بردن به خیر یا به شر از او را نیز حرام دانسته، سپس مقام او را به تدریج بالا بردند، تا او را به مقام الوهیت رساندند و تا بدان جا رسیدند که اگر کسی جلوی آنان شیطان را لعن نماید، به شدت خشمگین می شوند و نفرین کننده را می کشند و معتقدند که قتل او در هر جا که دیده شود و هر جا که او را بیابند واجب است. کشتن او را از کارهای خوب و پرتواب می دانند. آنان معتقدند هنگامی که خداوند فرشتگان را آفرید، سرور فرشتگان که شیطان باشد، بر خدا تکبر کرد. خداوند او را هفت هزار سال در دوزخ نگاه داشت. شیطان در دوزخ گریه و زاری کرد و از اشک خود هفت کوزه پر کرد، تا این که عاقبت خداوند از گناه او درگذشت و او را به بهشت بازگرداند. این هفت کوزه در جایی محفوظ است و در روز قیامت آتش جهنم را با آن خاموش خواهند کرد<sup>(۳)</sup>.

### مقام و جایگاه ملک طاووس

می گویند: «... خداوند که برای مهر و محبت و کرمش، نسبت به خلاق حد و حدودی قائل نیست، هیچ گاه نسبت به آن ها کار شری انجام نمی دهد، زیرا که او صالح و نیکوکار است، اما شیطان به سوی کار شر و پلیدی راهنما و راهبر است، پس حکمت و عقل اقتضا می کند؛ کسی که خواهان سعادت است، پرستش خدای را کنار نهد و همراهی شیطان را بطلبد»<sup>(۴)</sup>.  
 ما معتقدیم که تقدیس و احترام به طاووس ملک، از موضع گیری

(۳) نهرالذهب فی تاریخ حلب، کامل غزی، جلد ۱، ص: ۱۶۶-۱۶۷.  
 (۴) موسوعه العراق الحدیث، خالد عبدالمنعم العانی، جلد ۲، ص ۱۰۰۵.



ابلیس در مسأله سجده بر آدم ریشه گرفته است. آنان معتقدند که خداوند، فرشتگان خود را با سجود در برابر آدم امتحان کرد، پس همه فرشتگان با سجده بر غیر خدا مشرک شدند. این تنها ابلیس بود که شرک را نپذیرفت و به همین علت است که او را برگزید، تا سرور فرشتگان و اولین مخلوقات باشد. در کتاب جلوه آمده است: «آن که پیش از همه خلاق بوده است، ملک طاووس است». این که عزازیل (یکی از نام‌های شیطان)، نپذیرفت که در برابر آدم سجده کند و از بهشت رانده شد، داستانی کهن است که یهود و نصاری و مسلمانان آن را می‌دانند، اما در شرح و تفصیل آن با هم اختلاف دارند.

از دیگر نام‌های شیطان در نزد آنان «کارویم» است. او پس از خداوند عالمیان می‌آید و سرور و روزی‌دهنده و کنترل‌کننده همگان است. در دست راست او خیر و در دست چپ او شر است. خیر را به هر که بخواهد می‌دهد و از هر که بخواهد می‌گیرد و شر را بر هر که بخواهد نازل می‌کند و از هر که بخواهد برطرف می‌سازد.

به همین علت است که یزیدیه به شدت رضای او را می‌طلبند و برایش روزهای معین، اعیاد مشخص، طواف‌های معلوم و جشن‌های مرسوم برپا می‌کنند و می‌گویند: «ما به جز خدای عالمیان، ملک طاووس را بدان جهت گرامی می‌داریم، که او مصدر و منبع تمامی پلیدی‌ها و نحسی‌هاست. ما اگر توجه او را به خود جلب نکنیم، از انتقام او خلاصی نیابیم و اگر او را راضی و خوشنود کنیم، سعادت ابدی دنیا و آخرت را به دست آورده‌ایم، اما خدای عالمیان که عین خیر و صلاح است و کم‌ترین عیب و پلیدی در او دیده نمی‌شود، بلکه او منبع کرم و رحمت و بخشش

است. تا ابد بر کسی کینه نمی‌ورزد. او عاقبت با ملک طاووس مصالحه و آشتی خواهد کرد و او را به علین خواهد برد. به همین جهت کسانی که او را لعن و نفرین می‌کنند، هلاک خواهند شد.

این عاقبت خوب ملک طاووس، که با عقاید جمیع ادیان تفاوت دارد، مردم را به وهم و گمان انداخت که یزیدیه او را می‌پرستند. در حقیقت باید گفت که تقدیس چیزی است، و عبادت چیز دیگری، چه این که یزیدیان خدای عالمیان را می‌پرستند و به همین علت و برای این که این شبهه را از خود دور کنند، می‌گویند: «ما او را نمی‌پرستیم، بلکه رضای او را می‌طلبیم و از او راهنمایی می‌جوییم».

بدین‌گونه است که آنان او را گرامی می‌دارند و می‌خواهند که دیگران نیز او را گرامی بدانند. در نزد آنان کلمه «شیطان» واژه‌ای توهین‌کننده و حقیر و کافرانه است. به همین جهت هیچ‌گاه آن را بر زبان نمی‌آورند<sup>(۵)</sup> و نمی‌خواهند کسی آن را جلوی آنان بر زبان آورد. اگر کسی نام شیطان را به‌بدی ببرد، قتل او را جایز می‌دانند. آنان از هر واژه‌ای که به نحوی شبیه شیطان باشد، خواه از آن مشتق شده و یا هم‌لفظ آن و یا از جهت حروف به آن شبیه باشد، خواه عربی یا کردی باشد پرهیز می‌کنند. به همین جهت، هیچ‌گاه در برابر آن‌ها نباید واژه‌های شط، بط، حیطان، بُستان، سرطان، سطان (حلزون به‌زبان کردی)، لعنت، لعن را به‌کار برد و اگر کسی ناچار شد که مثل این الفاظ را به‌کار برد، واژه‌های مترادف آن را به‌کار می‌برد، یا عبارتی طولانی را برای پرهیز از گفتن واژه حرام به‌کار می‌برد و هنگامی که بخواهند از شیطان نام ببرند، می‌گویند: او یا میریک

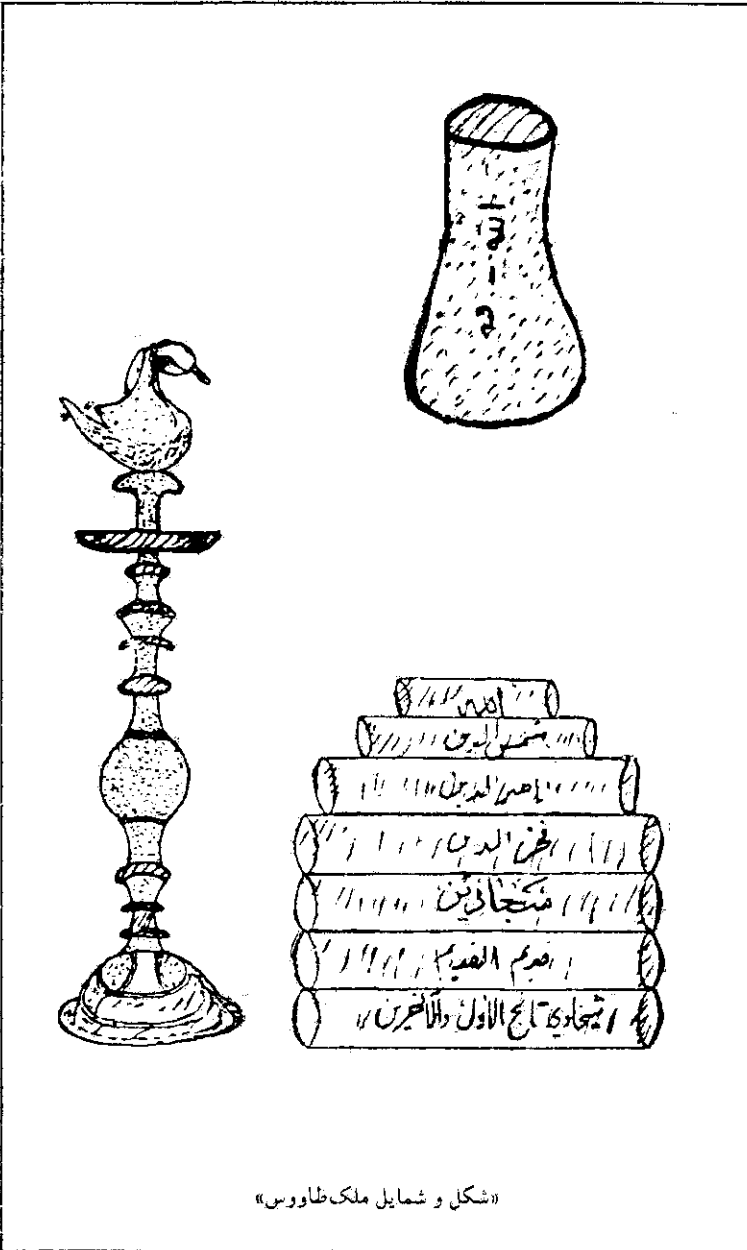
(۵) در کتاب جلوه آمده است: «نام و صفات مرا تیرید، تا گناه نکنید».

(که در کردی به معنی آن مرد است) و اگر بخواهند واژه «شط» را به کار برند، می‌گویند: آب بزرگ است. چون شانه را به کردی «شه» می‌گویند، به ناچار این واژه را اصلاً تلفظ نمی‌کنند، به جای آن وصف آن را می‌گویند: «دارکی سری» (= dārki saré) یعنی «چوب سر».

### شکل و شمایل ملک طاووس

نویسندگان و محققین در توصیف پرنده‌ای که یزیدیان آن را «طاووس ملک» می‌نامند، اختلاف داشته و در تصویر او تفنن بسیار کرده‌اند. بیشتر غربیان تصور کرده‌اند که مقصود از «طاووس ملک»، همان پرنده معروف است و آن را به صورت طاووس کشیده‌اند، اما در نوشته‌های عربی اخیر او را به صورت مرغابی یا خروس کشیده‌اند. زیرا خود یزیدیان این‌طور می‌گویند و من از یکی از دوستان قدیمی خود که از این طایفه است خواستم شکل طاووس ملک را برای من بکشد او گفت شکل آن باید دارای سه خصوصیت باشد.

- ۱- شکل آن باید طوری باشد که در طرف راستش متکاهای هفت‌گانه که نام‌های مقدس بر آن نقش شده منقوش گردد.
- ۲- سنجق هم باید باشد یعنی دو قطعه ترکیب کننده طاووس ملک که عبارت از شمعدان و پرنده‌ای که روی آن نشسته است.
- ۳- فنجان طاووس ملک یعنی ظرفی که در آن آب ریخته و به زیارت‌کنندگان طاووس ملک می‌دهند نیز باید باشد. هر سه این پارچه‌ها مقدس است و آب هم که در ظرف مزبور می‌ریزند نیز مقدس می‌باشد. سپس شکل زبر را برای ما کشید.



«شکل و شمایل ملک طاووس»

«اسماعیل بیگ»<sup>(۶)</sup> می‌گوید: برای ملک طاووس تصویری از مروارید بهشت می‌سازند. آن تصویر می‌گوید: «من سرور فرشتگان هستم و این تصویر را از مروارید بهشت، برای امت یزیدیه ساختم، تا بدان سجده برند. هر که این تصویر را زیارت کند، مرا زیارت کرده است. من همه لغزش‌هایش را پاک خواهم کرد و نماز و روزه‌اش را خواهم پذیرفت». به همین جهت است که یزیدیان در حضور او سجده می‌کنند، او را ستایش می‌کنند و بر دف‌ها می‌نوازند. مدیحه‌ها می‌سرایند و در این حالت یزیدیان به احترام او می‌ایستند. ملک طاووس نیز همراه آن‌ها شاد می‌شود و عبادت آن‌ها را می‌پذیرد. آن‌ها این تصویر را به روستاها و شهرها می‌برند. هدایا جمع می‌کنند و اگر این تصویر به خانه یکی از آنان وارد شود، مقام آن شخص در نزد خدا افزون و مبارک می‌گردد. می‌گویند: «ملک طاووس تدبیر جهان را از شش هزار سال پیش به دست گرفته است و این تدبیر تا پایان ده هزار سال در دست او خواهد بود. فرشتگان نیز در بین خود، هم صدا و متفق القول اند»<sup>(۷)</sup>.

برای ملک طاووس، مجسمه‌ای از برنز ساخته‌اند که به آن «انزال» Anzāl می‌گویند. وزن بزرگ‌ترین مجسمه آنها به ۷۰۰ پوند (معادل ۳۱۷ کیلوگرم) می‌رسد که به نام «طاووس منصور» نیز معروف است و بر چیزی شبیه به شمعدان حمل می‌شود ما در بحث مربوط به «سنجق‌ها» از آن سخن خواهیم گفت.

در زیر دعایی را می‌خوانیم که برای خدای عالمیان است. یزیدیان

(۶) «یزیدیه قدیماً و حدیثاً»، اسماعیل بیگ چول، ص ۹۴.

7) Britannica.

معتقدند که این دعا از گفته‌های «طاووس ملک» است.  
 «پروردگارا، مقام و شأن و منزلت‌ات، ستوده و برتر باد.  
 پروردگارا، تو کریم و بخشنده‌ای.  
 پروردگارا، خدای همیشگی ما تو هستی.  
 و تو شایسته مدح و ثنای همیشگی ما هستی.  
 پروردگارا، تو پادشاه کریمی.  
 مالک عرش عظیمی.  
 پروردگارا، تو آن قدیمی هستی که از ازل بوده‌ای.  
 کامل و بی نقص و عیبی.  
 پروردگارا، تو خدای همیشگی ما هستی (۸).

### نظریه خیر و شر

نظریه خیر و شر، از نظریات اصیل و بسیار کهن بشری است. از هنگام به وجود آمدن انسان‌های اولیه، در فکر و ذهن آدمی ریشه‌دار بوده است. برخی از متفکران و دین‌شناسان، اعتقاد به این نظریه را سبب اصلی پذیرش ادیان و گرایش به ایمان دانسته‌اند. بسیار روشن است که طبیعت و عوامل محیطی پیرامون، تأثیر عمیقی در فکر آدمی داشته است و هموست که به‌او حرکتی معنوی داده و عقیده خاصی در خود یا در جماعت ایجاد نموده است. به همین جهت است که می‌بینیم طرز فکر در بین آدمیان متفاوت است. منظور ما اینست که آنان در کیفیت استنتاج از مظاهر طبیعت، باهم فرق دارند. گروهی در این عوامل موجبات راحتی و

آسایش را می بینند و گروهی دیگر در این عوامل موجبات احساسات بد و خطر و ترس را می بینند.

هر انسان دارای نوعی از عبادت است که می تواند عبادت ساده یا عبادتی پیچیده باشد، ولی به هر حال این عبادت او تحت تأثیر دو عامل است: عامل خیر و عامل شر. انسان کهن نسبت به این دو عامل نگاهی ستایش آمیز و پرستش گرانه داشته است. از همین جاست که نظریه دوگانه پرستی در ادیان آریایی کهن پدید آمده است.

دوگانه پرستی در حقیقت اعتقاد به اینست که روشنایی و تاریکی دو سرشت آفریننده مساوی و ازلی هستند. از بزرگترین رهبران این دیدگاه؛ مانی، مزدک و دیصان<sup>(۹)</sup> هستند. معتقدان به این دیدگاه را در دوران عباسیان، زنادقه می نامیدند، زیرا که اسلام مردم را به یکتایی و وحدانیت خدا و دوگانه پرستی مردم را به پرستش دو خدای شریک، دعوت می کند. و بدون شک «زردشت»، که در فاصله زمانی بین قرن های دهم تا هفتم قبل از میلاد در آذربایجان زندگی می کرد، معتقد بود که سرآغاز آفرینش: «روشنایی و تاریکی» یا «آهورامزدا و اهریمن» هستند که با هم ناسازگارند و در اثر آمیزش این دو، ترکیب جهان و تصاویر مختلفه آن به وجود آمده است، اما زردشت معتقد بود که این دو، خالق یگانه دارند که همان خدای بزرگ است. زردشت خود را فرستاده خدای نیکی یا آهورامزدا

(۹) این ها سه فرقه دوگانه پرستانند که معتقد به پرستش روشنایی و تاریکی هستند. مانی پس از حضرت مسیح (ع) و در زمان پادشاهی شاپور، پسر اردشیر، ادعای پیامبری کرد. بهرام پسر هرمز او را کشت. مزدک در دوره پادشاهی قباد ظاهر شد و قباد به او ایمان آورد، اما پسرش انوشیروان، مزدک را کشت. دیصان شخصی بود که مذهب دیصانی را تأسیس کرد و معتقد بود که هر خیری از روشنایی و هر شری از تاریکی است. این فرقه ها ایرانی بوده و قبل از اسلام به وجود آمده اند. مؤلف.

می دانست. معتقد بود که این دو خدا با هم در حال جنگ هستند و در پایان، خدای نیکی بر خدای بدی پیروز خواهد شد.

پس از زردشت، «دیضان» آمد. او معتقد بود که دو نیروی «روشنایی و تاریکی»، «خیر و شر» وجود دارد و خدای خیر، براساس طبیعت خود، کار خیر، خدای شر نیز براساس طبیعت خود کار شر انجام می دهد. به همین علت نور پدید آمده است تا تاریکی را از بین ببرد.

پس از سی سال از درگذشت دیضان، مانی ظهور کرد. او در بابل به دنیا آمد و تحت تأثیر مذهب زردشت و نظریات «یوحنا ماعدان» در مسیحیت و براهمائیسم قرار داشت. او معتقد بود که خیر و شر با هم آمیخته اند.

پس از مانی، مزدک در روزگار پادشاهی قباد ظهور کرد و درباره دو اصل «خیر و شر» با مانی هم رای بود، اما معتقد بود که روشنایی عالم و حساس در حالی که تاریکی جاهل و نابیناست. روشنایی، کارهای خود را با قصد و اختیار انجام می دهد، در حالی که تاریکی کارهای خود را در اثر تصادف و اتفاق انجام می دهد. او مطالب دیگری نیز درباره دوگانه پرستی و دو اصل خیر و شر اظهار کرد.

این افکار کهن، رفته رفته به بسیاری از فرقه ها و ادیان شرقی نفوذ کرد، تا آنجا که از عقاید اصلی و اساسی آنها گردید. یکی از این فرقه ها، فرقه یزیدیه است، اما یزیدیه با تمامی آنها در این مورد فرق دارد، چه این که یزیدیه خدای شر و پلیدی را دوست دارند و او را ستایش می کنند. ستایش آنها تا مرحله ای رسیده است که خدای خیر و نیکی را که خدای عالمیان است، از یاد برده اند و خدای شر، که در نزد ملل دیگر شیطان



است، در نزد آن‌ها «ملک طاووس» است. یزیدیان در این باره با دیگران هم عقیده‌اند که جهان از درگیری دو نیروی خیر و شر پدید آمده است. نیروی خیر که همان خداست، بر نیروی شر پیروز شده است. (البته زردشتیان معتقدند که هنوز پیروز نشده است) و از نیروی شر، که همان شیطان است، می‌ترسند و برایش خشوع و خضوع می‌کنند، زیرا که آن را مصدر شر می‌دانند. آن‌ها مطمئن هستند که خداوند، دست به کار پلیدی نخواهد زد و همه کارهای او خیر در خیر است.

### توفان

یزیدیان دربارهٔ مسألهٔ توفان، با سایر ملل هم عقیده هستند، اما به وقوع دو توفان معتقدند: اولی در روستای «عین سفنی»<sup>(۱۰)</sup>، که محل اقامت مشایخ یزیدیه است، اتفاق افتاده. در آن جا است که کار ساختن کشتی صورت گرفت و سپس کشتی حرکت کرد، تا به بالای کوه سنجار رسید و به سنگی خورد و سوراخ شد. ماری سیاه بیرون آمد و با دم خود، سوراخ کشتی را بست و مانع نفوذ آب به داخل کشتی شد. کشتی به راه خود ادامه داد و بر روی کوه جودی ایستاد. به همین جهت است که آنان مار را تقدیس می‌کنند و به ویژه مار سیاه را گرامی می‌دارند. در عقاید آن‌ها، این مار همانی است که شیطان (ملک طاووس) را در خود پنهان کرد و او را داخل بهشت برد. می‌گویند: چون نسل مار زیاد شد، نوح آن‌ها را با آتش سوزاند و خاکستر آن‌ها را در هوا پخش کرد. از این خاکستر، کک‌ها

(۱۰) نام روستایی در شهرستان شیخان که در شش مایلی جنوب روستای لالش واقع است - مؤلف.

پدید آمدند<sup>(۱۱)</sup>:

سپس توفان دوم پدید آمد. خداوند می خواست، کسانی را که بر امت یزیدی تعدی کردند، غرق کند، بنابراین پدر یزیدیه در توفان اول نوح است و مردم برجای مانده از توفان، همه از اولاد حام بن نوح هستند. در حالی که در توفان دوم، فقط دشمنان یزیدیان هلاک شده و مدت یزیدیه برجای ماندند. خدا شیخ عدی را از شام به کوه نورانی لالش فرستاد، تا به دیانت یزیدی بشارت دهد و مردم را به قبول آن تشویق کند. در مصحف رش آمده است: «سپس شیخ عدی بن مسافر را از سرزمین شام فرستاد تا به لالش آمد». یزیدیان معتقدند که هفت هزار سال از توفان گذشته است. خداوند در هر هزار سال یکی از خدایان هفت گانه را می فرستاد تا معجزاتی پدید آورد و سپس بازگردد. خداوند چندین بار در هزاره اخیر نازل شده است. اولیای خود را تثبیت نموده و شرایع و قوانینی را آورده، اماکن مقدسه را تعیین کرده و با آنها به لهجه ترکی صحبت کرده است. این حوادث همه پس از توفان دوم بوده است.

### کهکشان

یزیدیه معتقدند که خداوند، مهمانی بزرگی در آسمان ترتیب داد و شیخ عدی بن مسافر اموی و مریدان او را دعوت کرد. مریدان شیخ همه

(۱۱) آنان معتقدند هنگامی که کشتی نوح سوراخ شد، نوح گفت: چه کسی می تواند این سوراخ را بگیرد؟ مار گفت: من چنین خواهم کرد، اما به شرط آن که بنی آدم را به من سپاری تا خون آن‌ها را بچکم. نوح گفت: بذر قتم، سپس مار چمبر زد و سوراخ را بست. هر که در کشتی بود، نجات یافت. پس مار به نوح گفت: به وعده خود وفا کن، اما نوح بر جان کسانی که نژادش او بودند ترسید. مار را سوزاند و خاکستر او را بر باد داد و از این خاکستر، کک‌ها پدید آمدند، که خون آدمی را به آرامی می مکند.

اسب سوار بودند و خدا در آسمان‌ها گاه نداشت. شیخ عُدی به یکی از مریدانش گفت، به زمین برگردد و از مزرعه او گاه برای اسب‌ها بیاورد. او هم رفت و گاه آورد، ولی در راه مقداری گاه از بارها در آسمان پراکنده شد و اثر آن تا به حال باقیست به این جهت که کشان را راه گاه نامیدند.

### عقیده تناسخ

شهرستانی، تناسخ را چنین تعریف می‌کند: «تناسخ عقیده زنجیره‌وار بودن حیات و امکان بازگشت به دنیا می‌باشد». هندوان از معتقدترین ملت‌ها به تناسخ می‌باشند. در تعریفی دیگر، تناسخ دلالت بر فیض روح الهی بر موجودات دنیوی دارد. شهرستانی معتقد است که غلات<sup>(۱۲)</sup> شیعه، به تناسخ و حلول در برخی مردم معتقدند. قابل ذکر است که اعتقاد به تناسخ، در بسیاری از ملل جهان وجود دارد و این اعتقاد در بین مزدکیان، برهمنان هندوها، فلاسفه، صابئه و گروهی از طُرُق صوفیه که به حلولیه معروفند و هم‌چنین ملت‌های چین و تبت و شیعیان<sup>(۱۳)</sup> و قرامطه و اسماعیلیه و دروژ رایج و متداول است.

یزیدیه معتقد به حلول و استقرار روح در مکان معین و یا انتقال روح از جایی به جای دیگر و از کالبد‌های پست به کالبد‌های بلند مرتبه، بر اساس استحقاق و شایستگی و یا لطف می‌باشند<sup>(۱۴)</sup>. در کتاب جلوه آمده است:

(۱۲) غلات شیعه: گروهی هستند که در مورد امامان شیعه به ویژه حضرت علی (ع) غلو کرده و آن‌ها را به مقام الوهیت می‌رسانند - مترجم.

(۱۳) مؤلف محترم درباره شیعیان اشتباه کرده است، چه این که شیعیان دوازده امامی، هیچ‌گونه اعتقادی به تناسخ ندارند. - مترجم. (۱۴) یزیدیه قدیمًا و حدیثًا، اسماعیلیک چول، ص ۹۶.

«و اگر خواستم او را دوباره و سه باره به دنیا می آورم، یا به عالم دیگر از راه تناسخ ارواح برمی گردانم».

این اعتقاد یزیدیه بسیار به عقاید غلات صوفیه نزدیک است که می گویند: در تناسخ چهار درجه به شرح زیر وجود دارد:

۱- رسخ: انتقال روح از بدن آدمی، به کالبد نباتات.

۲- مسخ: انتقال روح از بدن آدمی، به کالبد حیوانات.

۳- فسخ: انتقال روح از بدن آدمی، به کالبد جمادات.

۴- نسخ<sup>(۱۵)</sup>: انتقال روح از بدن آدمی، به بدن انسانی دیگر.

این اعتقاد آنان در بسیاری از مراسم دیده می شود. آنان معتقدند که

ارواح دوگونه اند:

۱- ارواح شریر: که در کالبد حیوانات خبیث و موذی هم چون سگ و الاغ و خوک حلول می کنند. حلول ارواح شریر در بدن این حیوانات خود نوعی از عذاب و شکنجه اخروی است.

۲- ارواح طیبه: که در فضا گردش می کنند، تا اسرار کائنات و غیب را به زندگان برسانند، زیرا که آنها در تماس دائم با جهان هستند. به همین علت یزیدیان تمامی شب را در کنار جسد مردگان خود به عبادت و تضرع و نماز می گذرانند، تا شاید مرده خود را در خواب ببینند و او به آنها بگوید که به چه صورتی به دنیا باز خواهد گشت، روح او در کالبد چه کسی خواهد رفت و او در زمره بهشتیان خواهد بود یا جهنمیان؟ و اگر در خواب دیدند که روح مرده آنان به کالبد انسان خواهد رفت، خدای را

(۱۵) واژه «نسخ» نیز که انتقال روح از انسان به انسان است، همین معنی را می رساند.

شکر می‌کنند، اما اگر دیدند که روح او به کالبد حیوانی خواهد رفت، افراد خانواده او هر چه می‌توانند خیرات می‌کنند. نذر و نیاز می‌کنند، تا شاید روح مرده آنان از جسم حیوان به جسم انسانی دیگر برود (۱۶).

آنان عقیده دارند، هنگامی که مأموران «مقتدر بالله» خلیفه عباسی، منصور حلاج را که در نزد آنان شخصی مقدس است، کشتند و بر سر کشته او آب ریختند، روح او بر بالای آب قرار گرفت و به رودخانه رفت. بنابه تقدیر خدا، خواهر حلاج کوزه خود را برداشت و بر سر رودخانه رفت. از رودخانه آب برداشت و روح حلاج همراه با آب به درون کوزه رفت. در بین راه دخترک تشنه شد و از آب کوزه نوشید، پس روح برادرش از راه معده به کالبد او راه یافت و فوراً بدون آن که علت آن را بداند، باردار گردید. چون فارغ شد، دید که نوزاد به برادرش حلاج شبیه است. چون نوزاد از جهت نسب و حسب فرزند حلاج بود. بر وقوع تناسخ استدلال کردند و به همین جهت است که یزیدیان از کوزه و آفتابه و هر ظرفی که دسته داشته باشد و یا شخص غریبی از آن آب نوشیده باشد، آب نمی‌نوشند.

برخی از تاریخ‌نویسان نقل می‌کنند که یزیدیه عقیده دارند؛ روح آنان بعد از مرگ به بهشت می‌رود و روح انسان‌های بدکار و پلید پس از مرگ به کالبد سگ‌ها و الاغ‌ها و قاطرها و سایر حیوانات خواهد رفت و اگر کسی از آنان پسر ناخلف داشته باشد، مال و ثروت خود را از او پنهان می‌کند،

(۱۶) به همین علت برخی از ثروتمندان یزیدیه که وارث شرعی ندارند، ثروت خود را در جای معینی پنهان می‌کنند و محل آن را علامت می‌گذارند، تا اگر دوباره به زندگی بازگشتند، بتوانند دوباره از آن ثروت بهره‌مند گردند.

زیرا عقیده دارد که پسرش بعد از مرگ، الاغ یا قاطر می شود. به همین علت اموال خود را در خاک پنهان می کند، به این امید که پس از بازگشت مجدد به دنیا، از آن بهره مند شود.

بدین گونه، بر ما روشن می گردد که تناسخ و حلول ارواح، از عقاید کهن شرقی است که به عقاید برخی از فرقه های مذهبی سرایت کرده است. هم چنین این موضوع را می توان در داستان های کهن نظیر هزار و یکشب و سایر آثار فرهنگی شرق مشاهده کرد.

### شرایع و مقررات دینی یزیدیان

هر یک از طوایف و ملل، عادات و آداب مخصوصی در عبادت دارند که در اوقات معینی آن ها را انجام می دهند تا بتوانند با خدای خود ارتباط برقرار کنند. یزیدیه نیز عادات و آداب و رسومی دارند که با تقالید به ارت مانده از نیاکان شان آمیخته شده است و برخی از آن ها را می توان در ادیان مختلف معاصر و هم جوار با آنان مشاهده کرد. آنان هم چون هندوان و زردشتیان بر خورشید و ماه سجده می کنند و هم چون یهود برخی از غذاها را تحریم کرده اند. هم چون مسیحیان، در مراسم دینی خود طبل می نوازند، در مزمار می دمند و هم چون مسلمانان، نماز و روزه و حج و زکات و قربانی کردن و غیره را به پا می دارند.

هرچند که مراسم یزیدیه، بسیار به مراسم فوق الذکر شبیه است، اما روش انجام دادن آن توسط یزیدیان، متمایز و مختلف است. البته نمی توان گفت که آنان این مراسم را از ادیان فوق الذکر اقتباس کرده اند،

(به جز اسلام)، چه این که تشابه همیشه به معنی اقتباس نیست. حج مسلمانان به سوی کعبه هیچ‌گاه شبیه حج هندوان در رودخانه گنگ و یا حج یزیدیان به سوی مرقد شیخ عُدی نیست. مثال دیگر ما، روزه است که در بسیاری از ادیان وجود دارد، پس تشابه مذکور می‌تواند تشابهی اسمی، یا تشابه از جهت روش اجرای مراسم باشد.

مراسم و عبادات یزیدیه از منطقه‌ای به منطقه‌ای کم و زیاد می‌شود. از لحاظ شکل ظاهری تفاوت پیدا می‌کند و هم‌چنین به مناسبت مردمی که با آن‌ها هم‌جوار هستند، نیز تفاوت می‌نماید، چنان‌که در کتاب مقدس آن‌ها: «جلوه» چنین آمده است: «چیزهایی را که به شما تلقین می‌شود، حفظ کنید و آن‌ها را نگاه‌داری کنید. در حضور بیگانگان از آن صحبتی به میان نیاورید و از کتاب‌های خود به آن‌ها چیزی ندهید، تا مبادا بدون آن‌که متوجه شوید آن‌ها را تغییر دهند، اگر شما بعضی از شرایع خود را در حضور آنان خواندید و از شما پرسیدند که آیا مطالب آن صحیح است یا خیر؟ جواب صریحی به آن‌ها ندهید، جوابی موهوم و احتمالی به آن‌ها بدهید و حقیقت را به آن‌ها نگوئید.

اولین فریضه دینی یزیدیان، کتمان عقاید است. آنان از این لحاظ با بسیاری از ادیان متفاوت و با برخی از مذاهب مشابه هستند. شدت کتمان عقاید از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت است. برای مثال یزیدی‌های شیخان نرم‌تر از یزیدی‌های سنجار هستند و یزیدی‌های سنجار به روحانیون مسلمان و سادات اهل بیت (ع) بیشتر اعتقاد دارند، زیرا که در شهر سنجار با مسلمانان بیشتر در تماس هستند و مسلمانان به آن‌ها کمک می‌کنند. از آن‌ها دفاع می‌کنند و همان‌طور که ارکان اسلام پنج رکن

است، ارکان دیانت یزیدیه چهار رکن نماز، روزه، زکات و حج است.  
 ۱- روزه: روزه هم چون سایر عبادات، عبادتی است که خداوند با آن قلب را پاک و نفس را تزکیه می‌کند و خداوند خود نیازی به این عبادت ندارد.

یزیدیه دو نوع روزه دارند، روزه عمومی و روزه خصوصی. آنان معتقدند که ماه رمضان ناشنوا و اصم است. هنگامی که خداوند روزه را بر مسلمانان واجب کرد، آن را بر یزیدیه نیز واجب کرد و به زبان کردی به آن‌ها گفت: «سی» که در زبان کردی به معنی سه است و نه سی، زیرا سی در زبان کردی: «سه» می‌باشد<sup>(۱۷)</sup> و چون ماه رمضان ناشنوا بود، به جای اولی، دومی را فهمید. به همین جهت است که یزیدیه به درستی آن را سه روز روزه می‌گیرند و مسلمانان به خطا آن را سی روز روزه می‌گیرند<sup>(۱۸)</sup>. آنان سه روز (سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه) اول ماه دسامبر را که کوتاه‌ترین روزهای سال است روزه می‌گیرند. روزه آنان از صبح تا شب است. برخی از آنان می‌گویند: ما سه روز روزه می‌گیریم و این معادل سی روز روزه است. مگر خدا نمی‌گوید: «من جاء بالحسنه فله عشر امثالها»<sup>(۱۹)</sup> یعنی هر کس یک کار نیک کند، ده برابر پاداش می‌گیرد. به این جهت سه روز روزه می‌گیرند و سی روز حساب می‌شود. این، روزه عمومی آنان و دلیلی است بر این که آنان به بسیاری از آنچه که در قرآن آمده است، اعتقاد دارند.

روزه خصوصی آن‌ها هشتاد روز است. مردم دین‌دار کسانی هستند

(۱۷) در زبان فارسی، برخلاف زبان کردی، سه به معنای سه و سی به معنای سی است - مؤلف.

(۱۸) یزیدیه قدیم - حدیثاً - اسماعیل بیک چول، ص ۹۶. (۱۹) سوره انفعا: آیه ۱۶۰.



که نیمی از آن را در بیستم ماه دسامبر شرقی و نیم دیگر را در بیستم ماه جولای شرقی بگیرند. پس رهبران دینی چهارچهار به مقبره شیخ عُدی می‌روند و سه روز روزه خود را در آنجا می‌گیرند، که آغاز چهل روز روزه آنان است. سپس به روستاهای خود باز می‌گردند تا باقیمانده روزه خود را بگیرند.

آنها معتقدند که اگر مرد روزه‌دار به نیت روزه بخوابد و کسی برای او فردا صبح غذا بیاورد، او از آن غذا بخورد، روزه او پابرجاست و نیازی نیست که دوباره روزه بگیرد. آداب روزه و مبطلات آن تقریباً شبیه روزه مسلمانان است و آنان عادت دارند که با نان و نمک افطار کنند. در روزهای ماه رمضان به رعایت حال مسلمانان، تظاهر به روزه‌داری می‌کنند.

۲- نماز: یزیدیان نماز جماعت ندارند. نماز آنها خصوصی و انفرادی است و آنها به آن نماز نمی‌گویند، زیرا که نماز در نزد آنان حرام است. از جمله این نمازها، یکی نماز طلوع خورشید است، که یزیدی در هنگام طلوع خورشید، از خواب برمی‌خیزد و پابره‌نه رو به آن می‌ایستد و به احترام خورشید، چهاربار سجده می‌کند. یزیدیان ترجیح می‌دهند که این کار را در مکانی خلوت و با راحتی و آرامش و اطمینان انجام دهند. در نماز طلوع خورشید، خدای خود را با سخنانی آمیخته از عربی و کردی و فارسی می‌خوانند. آن نماز چنین است:

«آمین آمین الله، تبارک الله احسن الخالقین، بهمة شمس الدین، ناسر دین، سجدای، شه شمس الدین، قوه دین، قدیم البان قدیم، سلطان شیخ آدی، تانج اول، هاته آخرین، خیرت بدن، شروی گرین، حق الحمد لله رب العالمین، مشی قده نکه، بهره ایزید، اشکرو بختان، هفتی دو ملت، هشتی هزار خلیفه، صبر و ستر، ره

طریق، عقل و فهم، اورگان، راستی، نالسی، حیاء ایمان، باشه شمس، علیک السلام».

سید عبدالرزاق حسنی، این دعا را از زبان یکی از یزیدیان شنیده و از تربیت شدگان آن‌ها خواسته که با قلم خود آن را بنویسند. سپس آن را بر شیوخ آنان عرضه کرد و آن‌ها آن را تصدیق نمودند<sup>(۲۰)</sup>.

هم چنین آنان دعاهای دیگری برای صبحگاه دارند، که دعای زیر از جمله دعاهای صبح آنان است:

«آمین آمین، الله یبارک الدین الأولی النبین الخادمین. یا الله، یا دایم، یا غفور، یا موجود، یا فتاح، یا رزاق، یا مدبر الکلون، یا ساتر، یا آمدین، یا شمس الدین، یا فخر الدین، یا سجادین، یا ازرائیل، یا جبرائیل، یا شمخائیل، یا میکائیل یا دردائیل یا اسرافیل. یا ربُّ أنت تبارک الدین. یا رب علی شأنک، علی مکانک، علی سلطانک، علی عظمتک، أدعو و أسجد، ما لنا غیرک، یا قایم بن قوم قرجمی. أنت کریمی، أنت دوامی، أنت موجود، أنت معبود، أنت خدای، نوری نورالله».

یزیدیان را دعاهای دیگری است که آن را در هنگام غروب خورشید و در هنگام شامگاه و غیره می خوانند.

۳- حج: یزیدیان برای خود کعبه‌ای دارند که به زیارت آن می روند و در مواقع مخصوصی از سال، در آن جشن برپا می کنند. کعبه آنان مرقد شیخ عُدی، نزدیک روستای عین سفنی، مرکز شهرستان شیخان در استان موصل است. می گویند که کوه لالش که مرقد شیخ در آنست، مثل مکه‌ای

(۲۰) یزیدی‌ها و شیطان پرست‌ها، تألیف سید عبدالرزاق حسنی، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات عطایی، ص ۹۰-۹۱.

است که مسلمانان به آنجا می‌روند و اگر از آن والاتر نباشد، پایین‌تر نیست. مراسم حج خود را در روز ۱۵ ماه سپتامبر شرقی (مطابق روز ۲۸ سپتامبر غربی) آغاز می‌کنند و در روز بیستم سپتامبر شرقی (مطابق سوم ماه اکتبر غربی) به پایان می‌برند. بر هر یزیدی در هر سنی که باشد و هر کجا که باشد، حج واجب است. در هنگام حج به نوشیدن شراب و شادی می‌پردازند.

یزیدیان نقل می‌کنند که شیخ عُدی، همراه با شیخ عبدالقادر گیلانی، به زیارت مکه رفت و چهل سال در آنجا ماند. سپس ملک طاووس او را فراخواند و به شکل او درآمد. اهل مکه با او به جدال برخاستند و سفارش او را نپذیرفتند. هنگامی که شیخ عُدی از آن‌ها مأیوس شد، به آسمان رفت. پس از مرگ او، فرشته‌ای بر مردم ظاهر شد و به آنان گفت: این شخص، خود شیخ عُدی است. در آن هنگام او را گرامی و بزرگ داشتند و خانه او را زیارتگاه کردند. باید هر یزیدی یک‌بار در سال او را زیارت کند. هر کس او را زیارت کند و چیزی برای شیخ یا قوالین، در حضور تصویر ملک طاووس ندهد، کافر است.

علت این که مرقد شیخ عُدی را کعبه خود ساخته و آن را بر مکه مکرمه برتری می‌دهند، اینست که علما و بزرگان آن‌ها می‌گویند: «هر بار که به قصد هدایت و ارشاد، شیخ عُدی را زیارت کردیم، از ارشادات او بهره‌مند شدیم و به نصایح اخلاقی او گوش سپردیم». غرض از حج خانه خدا نیز همین است، زیرا قرآن می‌فرماید: «لِيشهدوا منافع لهم ويذكروا اسم الله في أيام معلومات على ما رزقهم من بهيمة الانعام فكلوا منها وأطعموا البائس

الفقیر»<sup>(۲۱)</sup> یعنی: «تا در آنجا منافع دنیوی و اخروی بسیار برای خود فراهم بینند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند، که ما آن‌ها را از حیوانات چهارپا روزی دادیم تا از آن تناول کرده و فقیران را نیز (از قربانی‌ها) طعام دهند».

گروه قوال‌ها، ایام حج را فرصتی می‌دانند که با خود مقداری از خاک مرقد شیخ را آورده و حب یا قرص‌هایی از آن درست می‌کنند. آن را «برائت» می‌نامند و به‌عنوان هدیه برای تبرک و حفظ جان، آن را به‌زائران می‌دهند. هر فرد یزیدی باید حتماً یکی از این «برائت»‌ها را داشته باشد، تا هر روز صبح و شام آن را بیوسد. آنان معتقدند که این قرص آن‌ها را از هر آزار و اذیتی حفظ می‌نماید. اموالی که قوال‌ها از این راه کسب می‌کنند، وسیله‌ی اعاشه خود می‌کنند. هم‌چنین آن را به‌افراد بیمار می‌فروشند و معتقدند که هر کس از این قرص‌ها بخورد، به‌برکت ملک طاووس، تا یک‌سال، چه از لحاظ بدن و چه از لحاظ روح، در سلامت خواهد بود<sup>(۲۲)</sup>.

۴- زکات: در نزد یزیدیان، مفهوم زکات، با مفهوم آن در اسلام متفاوت است. در نزد آن‌ها به‌عنوان نوعی مالیات دینی است. می‌گویند: شیخ عُدی در زمان خود دید که مشایخ و رهبران دینی، همیشه با هم در حالت اختلاف و خصومت مستمر هستند و اختلاف آن‌ها در زمینه‌ی املاک و مزارع‌شان بوده و در مقام ازدیاد ثروت خود هستند. پس اقدام به‌دمیدن روح فضیلت در بین آنان و دور کردن آنان از آز و طمع کرد، تا آن‌که

توانست آن‌ها را نسبت به دنیا و ثروت فانی زاهد کند و آن‌ها را به راه آخرت سوق دهد. چندی نگذشت که مشایخ و رهبران دینی، در مقابل مریدان خود از املاک خویش تنازل کردند و شیخ عُدی سهمی از درآمد مریدان را به عنوان زکات اختصاص داد. به طوری که هر مرید سالیانه مقداری از غلات خود را به مالک قبلی بدهد، که همان شیخ است. این پرداخت به مثابه ارث یا مالیات ثابت است.

بر هر مرید واجب است که یک دهم محصول خود را به شیخ، نصف سهم شیخ را به پیر، نصف سهم پیر را به مربی، سه چهارم سهم را به فقیر و یک سهم را به کوچک بپردازد، یعنی هر مرید باید  $19/25\%$  از درآمد سالیانه خود را به رهبران دینی خود بدهد. علاوه بر آن مالیات‌های دیگری نیز هست (۲۳).

همان‌طور که خواهیم دید، یزیدیان در هنگام عبور سنجق‌ها صدقه می‌دهند و در هنگامی که محصول خود را می‌فروشند و سود می‌برند، از اموال خود به قولان، مشایخ و غیره، به اسم ملائکه خیرات می‌کنند. آنان نیز هدایای مذکور را گرفته و از خدا می‌خواهند که آن‌ها را به بهشت درآورد.

## آداب و رسوم ازدواج

آداب و رسوم ازدواج یزیدیان، آمیزه‌ای از سنن و عادات و احکام شرعی است. معمولاً این مراسم یا جشن‌های دینی همراه است. قبل از برپایی

(۲۳) این مطالب را یکی از جوانان یزیده به ما گفت. شاید ما از اولین کسانی باشیم که مسأله زکات را با چنین دقتی شرح می‌دهیم. (عبدالرزاق حسینی).

این جشن‌ها، آداب و رسومی وجود دارد، از جمله این که زوج‌های جوان باید ابتدا هم‌دیگر را ببینند و با هم توافق کنند. این دیدارها بیشتر در هنگام زیارت‌های دینی و به‌ویژه «عید جماعیه» که در آن دید و بازدیدها و خلوت کردن‌های محدود وجود دارد، اتفاق می‌افتد. سپس آنان با والدین خود در این باره صحبت می‌کنند. معمولاً پسرها یا پدران خود و دخترها با مادران خود صحبت می‌کنند. جایز نیست که والدین یا خواسته فرزندان خود مخالفت کنند. اگر پدردختر مانع ازدواج آنها شود، پسر می‌تواند دختر مورد نظر خود را بدزدد و براساس سنتی که در بین آنها رایج است، او را به عقد خود درآورد. در این حالت مهریه و کابین به دختر تعلق نمی‌گیرد<sup>(۲۴)</sup>. زیرا که جوان برای رسیدن به آرزوی خود زحمت فراوان کشیده است. سپس عقلاهی قوم برای اصلاح امور مداخله می‌کنند و عروس و داماد را به‌خانه برمی‌گردانند و چنان‌چه پدردختر با ازدواج موافقت کرد، پرداخت مهریه را شرط قرار می‌دهد<sup>(۲۵)</sup>. در این حالت مهریه دختر می‌تواند طلا، نقره و یا تعداد معینی گوسفند باشد.

مراسم عقد، بدین‌گونه است که یک قرص نان از خانه یکی از پیشوایان دینی خود می‌آورند و بر سر عروس و داماد تقسیم می‌کنند. هر کدام از آنها نیمی از نان را می‌خورند. این عمل به منزله عقد آنان است. اگر نانی نیافتند، اندکی از «برائت» را می‌خورند. در این مراسم باید شیخ و پیر و برادر (یا خواهر) دینی (اخروی)، همراه با عروس و داماد حاضر

(۲۴) اما دملوچی می‌گوید: در این حالت نیز مهریه به دختر تعلق می‌گیرد. روش دزدیدن عروس در بین چرکس‌ها نیز رایج و متداول است.  
 (۲۵) مهریه در گذشته ۹/۵ مثقال طلای خالص بوده و امروزه براساس توافق طرفین تعیین می‌گردد.

باشند.

چون وقت زفاف فرارسد، خویشان عروس و داماد شراب تهیه می‌کنند و خویشان و بستگان، به ویژه دخترعموها و پسرعموها را دعوت می‌کنند و مراسم جشن و طرب برپا می‌کنند. پسران بر طبل نواخته و سرنا می‌زنند و دختران به رقص و پایکوبی می‌پردازند. جشن سه شبانه روز ادامه می‌یابد. در شب سوم، عروس را با پای پیاده و به آرامی به خانه داماد می‌برند. خوانندگان و نوازندگان در پشت سر وی حرکت می‌کنند و زنان روستا، در طول راه، هلهله می‌کشند. چون عروس به خانه جدید خود وارد شود، شوهرش او را با سنگ ریزه‌ای می‌زند، تا به او بفهماند همان طور که قرآن فرموده است: «الرجال قوامون علی النساء» مردان بر زنان برترند. سپس یک قرص نان بر سر او می‌شکنند، تا به او بفهماند که باید با فقرا مهربان باشد. این دو امر اخیر (یعنی زدن سنگ ریزه و شکستن قرص نان) در کتاب مقدس آنان: «مصحف رش» نیز آمده است (۲۶).

قبل از به پایان رسیدن شب حجله، شیخ می‌آید و دست داماد را می‌گیرد و او را به داخل حجله عروس می‌برد، سپس دست داماد را در دست عروس می‌گذارد و از عروس می‌پرسد: تو کیستی؟ عروس می‌گوید: من دختر فلان هستم. سپس به داماد می‌گوید: تو کیستی؟ داماد می‌گوید: من پسر فلان هستم. آن‌گاه از داماد می‌پرسد: آیا این دختر را به همسری می‌پذیری؟ از عروس نیز می‌پرسد: آیا این جوان را به همسری می‌پذیری؟ هر کدام از آن‌ها بله می‌گویند. سپس شیخ رنگ قرمزی که

(۲۶) این در حقیقت اعلان ازدواج است تا بعدها کسی نگوید که او همسری نیست.

شبیبه جوهر است، تهیه می‌کند و بین دو شانه و پیشانی عروس و داماد را علامت می‌گذارد. شاخه‌ای به طول دو تا سه وجب می‌گیرد و یک سر آن را به داماد و سر دیگر آن را به عروس می‌دهد و به هر دوی آن‌ها می‌گوید: این شاخه را بشکنید. هر کدام آنان از همان سویی که در دست دارند، فشار می‌آورند تا شاخه از وسط بشکند. نیمی از آن در دست داماد و نیمی در دست عروس می‌ماند. آن‌گاه شیخ به آن‌ها می‌گوید: شما باید این چنین، با هم متحد باشید، تا آن‌گاه که مرگ میان‌تان جدایی افکند، همان‌طور که قوت و نیرو میان دو سر این شاخه را که قبلاً یکی بودند از هم جدا کرد. این دلالت بر نادر بودن طلاق در میان آن‌ها دارد.

شیخ به تنهایی در اتاق حجله می‌رود و بقیه مردم باید در حیاط خانه منتظر بمانند. بعد از این که شیخ مراسم ازدواج عروس و داماد را به پایان رساند، از اتاق خارج می‌شود و در اتاق را بر آن‌ها قفل می‌کند. یکی از دوستان خانواده عروس و داماد بر در اتاق حجله می‌ایستد و تفنگ خود را آماده در دست می‌گیرد. منتظر می‌ماند تا داماد با دستمال عروس که نشانه بکارت او در آنست، از حجله بیرون بیاید و چون آن را دید، تیری به هوا شلیک می‌کند. میهمانان حاضر همگی خوشحال شده و دست می‌زنند. شیخ پایان جشن را اعلام می‌کند و هر کسی به خانه خود بازمی‌گردد. عروس و داماد تا مدت هفت روز کاری انجام نمی‌دهند.

### ملاحظات و توضیحات:

۱- هنگامی که خانواده داماد، به خواستگاری عروس می‌روند، انگشتری در دست او و گوشواره‌ای در گوش او می‌کنند. تا پاسی از شب را به جشن



و لهو و لعب و خوردن مویز (که در جشن‌ها از آن مصرف می‌شود)، می‌گذرانند. در همان شب مقدار مهریه را تعیین می‌کنند. در روز عقد، هدایا را که معمولاً: دستمال‌های ابریشمی، انواع پارچه، لباس و غیره است، به عروس و داماد می‌دهند.

۲- در روز عقدکنان، گروهی از زنان و مردان به‌خانه عروس می‌روند. هنگامی که این گروه به‌در خانه می‌رسند، تیرهای هوایی شلیک می‌کنند، که به معنی اجازه گرفتن برای بردن عروس است. پدر عروس، هرآنچه را که متعلق به دختر اوست، در کیسه‌ای می‌گذارد. مادر عروس پارچه‌ای مخصوص را که به آن «حینی» می‌گویند و معمولاً سرخ‌رنگ است، بر روی عروس می‌اندازد که این پارچه سر تا پای عروس را می‌پوشاند.

۳- کودکان قاشق‌هایی را از خانه عروس برمی‌دارند و به‌خانه داماد می‌روند و خود را برای غذا خوردن آماده می‌کنند.

۴- ازدواج یزیدی با زن برادر، زن عمو، زن دایی و جمع بین دو خواهر، جایز نیست.

۵- ازدواج یزیدی با دختری از دین دیگر جایز نیست. هدف آنان جلوگیری از اختلاط خون‌ها و گم شدن نسب‌هاست، اما اخیراً در این مورد تساهل و نرمی به‌خرج داده و اجازه داده‌اند که افراد غریبه از لحاظ نسب و عقاید به جمع آنان راه یابند.

۶- مرد یزیدی می‌تواند تا چهار زن بگیرد، ولی بر او حرام است بین دو زن را بدون رضایت زن اول جمع نماید و اگر از زن اول خود فرزندی پیدا کرد، نمی‌تواند زن دیگری بگیرد.

۷- دختر را می‌توان در دوازده سالگی شوهر داد و در گذشته دختران را در هشت سالگی نیز شوهر می‌دادند، اما سعیدبیک؛ امیر شیخان، در ۱۲ مه ۱۹۲۹، فرمانی صادر کرد که ازدواج دختران را قبل از پانزده سالگی ممنوع کرد.

۸- ازدواج در ماه آوریل حرام است، چون ماه مزبور ماه گل‌ها و ماه مقدّسی است و یزیدیان بر این باورند که پیامبران در این ماه ازدواج می‌کرده‌اند. طایفه کوچک‌ها از این قاعده مستثنی هستند. (رجوع کنید به بند ۹)، (محرمات مذهب یزیدی).

۹- آمیزش با زنان در روزهای چهارشنبه و جمعه حرام است. افراد طایفه کوچک‌ها از این قاعده مستثنی هستند.

۱۰- هنگامی که دختری ازدواج می‌کند، رابطه او با پدرش قطع می‌گردد. در نتیجه از او ارث نمی‌برد. این شبیه عادات زردشتیان است.

۱۱- اگر دختری از ازدواج سر باز زند، بر او واجب است تمامی عمر خدمت‌گزار پدرش باشد. اگر شوهر کرد و شوهرش مُرد، می‌تواند به‌خانه پدر برگردد و پدر دوباره یا سه‌باره او را شوهر دهد. در این صورت از شوهر مرده‌اش ارث نمی‌برد.

۱۲- در صورت ضرورت، پدران می‌توانند دختران خود را تا شش مرتبه به ازدواج وادارند، و زن می‌تواند آزادی خود را بخرد، که در این صورت زن باید به‌مقدار مهر خود به خویشان خود بدهد و خود را از ازدواج اجباری برهاند<sup>(۲۷)</sup>، زیرا از دیدگاه آن‌ها، زن مثل بوستانی است که

اجاره داده شده و از میوه‌اش استفاده می‌شود. اگر زن بیوه‌ای از ازدواج خودداری کند و بخواهد از فرزندان خود نگهداری کند، می‌تواند از فرزندان خود مالی معادل مهریه خود دریافت کند.

۱۳- یزیدیان در مسأله ازدواج، طبقاتی هستند. برخی از این طبقات امتیازات ویژه دارند. این شبیه چیزی است که در رم قدیم رایج بوده است. برای مثال فرزندان مشایخ و رهبران دینی، حق ندارند از غیر طبقه خود زن بگیرند. هر کس فقط می‌تواند از طبقه خود زن بگیرد. چنان‌که عامه مردم حق ندارند دختران مشایخ و رهبران دینی را خواستگاری نمایند. اخیراً به‌قولان اجازه داده شده است که با مریدان (عامه مردم) ازدواج کنند، زیرا طبقه آنان رو به انقراض است، اما امیران معمولاً از خانواده‌های خود و یا از خانواده‌های اشراف همسر اختیار می‌کنند. با این‌همه آن‌ها کاملاً آزادند که همسر خود را از هر طبقه‌ای که بخواهند، اختیار کنند (۲۸).

سعیدبیک، فرزند حسین بیک، امیر یزیدیه، (متوفی سال ۱۹۴۴ م) ده زن گرفت. آخرین آن‌ها شاهزاده خانم «ونسه، دختر اسماعیل بیک چول» بود که از قصر او فرار کرد و اسلام آورد. قبلاً گفتیم که او اولین دختر یزیدی بود که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد.

۱۴- مدت نفاس در بین آن‌ها چهل روز است. در آن چهل روز و هم‌چنین در حال حیض، شوهر حق نزدیکی با زنش را ندارد.

(۲۸) عبدالرحمن بدران، در مجله الجنان، شماره ۷ ص ۵۲۹، سال ۱۸۷۱، می‌گوید: «رئیس آن‌ها حق ازدواج با هر زنی را دارد، خواه دختر باشد، خواه شوهر داشته و شوهرش زنده باشد». امروزه گمان نمی‌رود که چنین کاری رایج باشد.



«تصویر شاهزاده خانم ونسه، دختر اسماعیل بیگ چول»

۱۵- زنا: اگر مرد یا زن یزیدی، با کسی که از دین آن‌ها خارج است زنا کند، اگر بتوانند او را می‌کشند. اگر هر دو یزیدی باشند، همین مجازات منتظر آن‌هاست، منتهی با این تفاوت که خداوند زناي زن یزیدی را با مردی یزیدی می‌بخشد. ممکن است که مجازات آن‌ها شدید باشد، اما کمتر به قتل آن‌ها منتهی می‌گردد. اگر مرد یزیدی با زن شوهردار زنا کند، باید شوهر او را راضی کند. اگر با زن بیوه زنا کند، باید به موجب فرمان امیر، ولی امر او را راضی کند. اگر آمیزش میان مردان و یا میان زنان اتفاق افتاد، کشتن هر دوی آن‌ها واجب است و اگر نتوانند آن‌ها را بکشند، آن‌ها را برای همیشه از دین و سرزمین خود بیرون می‌کنند.

۱۶- طلاق: طلاق در مذهب یزیدی مجاز، اما بسیار نادر است (۲۹). طلاق زنان نازا و عقیم ممکن، اما طلاق زنان بچه دار بسیار مشکل است. آنان برای طلاق، نظام و روش معینی ندارند و به سادگی تمام انجام می شود. اگر مردی بخواهد همسر خود را طلاق دهد، کافی است که سه بار او را با سنگریزه بزند. این علامت طلاق در بین مشایخ یزیدیه است، اما اگر از عامه مردم باشد، کافی است که یک بار او را با سنگریزه بزند. مرد می تواند بعداً بدون هیچ گونه قید و شرطی، زن مطلقه خود را برگرداند، اما اگر مرد طلاق دهنده از خواص باشد، معمولاً از بازگرداندن همسر خود اکراه و خودداری می نماید، اما اگر امیر، زنی را طلاق داد، آن زن تا آخر عمر حق ندارد ازدواج کند.

### آداب و رسوم دفن مردگان

پیش تر گفتیم که یزیدیه معتقد به حلول و تناسخ ارواح هستند. اغلب ملل شرقی که به تناسخ عقیده دارند، جنازه مردگان خود را دفن می کنند. یزیدیان نیز مردگان خود را دفن می کنند و مراسم تدفین آنها بسیار به مراسم تدفین مسلمانان و مسیحیان شبیه است.

مراسم پس از درگذشت مرده آغاز می گردد. اگر مرده، شخص عزیز، یا جوان، یا بزرگی باشد، چوبی به شکل آدمی می تراشند، که به آن «شکل» می گویند. سپس لباس مرده را بر چوب می پوشانند (۳۰). بعد

29) The Yazidis, 36.

۳۰) کشیش «انستاس کرملی» در مجله خود و عزاوی نیز در کتاب: «تاریخ یزیدیه» و دملوچی در

نوازندگان طبل و سورتا، سرودهای غم‌انگیزی را می‌نوازند. مردم به حالت ایستاده اطراف مرده را می‌گیرند و گریه و زاری می‌کنند. آن‌گاه به دور «شکل» طواف می‌کنند و در برابر آن به رکوع می‌روند و به آن تبرک می‌جویند.

آن‌گاه غریبه‌ها جلو می‌آیند و تجاهل به عدم اطلاع از واقعه می‌کنند. از خانواده مرده می‌پرسند: چه شده است؟ خانواده مرده می‌گویند: پسرمان را زن می‌دهیم و این جشن عروسی اوست. سه روز سوگواری می‌کنند. برای روح مرده خیرات می‌دهند و این کار را در روز هفتم و چهلم و سالگرد درگذشت او تکرار می‌کنند. به فقرا مدت یک سال، ظرفی غذا همراه با یک عدد نان اطعام می‌کنند، اما اگر مرده برایشان عزیز و گرامی نباشد، کاری برای او انجام نمی‌دهند. اگر مرده یزیدی، سیاه‌پوست باشد، کسی بر او گریه نمی‌کند و برایش مراسم سوگواری نمی‌گیرند.

یزیدی چون به حال احتضار می‌افتد، شیخ او را (که از طبقه کوچک است) همراه با خواهر، یا برادر (دینی) او حاضر می‌کنند تا در کنار او باشند. چون نفس‌های آخر خود را کشید، او را غسل می‌دهند و شیخ به صورت مرده، روغن زیتون می‌مالد. سپس به جای کافور، کمی از خاک قبر شیخ عُدی را بر صورت و زیر بغل و چشمان و قلب او می‌پاشد و

---

 ❦

کتاب: یزیده، این مطلب را نقل کرده‌اند، اما سید عبدالرزاق حسنی، در کتاب: «شیطان پرستان» خود که در سال ۱۳۴۰ ه.ش، توسط سید جعفر غضبان به فارسی ترجمه شده است، این موضوع را تفسیر می‌کند و می‌گوید: ولی ما در آن‌جا چنین چیزی ندیدیم، در حالی که در مراسم دفن «حبه فاسکی» یکی از رؤسای یزیده سنجا، که در شب ۱۵ آوریل سال ۱۹۴۷، کشته شده بود حاضر بودیم، ندیدیم که لباس‌های او را بر چوبی پوشانده باشند و بگردانند. از سایر رؤسا پرسیدیم، همگی گفتند: چنین چیزی بین ما رسم نیست.

هم چون مسیحیان، بهترین لباس را به او می پوشانند. سپس با پارچه‌ای سفید کفن می کنند و هم چون مسلمانان کفن را در بالای سر مرده می بندند.

آن گاه مرده را در تابوت شسته شده با آب زمزم (چاهی نزدیک قبر شیخ عُدی) می گذارند و با گریه و زاری، جنازه را به قبرستان می برند. قوالان در پی جنازه می روند و نوای غم انگیز می نوازند. زنان زاری می کنند و «هاو، هاو، هاو» می گویند. اگر مرده شخص عزیزی باشد، تیرهای هوایی شلیک می کنند و عود می سوزانند، تا روح او خوشبو شود<sup>(۳۱)</sup>.

در هنگام دفن میت، همه تشییع کنندگان بر تابوت او خاک می ریزند و می گویند: «ای انسان تو آخ بوی و تو و جریابی سرآخی»، یعنی: «ای انسان، خاک بودی و امروز به خاک برمی گردی»<sup>(۳۲)</sup>. صورت مرده را رو به مشرق قرار می دهند. شیخ او را تلقین کرده به او می گوید: «ای بنده ملک طاووس، تو بر دین معبود ما که ملک طاووس است می میری و نباید بر دین دیگری بمیری. اگر کسی به نزد تو آمد و به تو گفت: که بر دین اسلام یا یهودی یا دین دیگری بمیر، او را باور نکن، که اگر سخن او را باور کنی و به معبودی غیر از معبود ما ایمان بیاوری، کافر شده ای».

آن گاه شیخ رو به مردم کرده می گوید: هنگامی که به خانه هایمان برمی گردیم، قبل از آن می گوئیم: «بلند شویم و به خانه مان برویم»، مرده

(۳۱) برخی، شیخ مسلمانی را دعوت می کنند تا بر جنازه خم شود و آیاتی از قرآن کسرم را بخواند - مؤلف.

(۳۲) این جمله، شبیه جمله ای است که مسیحیان در هنگام تدفین مردگان خود به کار می برند - مؤلف.

نیز می‌گوید: «برخیزم و همراه با مردم به‌خانه برگردم»، ولی وقتی که می‌خواهد برخیزد، سر او به‌سنگ می‌خورد و می‌گوید: «آخ، که من در شمار مردگان هستم». آن‌ها این سنگ را «بری حدی» گویند، سپس همه به‌خانه برمی‌گردند. لازم است که همه این مراسم، قبل از غروب آفتاب پایان پذیرد (۳۳).

بعد از به‌خاک‌سپاری جنازه، قربانی‌ها را سر بریده و بر فقرا پخش می‌کنند. فقیرترین شخص یزیدی در چنین روزی کمتر از چهار یا پنج قربانی ذبح نمی‌کند. ممکن است که ثروتمندان تا یک‌صد گوساله را قربانی کنند.

در روز دوم عزاداری، بر روی قبر میت غذا می‌گذارند و معتقدند که میت به‌غذا نیاز دارد. بعد از سه روز اول، خانواده و نزدیکان متوفی، بدون سر و صدا و دف و نی، بر سر قبر می‌روند، ولی دسته‌قوال‌ها دنبال آن‌ها هستند و برای آن‌ها سرود دینی می‌خوانند و چند درهم می‌گیرند. روز چهارم، مردان و زنان برای بار آخر بر سر قبر میت می‌روند. با این عمل مراسم تدفین تمام می‌شود.

آنان به‌پاکیزه‌کننده ارواح معتقدند و به‌آن «آخرت دژه» یعنی (آتش یا نور آخرت) می‌گویند.

(۳۳) اسدی، در کتاب: موسوعه حلب، جلد ۵، ص ۳۹۷، می‌گوید: «همراه با مرده یک نان و یک سکه و یک عصا می‌گذارند و هنگامی که شیخ میت را تلقین می‌دهد، به‌زبان عامیانه به‌او می‌گوید: «اگر فرشته به‌صورت مهان بر تو در آمد، با نان از او پذیرایی کن و اگر به‌صورت طلب‌کار آمد، این سکه را به او بده و اگر به‌صورت دشمن آمد، او را با عصا بزَن».



## عُرف‌ها و عادات‌ها

عُرف و عادات بسیاری در شرایع دینی آن‌ها وارد شده، که عدم توجه آن‌ها گناه و بی‌دینی شمرده می‌شود، موارد زیر از آن جمله‌اند:

۱- پوشیدن لباس‌های آبی‌رنگ را حرام می‌دانند. این مطلب در کتاب مقدس آن‌ها: «مصحف رش» آمده است. چه بسا که در زمان‌های قدیم، تحریم آن را مورد اهمال قرار می‌دادند، اما اکنون دوباره بر تحریم آن تأکید می‌کنند.

گست مسی‌گوید: «در حوالی نیمه قرن هیجدهم، یکی از کوچک‌ها به باباشیخ گفت که او در خواب دیده؛ رنگ آبی لباس‌هایی که بر تن می‌کنند، ملک طاووس را آزار می‌دهد و ناراحت می‌کند. بدین جهت فوراً فرمانی مبنی بر ترک رنگ آبی و تعویض آن با رنگ سفید صادر شد» (۳۴).

۲- برخی از درختان بزرگ و قدیمی (از هر نوعی باشد) را تقدیس می‌کنند و با پارچه می‌پوشانند و یا رنگ می‌زنند. از برگ آن‌ها برای شفای بیماران استفاده می‌کنند. تعداد این درختان کم نیست، یکی از آن‌ها درخت «ست نفیسه»، در روستای بعشیفقا و دیگری درخت توتی در روستای «بحزانی»، نزدیک چشمه آب و دیگری درختی است که به آن «مند» می‌گویند و نیز درخت بلوط بزرگی که بین مقبره شیخ عُدی و روستای عین سفنی قرار دارد. به آن «درخت کوچک‌ها» می‌گویند. نیز درختی که بر بالای کوهستان «هکان» قرار دارد. درختی که نزدیک

روستای «میرکی» است و درخت دیگری که در روستای «برتیسک»، بین دو روستای عین سفنی و باعدری قرار دارد. اگر کسی به تب دچار شود، برای شفا به نزد درخت «ست نفیسه»، یا درخت «عبدی رشو» در روستای «کبرکی» می رود، هر که رنگ رخساره اش زرد شود، به کنار درخت «کانی زرکی» می رود (۳۵).

۳- اگر کودکی به آبله یا حصیه (وبا) مبتلا شد، خانواده او اندکی از خاک مرقد شیخ عُدی را در آب حل می کنند و به او می خوراندند و نیز بدن کودک را با گِل آن خاک، گل اندود می کنند تا شفا یابد. اگر دچار ورم شد، به قصد شفا او را به نزد پیر خود در روستای «مام دشا» می برند.

۴- آن ها پدیده طبیعی، نظیر رعد و برق، ابر، آتش، خورشید و ماه و سایر ستارگان را گرمای می دارند و به نان و چراغ احترام می گذارند.

۵- مردم گمان می کنند که اگر کسی دور یزیدی دایره ای کشید، نمی تواند از آن بیرون رود. این قطعاً نادرست است، اما به هر حال دایره در عقاید آنان وجود دارد. نقل شده است که شیخ عُدی، هنگامی که در آغاز کار مریدانی می گرفت، دایره ای بر روی زمین می کشید و می گفت: «هر کس می خواهد موعظه شیخ عبدالقادر گیلانی را بشنود، داخل این دایره شود» از همین جاست که دایره در نزد آنان شکل خاصی شد که به نحوی با قسم و سوگند مرتبط است.

برخی دیگر درباره دایره و نقش آن معتقدند که یزیدیان قبلاً پدیده های طبیعی را می پرستیدند و دایره، سمبل خورشید و ماه و

ستارگان بوده و جایز نبوده کسی با خارج شدن از دایره، حرمت آن را بشکنند. به همین علت، کسی که در داخل دایره زندانی شده است، باید آن قدر منتظر بماند تا کسی بیاید و قسمتی از دایره را پاک و راه خروجی برای او به وجود آورد.

آن‌ها به خدا، ملک طاووس، خرقه سیاه، خرقه پوشان و سر اصحاب آن سوگند می‌خورند. قسم خود را زیر پا نمی‌نهند. اگر کسی خواست مطلبی را مؤکداً بیان کند، ولی قسم نخورد، دور او دایره می‌کشند و می‌گویند: تو در محدوده یزید هستی<sup>(۳۶)</sup>. (یعنی تو در دایره و طریقت و سنت اویبی) اگر راست می‌گویی و ادعای تو درست است، بگو: (من از محدوده یزید خارج می‌شوم، اگر آن چه می‌گویم، عین حقیقت نباشد) و هر گاه این عبارت را تکرار کرد، صاحب دعوی یقین می‌کند که طرف او دروغ نمی‌گوید. اگر حرفی نزد، مسلم می‌شود که دروغ گفته است. ممکن نیست که یزیدی در این حالت دروغ بگوید.<sup>(۳۷)</sup>

۵- از شریف‌ترین عادات یزیدیه، در نزد خودشان: «کرافه» است که آن را مقدس می‌دانند. کرافه یعنی این که یک نفر یزیدی، یکی از دوستان یا بستگان خود را به برادرخواندگی بگیرد. آن بدین گونه است که طفل را در هنگام ختنه کردن در دامان آن شخص می‌گذارند، تا قطره خونی در دامان او بچکد. اگر قطره خونی در دامان او چکید، آن شخص، کریف آن کودک شده است و برادرخوانده او می‌شود و همیشه حامی آن کودک و خانواده او و دشمن دشمنان او خواهد بود.

(۳۶) یا: «در محدوده شیخ هستی» - مؤلف.

(۳۷) مجله شرق، جلد ۲، ص ۷۲۲، سال ۱۸۹۹ - مترجم.



«میرعلی بیگ در سال ۱۹۰۹ میلادی، در سمت راست او قوال و در سمت چپ [رازنگهدار] او و در پشت سر خدمتکار عکاس، [حیرت رودیل] از منی است»

کریف جایز نیست یهودی یا مسیحی باشد، اما اشکالی ندارد اگر مسلمان باشد. اگر طفل و کریف هر دو یزیدی باشند، هریک نسبت به دیگری برادر رضاعی می گردند و این قرابت تا پنج نسل باقی می ماند و محارم آن ها بر یکدیگر حرام می گردند.

۷- آنان به زبان کردی سخن می گویند و تقریباً دین خود را مخصوص کردها می دانند. لباس پشمین و زیر بر تن می کنند و از خاک بستر می سازند. از سنگ و شن متکا می سازند.

۸- هر كس از آن‌ها خواندن و نوشتن بیاموزد، سزای او در این دنیا قتل و در آخرت عذاب است. کسی از آن‌ها حق ندارد عربی بیاموزد و دیگران را از اسرار دیانت خود آگاه سازد. تنها یکی از آنان که گمان می‌کنند از نسل شیخ عُدی است، حق دارد قرآن کریم را و نه کتاب‌های عربی دیگر را، در نزد یک مسیحی بیاموزد، ولی بر او واجب است که نام شیطان را از نسخه‌ای که در آن می‌آموزد، پاک کند. زیرا به احترام شیطان، کسی حق ندارد که نام او را بر زبان آورد.

۹- اگر کسی از یزیدیان ناچار شود که با مسلمانی همنشین شود، باید ده روز متوالی، هر روز سه سجده برای خورشید نماید. یک سجده در هنگام طلوع و دیگری در هنگام ظهر و یکی نیز در هنگام غروب خورشید.

اگر با مسیحی همنشین شود، باید که برای «ماه» سجده نماید.

۱۰- از واجبات آنان ختنه کردن است. جایز نیست کسی تا وقتی که ختنه نکرده است، ازدواج کند.

۱۱- هم چون مسیحیان، غسل تعمید دارند و غسل تعمید خود را در رودخانه «شمس» انجام می‌دهند.

۱۲- کفن‌های خود را در رودخانه «شمس» می‌شویند و معتقدند که مردگان تا زمانی که کفن‌هایشان در این رودخانه شسته نشده است، وارد بهشت نمی‌شوند. در نزد آن‌ها، شستن کفن، کنایه از شستن بدن از گناهان است.

۱۳- مثل بسیاری از ادیان و مذاهب، معتقدند که ملک طاووس در آخرالزمان می‌آید و تمامی مخلوقات را نابود و دیانت آن‌ها

را در همه جا منتشر می‌کند.

### مُحَرَّمات در عقیده یزیدیه

در فصول گذشته تعدادی از مُحَرَّمات یزیدیه را نام بردیم، اکنون تعداد دیگری از مُحَرَّمات را با شرح و تفصیل بیشتر ذکر می‌کنیم:

۱- بر یزیدیان نماز جماعت حرام است. باید نمازها را به صورت خصوصی و یا انفرادی و با صدای آهسته بخوانند. پیران آنها، نماز را به صورت شفاهی خفياً عن سلف و از نیاکان خود آموخته و آن را با صدای بلند نمی‌خوانند، بلکه زمزمه می‌کنند.

۲- به استثنای خانواده «اعظم» که از نسل «حسن بصری» هستند، خواندن و نوشتن بر یزیدیان حرام است (۳۸).

۳- آنها آب دهان انداختن را اهانت به شیطان دانسته و حرام شمرده و چنین تأویل می‌کنند که هدف تفوکننده در این حالت، تفو بر ملک طاووس است.

۴- پوشیدن لباس‌های آبی‌رنگ را حرام می‌دانند و اگر از عامه مردم باشند، لباس سفید می‌پوشند. اگر از خادمان دین باشند، لباس سیاه می‌پوشند. لباس‌های سرخ‌رنگ در دین آنان حرام نیست، اما کمتر آن را بر

(۳۸) برخی از مطلقین معتقدند که این تحریم، به علت ترس آنان از اطلاع پیروان طایفه بر حقایق ادیان دیگر است، تا تحت تأثیر آن قرار نگیرند و برخی از عقاید آنان را وارد دیانت آنها نکنند، اما اخیراً رهبران دینی یزیدی، برای جلوگیری از عقب‌ماندگی، اجازه تعلیم صادر کرده‌اند.

تن می‌کنند (۳۹).

۵- جایز نیست پس از غسل، در حالت ایستاده، شلوار به‌پا کنند، تنها در حالت قضای حاجت اجازه چنین کاری دارند.

۶- یزیدی حق ندارد که در مستراح قضای حاجت کند. باید این کار را در فضای باز و یا حیاط خانه‌ها انجام دهد، زیرا معتقدند که غیر یزیدیان، دائماً به شیطان اهانت می‌کنند و می‌گویند او در مستراح است. آنان اگر به مستراح درآیند و قضای حاجت کنند، گویی که این کار را بر طاووس خود انجام داده‌اند و این گناهی بزرگ است، اما اخیراً درباره این موضوع تساهل نموده‌اند.

۷- گوشت خوک و تمامی انواع ماهی‌ها و گوشت آهو بر یزیدی حرام است. بر مشایخ آنان و رهبران دینی آن‌ها خوردن خروس نیز حرام است، زیرا که ملک طاووس به صورت خروس ظاهر شده است.

۸- کاهو، کلم پیچ، لوبیا و کدو بر یزیدیان حرام است. کاهو را پست‌ترین مخلوق الهی بر روی کره زمین می‌دانند. چون بخواهند آن را نام ببرند، به آن «وحشی» می‌گویند. سبب نفرت آنان به کاهو، به این علت بازمی‌گردد: «به گمان آنان، روزی شیخ عدی از بوستانی می‌گذشت. آن گیاه را دید. از کشاورزان درباره آن پرسید، اما کسی پاسخ او را نداد. پس شیخ گفت: جایز نیست کسی از آن بخورد. تا امروز کاهو بر یزیدیان حرام است و حتی آنان از مزرعه‌ای که در آن کاهو کاشته شده است، عبور هم

(۳۹) زنجشیری در کتاب: «کشاف» می‌نویسد: رنگ آبی بدترین رنگ در نزد اعراب است، زیرا رومیان که دشمنان آنان بوده‌اند، چشمان آبی‌رنگ داشته‌اند. قبایل کرد شمال عراق هم چنان از لباس‌های آبی‌رنگ متنفرند. دو طایفه یزیدیه و صابئه آن را تحریم کرده‌اند.

نمی‌کنند» (۴۰).

۹- از کوزه‌ای که بقبق کند، آب نمی‌نوشند و معتقدند که روحی زنده در آن موجود است. (رجوع کنید به داستان حلاج و خواهرش). برخی از آنان می‌گویند: هر کس آفتابه بردارد، اسلام خود را اعلام کرده است.

۱۰- یزیدیان معتقدند که تراشیدن سیبیل و یا چیدن آن با قیچی حرامست، اما کوتاه کردن آن مستحب است. برخلاف آن، ریش تراشیدن بهتر است. اگر کسی سیبیل خود را کوتاه و ریش خود را بلند کند، ایرادی ندارد، اما مشایخ حق ندارند که ریش و سیبیل خود را بتراشند. امروزه همه یزیدیان ریش خود را می‌تراشند و سیبیل خود را می‌گذارند. در حالی که قوال‌ها، پیران و رهبران دینی حق ندارند ریش خود را بتراشند.

۱۱- یزیدی حق ندارد که در نماز مسلمانان حاضر گردد، زیرا اگر شنید که مسلمانی در حین نماز، شیطان را لعن می‌کند، براساس گفته «مصحف رش» باید او را بکشد.

۱۲- جایز نیست که از اسب (مادیان و نریان)، برای باربری استفاده کنند.

۱۳- کوتاه کردن ناخن حرام است.

۱۴- غسل جنابت جایز نیست.

۱۵- بعد از قضای حاجت، طهارت و استنجا جایز نیست.

۱۶- جایز نیست یزیدی در نزد غیر یزیدی ریش خود را بتراشد و



یا این که با تیغی که یک غیر یزیدی ریش تراشیده، ریش خود را بتراشد.  
 ۱۷- جایز نیست یزیدی، بیش از یک سال از موطن خود دور شود.

اگر بیش از یک سال غیبت کند، زنش بر او حرام می‌گردد.

۱۸- جایز نیست یزیدی به زنی غیر یزیدی نگاه کند و یا با او

شوخی نماید.

۱۹- یزیدیان معتقدند که در ماه آوریل، ملائکه با هم اتصال پیدا

می‌کنند، لذا ازدواج در این ماه جایز نیست، چنان‌که ساختن خانه را هم در

این ماه حرام دانسته و می‌گویند: بسیاری که در این ماه ازدواج کرده و یا

خانه ساخته‌اند، مرده‌اند.

۲۰- یزیدی حق ندارد که غیر یزیدیان را از دو کتاب مقدس خود

مطلع سازد، چه این که در کتاب «جلوه» آمده است: «و این کتابی است که

غیر یزیدیان حق خواندن آن را ندارند».

۲۱- جایز نیست که از گوشت ذبح شده توسط غیر یزیدیان بخورند

و یا در ظروف غیر طایفه خود آب بتوشند.

ملاحظه: در حال حاضر بسیاری از یزیدیان به‌ویژه

تحصیل‌کرده‌های آنان، از اغلب این مُحَرّمات سرپیچی و از شریعت

اسلام تبعیت می‌کنند و یا این که بی‌دین باقی می‌مانند.

## فصل چهارم

### طبقات اجتماعی یزیدیان

علیرغم کوچکی این طایفه و تعداد کم ساکنان آن و گوشه گیری و زندگی شبه ابتدایی آنان، آن‌ها در جامعه خود نظام طبقاتی دقیقی دارند. هر طبقه به وضعیت طبقاتی خود قانع است. در ساختار اجتماعی آنان، ریاست به دو بخش دینی و دنیوی تقسیم می‌گردد، بدون آن که یکی از آن‌ها در کار دیگری دخالت کند. مردم تحت اوامر این دو ریاست هستند و معتقدند که این طبقه بندی از آسمان نازل شده است، تا جامعه یزیدی را حفظ کند. همین جهت، مراتب دینی ارتباط تنگاتنگی با مردم دارد و همه این مراتب با ریاست دنیوی در ارتباط است.

## ریاست دنیوی

ریاست دنیوی و سیاسی طایفه، به عهده شخصی است که به او «میر» می‌گویند. این واژه مخفف کلمه عربی «امیر» است. او وکیل شیخ عُدی است. شیخ او را به جانشینی انتخاب کرده و به او گفته است: «تو فرزند من هستی و من تو را به جای ذریه خود پذیرفتم. به دست آوردن این مقام توسط کسی که به اصول دین معتقد نیست، حرام است و من همه کارها را به دست تو می‌سپارم». میر از نسل ملک یزید است که همه طایفه به او منتسب هستند و به او «میر شیخان»<sup>(۱)</sup> می‌گویند که در قصر امارت که در روستای باعدری در فاصله ۴۵ کیلومتری شمال شرقی موصل قرار دارد، اقامت می‌کند.

انتخاب امیر از طرف طایفه صورت می‌گیرد. برحسب عادات موروث، باید امیر از نسل خاندان حاکم باشد. رهبران دینی و رؤسای قبایل در انتخاب او نقشی ندارند<sup>(۲)</sup>.

امیر، فردی مصون، معصوم و غیر مسئول است و معتقدند که جزئی از خداوند در او حلول نموده و حق فرمانروایی مطلق بر رعیت خود را دارد، زیرا او وکیل شیخ عُدی است و نفوذ بسیاری بر مردم خود دارد. تا

(۱) یزیدیان کلمه شیخان را بر روستای «باعدری» و روستاهای مجاور آن اطلاق می‌کنند، که در زمین وسیعی بین تپه‌ها و یک کوه واقع شده و مسیر آن چهار ساعت راه است. از شرق به عین سفتی که روستای محل اقامت مشایخ یزیدیه است منتهی می‌گردد و نهر کوچکی از روستای باعدری می‌گذرد که آب مورد نیاز اهالی و مزارع را تأمین می‌کند. قصر امارت بر این نهر مشرف است.

(۲) امیر تحسین بیگ، پسر سعید بیگ، پسر علی بیگ، در سال ۱۹۴۴، عهده‌دار امارت گردید و چون خردسال بود، مادر بزرگ او «میان خاتون»، دختر عیدی بیگ، پسر علی بیگ، کفیل او و عهده‌دار این کار بود که نقش مهمی را ایفا کرد.

چندی پیش اگر کودکی مریض می‌شد، یا عیبی پیدا می‌کرد، والدین او را نذر شیخ عُدی می‌کردند و اگر بهبود می‌یافت، مُلکِ امیر می‌شد. هم‌چنین زنان نازا و عقیم نذر می‌کردند که اگر بچه‌دار شوند، آن بچه از آن امیر باشد، که اگر خواست، آن را نگاه می‌دارد و اگر نخواست او را می‌فروشد. امیر در بین رعایای خود واجب‌الاطاعه است. اگر کسی دستور او را اطاعت نکند و یا از احترام او بکاهد، خود را در معرض مجازات شدید و قطعی هم‌چون مصادرهٔ منزل و اموال و محروم شدن از حقوق مدنی و مقام اجتماعی و دینی خود، قرار می‌دهد. افراد حق ندارند در برابر خواستهٔ او قد علم کنند. بر آنان واجب است که با خوشرویی، هر چه می‌خواهد به او بدهند.

امیر وارث کسانی است که وارث ندارند و اگر زنی ازدواج کند، خویشان و بستگانی نداشته باشد که مهریهٔ او را بستانند، مهریهٔ او به امیر می‌رسد. امیر مسؤول اوقاف شیخ عُدی است و بدون حساب و کتاب و هر طور که بخواهد در آن دخل و تصرف می‌کند. رعیت باید لغزش‌های امیر را حمل بر حسن نیت او کنند. هم‌چنین امیر مسؤول سنجق‌هایی است که در دارالاماره نگهداری می‌شود و کسی جرأت نمی‌کند که بدون اجازهٔ او، آن‌ها را از آن‌جا بیرون ببرد.

امیر، سرپوشی بر سر می‌گذارد که به منزلهٔ تاج اوست. آن را شبانه‌روز بر سر می‌گذارد و کسی حق ندارد که به تاج او اهانت کند. مرگ و زندگی رعیت در دست امیر است<sup>(۳)</sup>. به‌جز در حالت مرگ، کسی جرأت

(۳) این حق تا سال ۱۸۷۵ م. در دست امیر بود، ولی حکومت عثمانی این حق را از او گرفت و دعوای حقوق آنان به‌جهت قانونی و دولتی سپرده شد.

نمی‌کند که او را خلع و یا معزول کند. یا درخواست تعویض او را نماید. کسی حق ندارد او را بکشد، هرچند که این کار از طرف افراد او ممکن است.

### ریاست دینی

روحانیون هفت طبقه دارند. هیچ طبقه‌ای حق ندارد که از مقام خود پافراتر نهد. روحانی در دیانت یزیدیه، اهمیت بسیاری دارد، زیرا که بر تمامی مظاهر زندگی دینی و اجتماعی نظارت می‌کند. قابل ذکر است که هر زن و مرد یزیدی، حداقل یک شیخ و یک پیر دارند. هر گروهی از روحانیون مقام و وظیفه خاصی دارند. روحانیون یزیدی هفت گروه یا طبقه هستند که عبارتند از:

۱ - بابا شیخ: که همان رئیس دینی طایفه و از نسل شیخ فخرالدین یا «ملک‌ماه» و موصوف به تقوا، انصاف، عدل و استواری است. او نماینده قدرت دینی و حج مقدس است. کردها به او «بابی شیخ» یا شیخ بزرگ می‌گویند. وظایف او منحصر به مسایل دینی و نماز خواندن با مشایخ و کوچک‌ها و تصمیم گرفتن درباره بازسازی مرقد شیخ عُدی و محافظت از سجاده منسوب به شیخ است. او هم‌چنین ایام روزه و عدد رکعات نماز و میزان پرداخت زکات را تعیین می‌کند. حلال و حرام و تقدیم و تأخیر وظایف دینی به دست اوست. کلام او از شیخ عُدی است. او مشاور امیر در امور دینی است. از میان روحانیون، امیر فقط به او مراجعه می‌کند و گفته‌های او را انجام می‌دهد. اگر امیر بخواهد ساختمان مرقد شیخ عُدی

را بازسازی کند، باباشیخ را مسؤول نظارت بر آن می‌کند. اوست که باید سجادهٔ مقدس را بیرون بیاورد، تا پیروان یزیدیه آن را ببینند، به آن تبرک جویند و نذورات خود را تقدیم او نمایند.

«باباشیخ» فقط در ظرف مخصوص به خود غذا می‌خورد. از ظرفی که دیگری در آن آب خورده باشد، آب نمی‌خورد و فقط بر روی سجادهٔ خود می‌نشیند. هنگامی که وقت طواف یا زیارت برسد، خواه در زمستان باشد یا تابستان، خواه هوا آفتابی یا بارانی باشد، او پابرنه راه می‌رود.

روپوشی از پشم سفید گوسفند می‌پوشد و کمربندی تاییده شده از پشم سیاه گوسفند به کمر می‌بندد که طول آن ۹ متر است، که به تعدادی حلقه یا گره مقدس منتهی می‌گردد. جمعی از شیوخ تحت فرمان او هستند، تا او امر او را گرفته و در روستای خود اجرا نمایند، اگر امیر یا مردم او را عزل کنند، (این اتفاق بسیار کم می‌افتد) شیوخ و رؤسای قبایل در مرقد شیخ عُدی یا در خانهٔ امیر گرد می‌آیند و باباشیخ دیگری انتخاب می‌کنند. به شرط آن که شخص انتخاب شده از خاندان شیخ فخرالدین باشد و امیر با این انتخاب موافقت کند.

۲- شیخ: مشایخ یزیدیه سه فرقه‌اند. آدیانیه، شمسانیه، قابانیه<sup>(۴)</sup>.

اصل و نسب این سه گروه یکی بوده و به یزیدبن معاویه می‌رسد. جزئی از خدا در آن‌ها حلول کرده است و هموست که به آنان قدرت تغییر مجرای حوادث را داده و می‌توانند در شوون عالم دخل و تصرف کنند. به آن‌ها

(۴) خانوادهٔ شیخ حسن، که از اصل و ریشهٔ آدیانی است، باید خواندن و نوشتن را که بر سایر خانواده‌ها حرام است بدانند. خانوادهٔ شیخ فخرالدین که از اصل و ریشهٔ شمسانیه‌اند، باید به مقام «باباشیخ» برسند.

اجازه داده است که در تمام روستاهای یزیدیان رفت و آمد نمایند. مقام «شیخ» بالاتر از «پیر» است. مقام او ارثی است. همان طور که گفتیم؛ رئیس این شیوخ «باباشیخ» است که در روستای شیخ عُدی مستقر است. حل و عقد امور و امر و نهی در مسائل دینی به دست اوست. مردم از راه های دور و نزدیک برای فتوا گرفتن به نزد او می آیند.

یزیدیان معتقدند که اجداد شیوخی که امروزه بر روی زمین زندگی می کنند، قبلاً به صورت امامانی از آسمان نازل شده اند. در آنها همه فضایل وجود دارد که آنها را از دیگران متمایز می سازد. هر شیخی در درمان بیماری معین و دفع بلای معینی تخصص دارد و خداوند در آسمان او را بدین کار مأمور کرده است. برای مثال؛ خانواده شیخ «مند»، قادر به شکار مارها و عقرب ها و تهیه پادزهر آنها هستند و معتقدند که آنها اگر مارهای سمی خطرناک را بگیرند، آن مارها به آنان آسیبی وارد نمی کنند. آنان از گوشت مار نمی خورند. برخی از این شیوخ به شیخ مهدی ملقب هستند و ادعا می کنند که حضرت مهدی (ع)، حضرت مسیح (ع)، از بین آنان خواهد آمد. این خاندان دارای نیرو هستند و اگر و یا یا طاعون یا بیماری مهلکی بیاید، شیخی از آنان به روستا می آید و دایره ای به دور آن می کشد و ادعا می کند که برای خلاصی از بیماری او خود را فدای آنها کرده است. به همین جهت بیماری دیگر آسیبی به آنها وارد نخواهد آورد، زیرا که او خود را قربانی ملک طاووس کرده است. گاهی نیز ملک طاووس، اگر مناسب ببیند، بدون دخالت شیخ، آنان را از بیماری می رها کند.

هر شیخ مریدانی دارد که به او کمک مالی می کنند. هر چه وضع مالی

مریدان شیخ خوب باشد، وضع معیشتی شیخ خوب می شود. معمولاً عادت چنین است که شیخ سالی دوبار به مریدان خود سر می زند و اگر کشاورز باشند، از آنان مقداری گندم، جو، پنبه و برنج می گیرد. اگر عشایر کوچ رو باشند، فرش و چادر می گیرد و اگر ثروتمند باشند، پول می گیرد. هر کس که شیخ خود را راضی نکند، گناهکار است و محروم می گردد و هم چون کالایی معیوب می گردد که نه خریده و نه فروخته می شود.

برخی از شیوخ آنان ملقب به شیخ «جروه» هستند، که کارهای عجیب او شامل بیرون کردن عقرب ها با نیروی آب است. او بر ظرف آب دعاهایی می خواند، سپس آن را در زوایای خانه می پاشد. مردم به خاطر این کار، به وی پول می دهند.

برخی دیگر از شیوخ، ملقب به شیخ «دیکله»، هستند که به معنی شیخ «خروس» است. کار او اینست که در روستاها بگردد و در هر خانه ای مرغ کورک بیابد که بر روی تخم خوابیده باشد. از او جوجه ای بگیرد و بدین وسیله از هر روستا سی جوجه جمع می کند.

هر یزیدی یابد شیخی خصوصی و پیری خصوصی داشته باشد که به مثابه برادر اخروی او باشند. به کردی به او «برای آخرتی» می گویند. هنگامی که یزیدی می میرد، شیخ او بر سر جنازه او حاضر می شود و او را غسل و کفن می کند و به خاک می سپارد.

شیخ به امور کفن و دفن مردگان بسیار وارد است، زیرا که آن را از جدش که از آسمان نازل شده، آموخته است. جدش او را راهنمایی کرده و راه های بهشت را به او یاد داده است. برادر اخروی، مرده را همراهی می کند و دلگرم می کند، تا او بر اثر جهل و یا ترس راه خود را گم نکند.



شیخ به عنوان علامت، زنار مخصوص به کمر می بندد. هنگامی که بر جماعتی وارد می شود، افساری هم چون افسار شتر در دست می گیرد. هنگامی که وارد می شود، مردم در برابر او و به احترام او تعظیم می کنند. ازدواج در بین خاندان های سه گانه فوق الذکر، حرام است. هر شیخی هنگام ازدواج باید فقط از خاندان خود زن بگیرد.

شیخ در جامعه یزیدیان، وظیفه مهمی دارد. مسؤلیت آموزش گناهان مریدان و نظارت بر دفن آنان بر عهده وی است.

گست می گویند: در حال حاضر (سال های ۱۹۸۶-۱۹۸۷ م)، سیصد خانواده از شیوخ وجود دارند که افراد آنها به موعظه و ارشاد خانواده های تحت سرپرستی خود مشغول هستند.

۳- پیر: پیر در زبان کردی به معنی «کهنسال» است و در نزد آنها شیخ طریقت یا رئیس طریقت را گویند. این واژه را جمع مکسر عربی بسته به آن «پیوره» می گویند. این صفت بر کسانی اطلاق می شود که در مقام و مرتبه بعد از شیوخ می باشند. این پیران خانواده های متعددی دارند که همه از یک خاندان هستند، زیرا که کار آنها نیز موروثی است. دیانت یزیدی به آنها اجازه برپایی مراسم ازدواج و تدوین پیمان ها و قراردادها، رفت و آمد به روستاها و قصبات را داده است. آنان موظفند در روز «جشن جماعیه» و روزهای دو «چله» به روستای شیخ عُدی بروند و مریدان خود را از پول خود غذا بدهند. آنها را ارشاد و موعظه کنند. یزیدیان معتقدند که آموزش و مغفرت الهی در دست این پیران و تربت شفاعت مقدس در اختیار آنهاست.

پیران، همه به جز گروهی که در بعشیقاً سکونت دارند، بی سواد

هستند. اگر پیری چندین پسر داشته باشد، پسر اول فقط می‌تواند امتیاز جانشینی پدر را در نزد امیر به دست آورد. بنا به اظهارات گست، در حال حاضر (۱۹۸۷)، دویست خانواده از پیران وجود دارند، که به قبایل اصلی یزیدیه که از نسل مریدان اولیه شیخ عُدی هستند، منتسب می‌گردند، که این چهار قبیله عبارتند از: پیرحسن ممان، پیرانات، پیرآلی و پیرهجال.

هر خانواده باید پنج درصد درآمد خود را به پیر خود بدهد. چنین کاری در میان پارسیان، ترک‌ها، گُردها و عرب‌ها رایج است که نزد رؤسای مذهبی خود می‌روند و به آن‌ها پول می‌دهند. از آن‌ها می‌خواهند که برای شفای مریض و یا رفع حاجت آن‌ها دعا کنند. یزیدیان نیز هرگاه که بیماری، یا وبایی، یا فاجعه‌ای برایشان اتفاق بیفتد، به نزد پیر خود می‌روند و از او انتظار دعا دارند.

مهم‌ترین شخص در بین پیران، نگهبان مقبره شیخ عُدی در لالش است که به او «باباچاوش» می‌گویند. این شخص باید عزب و مجرد باقی بماند. او موظف است که به همراهی سایر پیران، در جشن‌های مذهبی شرکت کند و باقی مانده وقت خود را به عبادت و تأمل بگذراند.

۴- فقیر: واژه فقیر در نزد آنان بر افراد پارسا و پرهیزگار اطلاق می‌شود که در راه به دست آوردن نعیم آخرت، از زخارف دنیوی چشم‌پوشی کرده‌اند. نعیم آخرت به نظر آنان بقای جاودانه بر مذهب حلول و تناسخ است.

در هند، فقیر به کسی گفته می‌شود که زاهد و درویش باشد و مردم بدون توجه به دین او، به او احترام می‌گذرانند. همه طوایف به سخن او گوش فرا می‌دهند. فقرای یزیدیه نیز هم چون فقرای هند یا راهبان نصاری

هستند، ولی با این تفاوت که آن‌ها در کارهای غیر مربوط به خود دخالت می‌کنند و از این راه به خود و به رعیت ضرر می‌رسانند. فقرای یزیدیه لباس‌های ساده‌ای که شبیه به لباس شیخ عُدی است، بر تن می‌کنند که به آن خرقه می‌گویند. خرقه عبارتست از پیراهن پشمین سیاه و کوتاهی که فقیر سینه خود را با آن می‌پوشاند و حاشیه آن به رنگ قرمز است. کمربندی به رنگ سرخ و سفید دارد. فقیر تا زمانی که خرقه پوشیده و پاره شود، آن را از تن بیرون نمی‌کند. چون پوشید، آن را از تن بیرون می‌آورد و در جایی مخصوص قرار می‌دهد و خرقه‌ای نو به تن می‌کند. هنگامی که فقیر می‌میرد، خرقه را نیز با او دفن می‌کنند.

فقیر، بر سر؛ «عرق چین» می‌گذارد و دور آن را عمامه‌ای سیاه می‌ببند که به آن «کمه فقیر» می‌گویند. طنابی به دور گردن می‌بندد که به آن «طوق گردن» یا «مقفول» می‌گویند. نباید به فقیر بی‌احترامی کرد، زیرا که این سه وصله، موجب احترام اوست، حتی اگر کار خلافی یا جرمی مرتکب شده باشد.

ورود به این گروه برای هر یزیدی آزاد است، اما معمولاً منصب فقیر نیز وراثتی است. از وظایف فقیر اینست که در غیاب شیخ، کارهای مربوط به او را انجام دهد و به کودکان علوم دینی و امور مذهبی بیاموزد. در کوهستان سنجار قبیله‌ای بزرگ از فقرا وجود دارد.

اگر فقیری از فرایض دینی خود سرپیچی کند و یا دستورات امیر شیخان را اطاعت نکند و یا در پوشیدن لباس‌های دینی کوتاهی کند، خرقه‌اش را از تن او به در می‌آورند و ریش او را می‌تراشند و او را از طایفه طرد می‌کنند. همان‌طور که گفتیم؛ هر شخص یزیدی می‌تواند به این گروه

بیبوندند، به شرطی که زندگی خود را وقف عبادت و زهد کند و موافقت امیر شیخان را در این باره به دست آورد. چون امیر موافقت کند، خود، لباس خرّقه را به تن او خواهد پوشانید.

یزیدیان نقل می‌کنند که شیخ عُدی، قبل از این که از دنیا برود، به آنان وصیت کرد که مطیع و کیل او، امیر شیخان، باشند.

**فقیرات:** گروهی از زنان بیوه هستند که زندگی خود را وقف خدمت زیارتگاه لالش کرده‌اند و تمامی عمر به کار ساختن فتیله چراغ‌های زیارتگاه می‌پردازند.

**۵- قوال:** در نزد یزیدیه بر کسانی اطلاق می‌شود که سرودهای دینی را در مراسم دینی و یا در ایام اعیاد و جشن‌ها بخوانند. قوال‌ها غالباً از شعرای محلی هستند. می‌گویند که به همراه شیخ عُدی از بیابان شام آمده‌اند. بر محبت و دوستی او باقی مانده‌اند و هموست که به آنان اجازه قصیده‌پردازی و مدیحه‌سرایی و حفظ اسرار شریعت و حوادث تاریخی داده است. آنان خود را مفتخر به مصاحبت ملک طاووس می‌دانند و در برابر او مدایحی درباره خدا و ملائکه می‌سرایند.

آنان به روستاها رفت و آمد می‌کنند و صدقات و نذورات را جمع‌آوری می‌کنند. هرگاه که به زیارت زیارتگاه‌های دینی می‌روند، آن مکان را از گرد و غبار و اشغال‌های باقی مانده، از زیران تمیز می‌کنند و بدین کار افتخار می‌کنند. به گفته آنان، این شرف از پدران‌شان به ارث رسیده است.

این طبقه به فرزندان خود، علم غیب، رقص دینی، مزمارنواختن و قصیده‌سرایی می‌آموزند، تا بعدها جانشین پدر خود در کار قوالی باشند.

مردان این طبقه حق ندارند که از طبقات دیگر زن بگیرند. شیوخ نیز حق ندارند که دختران قوال‌ها را به همسری انتخاب کنند، اما اخیراً در بیست و پنج سال گذشته، «باباشیخ» فتوای عدم تحریم ازدواج فرزندان شیوخ یا دختران طبقه قوال‌ها را داده است.

وظیفه اصلی قوال‌ها، رفتن به نزد جماعات یزیدیه است. این جماعات هر جای دنیا که ساکن باشند، قوال‌ها باید به نزد آن‌ها بروند. قوال‌ها در همه جا تصویر ملک طاووس را به عنوان هویت خود حمل می‌کنند. هنگامی که قوالی به یک روستا می‌رسد، میزبان او اتاقی از اتاق‌های خانه را به او می‌دهد. قوال در آن اتاق، سنجق را بر روی پایه‌ای نصب می‌کند. سپس شروع به موعظه مردم و خطابه می‌کند و آنان را به پرداخت هدایا و نذورات تشویق می‌کند. در پایان نذورات را جمع‌آوری می‌کند. هر سنجق، معمولاً به نام منطقه‌ای که به سوی آن می‌رود، نامیده می‌شود. با توجه به کثرت مهاجرت یزیدیان به آلمان، گروهی از این قوالان به آلمان هم می‌روند. پس از جمع‌آوری هدایا و نذورات به «باعدری» بازمی‌گردند، تا سنجق‌ها را در قصر امیر به امانت سپارند.

در سال‌های اخیر، قوال‌ها تنها کسانی بودند که اجازه خواندن و نوشتن داشتند و حافظان رسمی کتاب مقدس یزیدیان «جلوه» بودند. آنان عرق‌چین مخصوص به سر می‌گذارند که به آن «کمه قوال» می‌گویند. به این عرق‌چین‌ها نیز نمی‌توان سوگند دروغ خورد. قوال‌ها حق ندارند ریش و سبیل خود را بتراشند. آنان اکنون در دو روستای بعشيقا و بحزانی سکونت دارند.

۶- کوچک: بالاترین درجه دیانت یزیدی است. یزیدیان آن‌ها

را به منزلت پیامبر می دانند. کوچک ها طایفه ای بسیار بزرگ اند. اغلب آنان حجاجی بوده اند که شهر و دیار خود را رها کردند، تا در اطراف لالش زندگی کنند. به عنوان هیزم شکنان زیارتگاه، مشغول به کار هستند. در بین سنجار و شیخان پراکنده اند و با لباس های سفید و کمر بند پشمی سیاه یا قرمز حلقه دار خود، از سایر طبقات یزیدیه متمایز می گردند.

اگر کوچک بخواهد که وحی بر او نازل شود، عباى خود را به دور خود می پیچد و بر روی زمین می خوابد. چیزی را زمزمه می کند. سپس از جای برمی خیزد و آنچه را که در خواب پیامبرگونه خود دیده است، بازگو می کند. او در نزد آنها به منزله طیب است، که به عیادت بیماران می رود و دواى مناسب و روش استعمال آن را برایشان تجویز می کند. هرچه بیماری متنوع باشد، دوا یکی است و آن دوا، تربت مزار فلان و فلان است، که هر کدام را برحسب نوع بیماری می دهد. آن دوا را بر پیشانی یا بر شکم می مالد. بدون شک برخی از آنان دارای موهبت ها و نیروهای ویژه ای بوده و مدعی ارتباط مستقیم با ملک طاووس هستند.

از دیگر وظایف دینی کوچک ها، رسیدگی به زایران شیخ عُدی در روزهای جشن، تجهیز میت، غسل و کفن و دفن مردگان، کشف عاقبت خوب یا بد میت (از جهت تناسخ) و ارتباط با عالم غیب برای پیشگویی آینده مردم و خدمت در مقبره های مقدس، انجام کارهای سخت در مقبره شیخ عُدی مثل نقل و انتقال سنگ ها و بریدن درختان، که تحت نظر یک چاووش از خودشان به نام «کوچک عزب» است، می باشند.

آنان در مرقد شیخ اقامت می کنند و کار نگهبانی از آن را به عهده دارند. احترام گذاشتن به آنها و قبول کردن سخنان آنها واجب است. باید

بر کارهای آن‌ها صحه گذاشت، حتی اگر نوعی از حيله‌گری و شعبده‌بازی باشد، در فصل اخير از کتاب مقدس آن‌ها (جلوه) آمده است: «سنن و شرايع مرا حفظ و نگاهداری کنید و از خادمان من اطاعت کنید. هرچه به شما می‌گویند، گوش کنید و آنچه را که از غیب و از من، برای شما نقل می‌کنند، تصدیق نمایید».

هر فرد یزیدی، که در خود قدرت تحمل ریاضت مخصوصی که او را شایسته رسیدن به مقام کوچک‌ها بنماید، داشته باشد، می‌تواند عاقبت مردم را تشخیص دهد، یا ارواح مکاشفه کند و اسرار طبیعت را بفهمد. چنین شخصی باید بر چهل منبر وارد شود، چهل چراغ را زیارت کند و سوگند بخورد که نسبت به شیخ عُدی نهایت وفاداری و صفا را داشته است. به او خدمت نماید و از دنیا و آنچه در دنیاست بیزار شود و چهل روز روزه بگیرد. سپس دوباره به زیارت مقبره شیخ عُدی برود و چهل چراغ را زیارت کند. بر منبر چهل شیخ وارد شود و برای کسب تبرک به نزد «باباشیخ» برود. سپس باباشیخ آنان را امتحان می‌کند و هر کسی را که شایسته بدانند بدین‌کار می‌گمارد و به او یک زنار و دو حلقه فلزی زرد می‌دهد.

هنگامی که بلائی یا حادثه ناخوشایندی برایشان پیش آید، باباشیخ از همه کوچک‌ها می‌خواهد که برای برطرف شدن بلا، دعا و نماز بخوانند. به همین علت آنان ساعت‌ها، در مرقد شیخ عُدی یا منزل باباشیخ و یا هر جای دیگر گرد می‌آیند و دعا می‌کنند.

باباشیخ هر سال ده‌بار و در طی اعیاد دهگانه، کوچک‌ها را فرامی‌خواند. سپس همه به طرف مرقد شیخ می‌روند و به خدمت‌گزاری

آن محل و نظافت آن می‌پردازند.

وظیفه خدمت‌گزاری مقبره شیخ عُدی به طبقه کوچک‌ها واگذار شده است. آنان به این وظیفه مباحات می‌کنند.

۷- مرید: مریدان، عامه مردم هستند که از رؤسای دینی خود کورکورانه اطاعت می‌کنند و معتقدند که دخالت در امور دینی و عبادات، آنان را ذلیل و پست کرده و از دین خارج می‌کند. هر مرد و زن یزیدی باید یک شیخ و یک پیر داشته باشد، تا صدقات و نذورات خود را به او بدهد. توسط او آموزش ببیند و ارشاد شود. اگر پیر گروهی از مریدان بمیرد و یا این که امیر او را از این کار محروم کند و در خاندان این پیر کسی نباشد که جای او را بگیرد، بر این گروه واجب است که به نزد امیر بروند، تا برایشان پیری انتخاب کند.

مریدان با هم طبقه‌های خود ازدواج می‌کنند و حق ندارند با افراد طبقات دیگر ازدواج کنند.

### سنجق‌ها (۵)

یزیدیه معتقدند که هر یک از هفت ملائکه، که در تکوین و خلق عالم شرکت داشته‌اند، علامت مخصوصی دارند. این علامت‌ها در نزد سلیمان حکیم به امانت گذارده شد و چون هنگام مرگ سلیمان فرارسید، آن‌ها را به یکی از پادشاهان یزیدیه تسلیم کرد. هنگامی که «بربرآیا» یا

(۵) سنجق، کلمه‌ای ترکی و معنایش پرچم است، ولی یزیدیان آن را بر مجسمه‌ای اطلاق می‌کنند که صورت «ملک طاووس» است. این مجسمه بر روی ستونی نصب شده که شبیه به ستون شمعان است.





«سنجق طاووس، که در اختیار یکی از خانواده‌های بغداد است.»



«قولان یزیدی»

نقاشی یادگاری هنری لایارده که در سال ۱۸۴۹ کشیده شده است

«یزیدبربری» به دنیا آمد، این علامت‌ها به او داده شد و او برای آنان سرودخوانانی اختصاص داد.

تعداد سنجق‌ها، شش یا هفت سنجق بود، اما امروزه فقط یکی از آن‌ها باقیست زیرا حکومت عثمانی در سال ۱۳۰۹ ه.ق، (۱۸۹۴ م) لشکری را به فرماندهی سرلشکر «عمرحسین پاشا» برای اصلاح اوضاع عراق فرستاد و او پس از جنگ‌های طولانی با یزیدیه، پنج عدد از

سنجق‌های آنان را از آنها گرفت و یزیدیان ناچار شدند بدل آن‌ها را درست کنند<sup>(۶)</sup>.

بر بالای سنجق، مجسمه‌ای مسی یا آهنی به شکل خروس یا طاووس قرار دارد. هر سنجق شکلی متفاوت با دیگر سنجق‌ها دارد. همه سنجق‌ها، ساختاری بسیار ظریف دارند و به وسیله پیچ و مهره‌هایی به هم متصل می‌گردند<sup>(۷)</sup>. هر سنجق، محل مخصوصی در قصر امیر دارد و بر پایه مسی کوچکی قرار داده می‌شود. جلوی هر سنجق ظرفی شبیه هاون می‌گذارند و شبانه‌روز، جلوی آن، شمع روشن کرده و عود خوشبو دود می‌کنند. تمامی این‌ها را در «خزانة الرحمن»، در قصر امیر، در باعدری نگهداری می‌کنند و در هنگام جمع‌آوری نذورات و صدقات، در طی ماه‌های آوریل و سپتامبر، قوال‌ها سنجق‌ها را برداشته و به گشت‌وگذار در روستاها می‌پردازند. پس از پایان کار، آن‌ها را به جایگاه همیشگی در خزانة الرحمن باز می‌گردانند.

امیر معمولاً این سنجق‌ها را همراه قوالان می‌فرستد و از مردم می‌خواهد که آن‌ها را راضی کنند. قوال‌ها سنجق‌ها را در میدان ده می‌گذارند و مردم شروع به آوردن حبوبات نذری کرده و آن را در برابر سنجق می‌گذارند. اگر سنجق‌ها در دست قوال‌ها حرکتی نکنند، به معنی اینست که مقدار هدایا و نذورات کم است، به همین جهت باید مقدار آن

(۶) دملوجی، در صفحه ۱۳ کتاب خود: «یزیدیه» می‌نویسد: ارتش عثمانی فقط پشمار سنجق را تصاحب کرد و آن را به بغداد فرستاد که در سال ۱۸۹۲ در خزانة سپاه ششم قرار داده شد، اما در سال ۱۹۰۸، حکومت عراق آن را به اصحابش بازگرداند.  
(۷) دایرة المعارف بریتانیکا وزن آن را ۷۰۰ پوند (معادل ۳۱۵ کیلوگرم) ذکر می‌کند.

را بیشتر کنند.

هر منطقه، سنجق خاص دارد که تحت حمایت اوست. محدوده سنجق اول، منطقه شیخان است، که شامل تمامی روستاهای یزیدی اطراف موصل و نواحی آن می‌باشد. محدوده سنجق دوم، کوهستان سنجار و محدوده سنجق سوم، روستاهای «خالته» که شهرستانی از شهرستان‌های دیار بکر است می‌باشد. محدوده سنجق چهارم، هوریه، شامل عشایر کوچ‌رو یزیدی است. محدوده سنجق پنجم که به آن «ملیه» می‌گویند، شامل اطراف حلب و نواحی آن است. محدوده سنجق ششم را که به آن «سرحدار» می‌گویند، شامل یزیدیان سرزمین روس‌ها و سایر سرزمین‌هایی است که در شرق حکومت عثمانی قرار داشته‌اند.

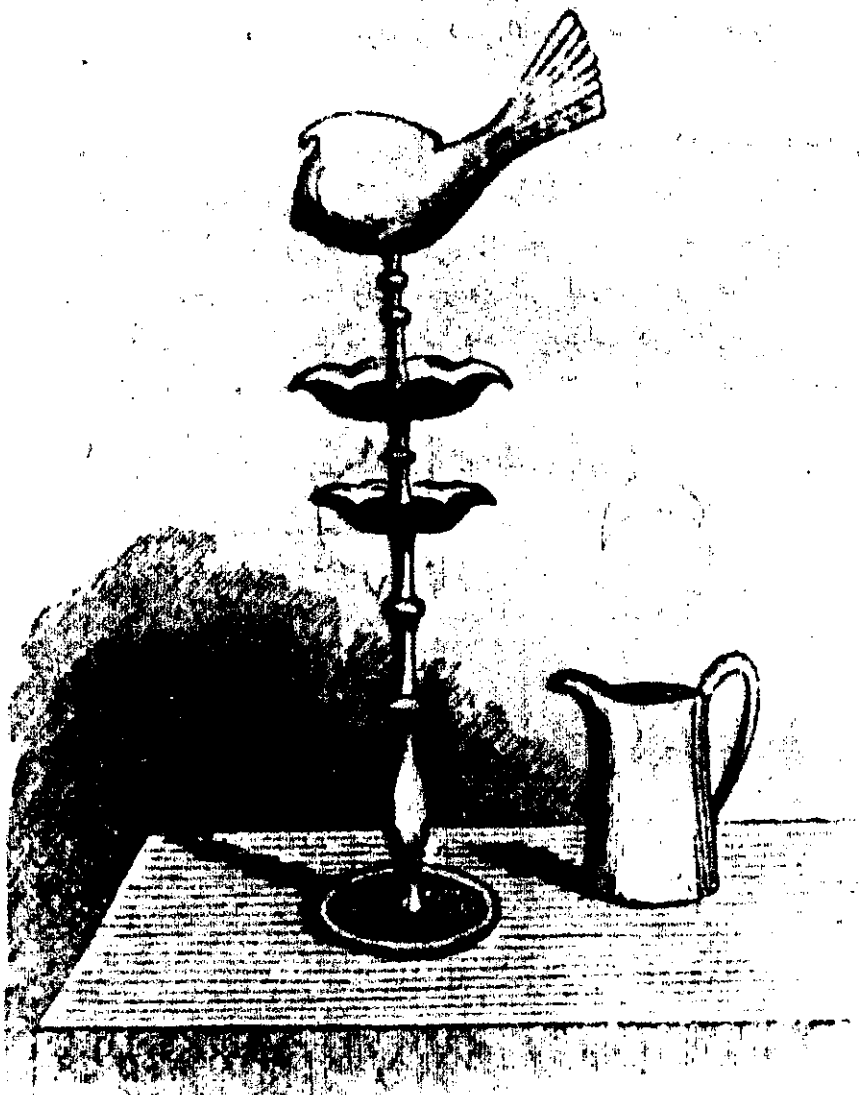
در هنگام بهار، خادمان دین، سنجق شیخان را بیرون می‌آورند و در آن نواحی می‌گردانند. قوالان مخصوص آن ناحیه جمع می‌شوند و سرودهای مخصوص آن سنجق را می‌سرایند. سپس «پیر اعظم» می‌آید و به «میر» دستور می‌دهد که سنجق را در خورجینی که به آن «هگبیه» (مخفف حقبیه) می‌گویند، بگذارد. سپس آن را بر اسب پیر اعظم حمل می‌کنند. چون گروه به یکی از روستاها نزدیک می‌شود، سواری را پیشاپیش خود می‌فرستند، تا اهالی روستا را به آمدن سنجق بشارت دهد. این سوار به گودی جار می‌زند: «سنجق هات» یعنی «سنجق آمد». مردم با لباس‌های فاخر به استقبال آن‌ها بیرون می‌آیند. در دو صف مقابل یکدیگر صف می‌کشند و سنجق به تدریج جلو می‌آید و از میان دو صف عبور می‌کند. در حالی که قوالان مزمار می‌زنند و بر دف می‌نوازند، سرودهایی را به زبان کردی می‌سرایند. زنان روستا هلهله‌کنان با سینی‌های حامل عود

و بخور از آنان استقبال می کنند. سپس پیر فریاد می زند: «در برابر پرداخت دوست لیره، سنجق مهمان است» و دیگری می گوید: «چه کسی میزبان سنجق است؟» یکی از حاضران می گوید، «در برابر پرداخت دوست لیره، سنجق مهمان من است» دیگری می گوید: در برابر پرداخت سیصد لیره، سنجق، مهمان من است»...

و این مزایده ادامه می یابد، تا عاقبت در جایی متوقف شود. بعد پیر جلو می آید و خورجین را از روی پشت اسب برمی دارد و به گردن کسی می اندازد که در مزایده برنده شده است. آن شخص سنجق را به خانه برده و بر روی متکای مخصوصی می گذارد. در دو طرف آن شمع روشن می کند و قوالان در راست و چپ آن می نشینند. پیران و مشایخ نیز در مجلس نشستند و مشغول خواندن سرودهای مذهبی می گردند. از زیارت کنندگان پذیرایی و آنان را تبرک می کنند. در این مدت صدای طبل و نی قطع نمی گردد. مردم دهات اطراف همگی به آن جا می آیند و با خضوع و خشوع تمام، در حالی که دست های خود را بر سینه خود گذاشته اند، هدایا و نذورات خود را می آورند. هر کس که هدیه می دهد، به او از ظرفی که به آن «طاس سنجق» می گویند، آب می دهند، او حق دارد بر سر سفره صاحب خانه بنشیند و غذا بخورد.

در پایان مراسم زیارت، مجسمه را از پایه جدا می کنند و آن را در خورجین مخصوص می گذارند و با آن به روستای دیگر می روند.

هر کس از قوال ها، به همراه خود مجموعه ای از قرص های تهیه شده از خاک مرقد شیخ عُدی را حمل می کند. در هنگام گردش در روستاها و دهات، آن را به عنوان تبرک و شفا به مردم می دهند. چون کار



«سنجق شیخان، که تصویر آن در سال ۱۸۵۰ میلادی به وسیله خانم بادگر Badger

در روستای بعشیفه کشیده شده است»

گردش آنان به پایان رسید، سنجق‌ها را با خود برمی‌گردانند و آن‌ها را قبل از آن‌که در جایگاه مخصوص قرار دهند، با آب سماق می‌شویند و با روغن زیتون صیقل می‌دهند<sup>(۸)</sup>.

گست نقل می‌کند که یک‌بار حسن بیک، به علت نیاز به مقداری پول، یکی از سنجق‌ها را در قبال دریافت پول به مردی مسیحی در موصل رهن داد. «نیکولا سیوفی»<sup>(۹)</sup> توانست سنجقی را از قوالی به مبلغ پنج لییره طلای ترکی بخرد. نمی‌دانیم که این دو خیر تا چه حد صحت دارد؟

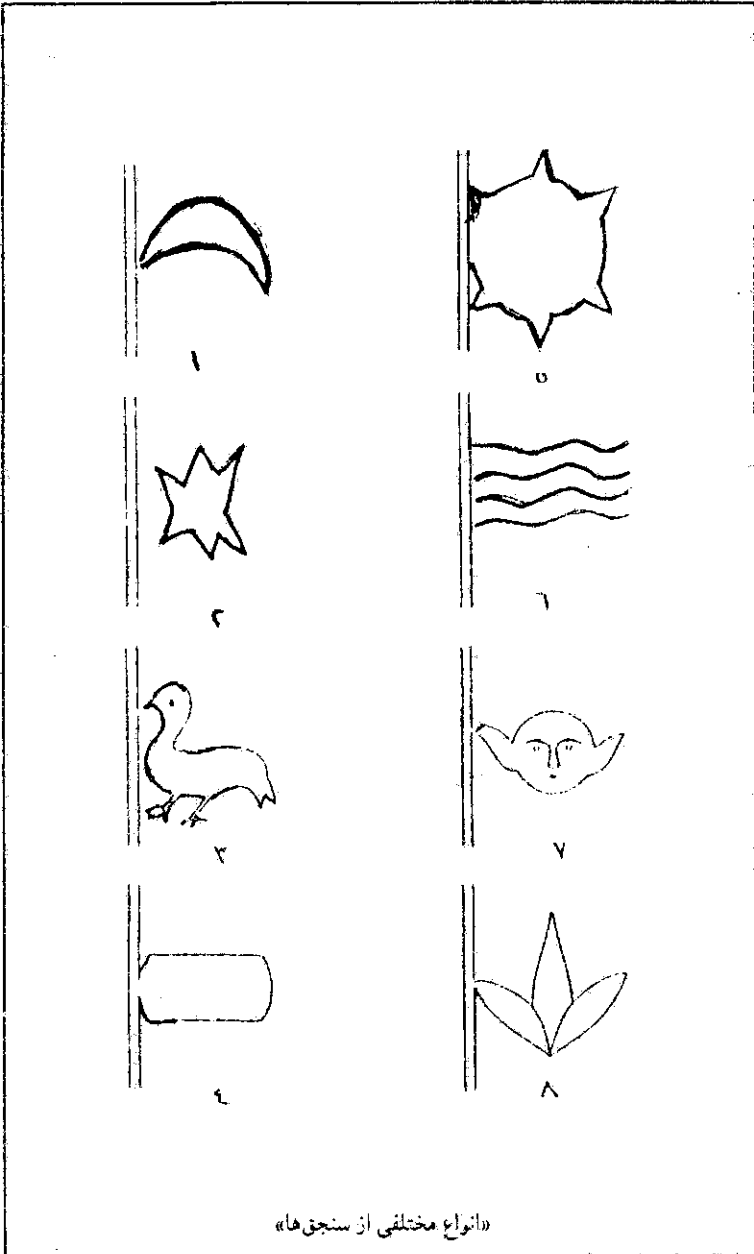
به هر حال جمع‌آوری هدایا و نذورات، با کمک سنجق‌ها به همراهی روحانیون، سالی چندین بار در مناطق سکونت یزیدیان صورت می‌گیرد، متأسفانه ریشه این کار شناخته شده نیست و شاید ریشه‌ای قدیمی نداشته باشد و نیاز امیر به جمع‌آوری مال او را به چنین کاری سوق داده باشد. به هر حال اموال جمع‌آوری شده به قصر امیر برده می‌شود، تا خرج مصارف دینی و دنیوی متفرقه شود.

در باره شکل سنجق‌ها، محققى به نام آنستاس ماری (Anastas Marie)<sup>(۱۰)</sup> معتقد است که اشکال زیر نشان دهنده اشکال سنجق‌های رایج در بین آنان است. هر سنجق سمبل شکل معینی است. برای مثال شکل یکم؛ سمبل ماه یا هلال، شکل دوم؛ سمبل ستاره

8) The Yazidis 121.

۹) نیکولا سیوفی، سیاستمداری دمشق‌الاصل بود که در کنسولگری‌های متعددی کار کرد، سپس به عنوان مترجم امیر عبدالقادر جزائری مشغول به کار شد و بالاخره در سال ۱۸۷۸، پست جانشینی کنسول فرانسه در موصل را عهده‌دار گردید.

10) Anthropolos, PP4-5.1911.





صبحگاهی، شکل سوم؛ سمبل طاووس که به آن بسیار شبیه است. شکل چهارم؛ سمبل زمین، شکل پنجم؛ سمبل آفتاب، شکل ششم سمبل دو رودخانه است که به احتمال قوی دجله و فرات هستند و شکل هفتم؛ سمبل شیطان و شکل هشتم؛ تصویر گلی با سه گلبرگ است که سمبل آتش و شعله می باشد.

### زیارتگاه‌های یزیدیان

زیارتگاه‌های یزیدیه معمولاً با اعیاد آنان مرتبط است. تعداد زیارتگاه‌های یزیدیان بسیار است و به تعداد اولیای دینی آن‌ها می باشد<sup>(۱۱)</sup>. کار رسیدگی به این زیارتگاه‌ها به عهده مشایخ قبیله‌ها و پیران است. مردم به زیارت این زیارتگاه‌ها می روند و اگر جمیعت زیاد باشد، به ناچار در بیرون مزار و اطراف آن مستقر می شوند. برای هر یک از زیارتگاه‌ها، به ویژه در ماه آوریل، روز معینی برای طواف اختصاص داده شده است. بدون شک مهم ترین زیارتگاه آنان، مرقد شیخ عُدی است. از زیارتگاه‌های آنان در روستای بعشیقاً؛ شخص شیخ محمد، شخص شیخ ابوبکر، دو شخص مُسعد و مسعود، شخص ست نفیسه، شخص راس العیون، شخص دراویش و در روستای ختار (خطار)؛ شخص ناهش، در روستای بابیرا؛ شخص باطی و در روستای گویچن؛ شخص شیخ عنزروت است.

در کوهستان سنجار، مزار شیخ شمس‌الدین تورس، با گنبد

(۱۱) معمولاً هر زیارتگاه را به نام شخصی که در آن مدفون است می نامند.

مخروطی شکل آن قرار دارد<sup>(۱۲)</sup>. مزار شیخ برکات، در روستای «تخمی عوج» و مزار شیخ دقیق، بین روستاهای «حمسکی» و «باره»، مزار شیخ محمدرشان، در شمال روستای «تپه» و مزار شیخ رومی سنجاری، در شمال کوهستان، مرقد شیخ سیاه، که یزیدیان بسیار به او اعتقاد دارند و برخی از مسلمانان ساده لوح نیز به او معتقدند و مزار «ست زینب» (دختر حضرت علی(ع)) در شرق سنجار قرار دارد. طایفه پاپاوات یزیدیه منسوب به او هستند.

هم چنین از زیارتگاه‌های دیگر آنان: شمس الدین یا «شمس یزدیک» است که فرشته موکل خورشید است و بر خورشید و روز فرمان می‌راند. نیز «فخرالدین» که نخست وزیر شیخ عادی بود و شرف الدین که «مسعد الزمان» بود. ابوبکر که رئیس فقرا بود و شیخ عالی که نقل می‌کنند شیخ عُدی، هنگامی که از بعلبک بدان جا آمد، در منزل او فرود آمد و چهل روز در نزد او باقی ماند و روزه گرفت. او نیز از شاگردان شیخ عُدی است. حاج رجب که از متعلقان خاصه شیخ عُدی بود، شیخ مشلح کارگزار شیخ عُدی که هرگاه شیخ از کسی خوشنود می‌شود و می‌خواست او را تکریم کند، به شیخ مشلح دستور می‌داد که خلعتی بر تن او کند و مرقد او در راهی قرار دارد که به مقبره شیخ عُدی منتهی می‌گردد. شیخ متدپاشا که بر مارها حکم می‌راند و هر کس را ماری بگزد به نزد نوادگان شیخ مند می‌رود. آنان مارگزیده را معالجه کرده و شفا می‌دهند. ملک میران که از بزرگان نیکوکار یزیدیه بود، سنجق‌ها در نزد او و نوادگان او

۱۲ یزیدیان هر ساله در روز ۴۰ و ۲۱ ماه جولای شرقی به زیارت آن می‌روند و برخی از مسلمانان نیز بدان جا رفته و آن را زیارت می‌کنند.

نگهداری می‌شد که ملک یزید از نسل اوست.

اگر کسی به بیماری درونی مبتلا شود به نزد یکی از نوادگان شیخ امدین می‌رود و مشت‌های از خاک مزار او می‌گیرد، آن را به شکم خود می‌مالد، یا آن را بر پشت و یا شکم و یا دست خود می‌بندد و شفا می‌یابد. هم‌چنین مزار «بابادین» که از شاگردان شیخ عُدی بود و نیز شیخ طوکل و شیخ کراس، که رئیس اکتشافات روحی است و کسانی را که با تناسخ منتقل می‌شوند به او ابلاغ می‌کنند، مزار «ولکم‌دین‌بایا» که حافظ اسرار شیخ عُدی بود، «بسهلولیک دانه» که شیخ عُدی او را هدایت کرده، شیخ ابراهیم خورستانی، که از ثروتمندان خورستان<sup>(۱۳)</sup> بوده و یک آسیاب مخصوص آسیاب کردن زعفران داشت، روزی در خواب دید که خداوند به او دستور می‌دهد؛ به شیخ عُدی ملحق شود، پس ثروت خود را رها کرد و خرقة پوشید و به نزد شیخ عُدی آمد و هدایت شد.

هم‌چنین مزار ناصرالدین که در نزد شیخ عُدی جلاد بوده و اگر شیخ عُدی بر کسی خشم می‌گرفت، به ناصرالدین دستور می‌داد که قبض روح او را از خدا بخواهد، مزار «پیرآفات» که رئیس سرما و آفات کشاورزی بوده، هنگامی که سرما و آفت، محصول آنان را در معرض خطر قرار دهد، گوسفند یا گاوی برای پیرآفات نذر می‌کنند، تا آفت برطرف گردد. و

(۱۳) خور: هر زمینی را که در ساحل رودخانه و یا دریا باشد، خور گویند و اصل آن هور است. شاید منظور از خورستان همان خوزستان فعلی باشد، اما باید افزود که زعفران در خوزستان به عمل نمی‌آید و این گیاه از محصولات خراسان است. به همین جهت شاید منظور از خورستان، خراسان باشد - مترجم.

پیر «حسن ممان» که رئیس پیران است، پیر «هجالی»، که دیوانگان را شفا می‌بخشد و اگر کسی دیوانه شود، خانواده او یکی از نوادگان پیر هجالی را می‌آورند، تا هفت روز در نزد آن‌ها بماند، آب و غذای او را می‌دهند تا بیمارشان شفا یابد، پیر «بوب» که یکی از امنای شیخ عُدی بود، شیخ عقیل منبجی که همراه با شیخ کرخی به وسیله شیخ عُدی هدایت شد، «ایسییا» که خزانه‌دار شیخ عُدی بود، همسرش «فخره» که مادر امادین و شمس‌الدین بود، هسن جلال که در حضور شیخ عُدی دف می‌زد و موعظه می‌کرد، اندریسی که خرقة شیخ عُدی را می‌دوخت، بوقطاربابا، که از وکلای شیخ عُدی در شهر ماردین و اطراف آن بود، منصور حلاج که فدایی شیخ عُدی بود و به نام وی موعظه می‌کرد و شیخ حنتوش و پسرش شیخ قاسم که از مؤمنان هدایت شده به وسیله شیخ عُدی بودند.

«ماریوحنا» که رئیس دیری بود که اکنون مقبره شیخ عُدی در آن قرار دارد، چون شیخ عُدی به این منطقه رسید، او و یک صدوپنجاه راهب همراه او را قانع کرد. آنان همگی به فرمان شیخ عُدی درآمدند. نقل می‌شود که دیر آن‌ها اکنون مقبره شیخ عُدی است.

پیر «جروة» که کارش گرفتن عقرب‌ها بود و نوادگانش هم‌چنان این کار را ادامه می‌دهند. عقرب‌ها را پس از گرفتن در دهان می‌گذارند و عقرب‌ها به آنان آزاری نمی‌رسانند و نیز «محمدرشان» که فرشته باران است. پیر «قضیب‌البان»، که درمان‌کننده بیماری‌های درونی است و هر بیماری به‌خانه یکی از نوادگان او برود، پس از سه روز شستن شکمش، با آب و صابون شفا می‌یابد. «شیخ موسی صور» که فرشته عشق است و دوست «عیدرش» است. هر کس به بیماری عشق مبتلا شود، او را زیارت

می‌کند و برایش هدیه‌ای می‌برد و شفا می‌یابد.

شیخ خال شمسان که از یاران شیخ عُدی بود و عیدی به نام اوست که این عید یکی دو روز قبل از عید ماه رمضان است. «حَکی فیرس» که از نسل لقمان حکیم است، نوادگان او امروزه زخم‌ها را با گیاهان دارویی درمان می‌کنند. ملک سجادین که رئیس ملخ‌هاست و ده‌ها و صدها مزار از زیارتگاه‌های شیوخ مقرب که صاحبان هریک از این زیارتگاه‌ها مقام خاصی در نزد شیخ عُدی و معتقدان به دیانت یزیدی داشته و دارند. برحسب مقام دینی، زیارتگاه هرکدام آن‌ها دارای گنبد بزرگ یا کوچکی است.

در موسم زیارت، یزیدیان از گوشه و کنار به زیارت آن‌ها می‌روند و اطراف آن‌ها طواف می‌کنند. این زیارتگاه‌ها ارتباط تنگاتنگی با اعیاد دینی و طواف‌های یزیدیان دارد، که در این باره توضیح خواهیم داد.

### اعیاد دینی یزیدیان

یزیدیه یکی از فرقه‌هایی است که گرایش فراوانی به جشن و سرور و شادی دارند و اعیاد دینی آن‌ها بسیار است، که برخی از این اعیاد مختص طواف‌های دینی آن‌ها و برخی از آن‌ها مختص به جشن‌ها و شادی‌های آن‌هاست. یزیدیان هم چنین در جشن‌ها و اعیاد ملل دیگر و پیروان ادیان هم جوار خود نیز شرکت می‌کنند. اعیاد آن‌ها عبارتست از:

۱- عید سرسال: که این عید در اولین چهارشنبه، از ماه آوریل شرقی، که مصادف با ۱۴ آوریل غربی است برگزار می‌شود و اگر اول ماه

آوریل مصادف با روز پنج‌شنبه بود، عید سرسال به‌روز چهارشنبه بعدی که روز هشتم آوریل شرقی (و مطابق با بیستم آوریل غربی) خواهد افتاد. در شب اول سال، دختران و زنان جوان لباس‌های نو خود را پوشیده و به‌خود زر و زیور می‌آویزند و به‌طرف باغ‌ها و کوهستان‌های سرسبز و خرم که به‌انواع گل‌ها مزین است می‌روند و شقایق نعمان را جمع‌آوری می‌کنند و آن‌ها را بر در و دیوار، بین اتاق‌ها و بر روی پنجره‌ها می‌آویزند و بعضی از آن‌ها را در پوست تخم‌مرغ رنگ کرده قرار می‌دهند.

در این عید، قماربازی و رنگ کردن تخم‌مرغ و بازی با آن شایع و متداول است. هر کس به‌دیدن یک نفر یزیدی به‌خانه‌اش برود، باید یک طبق تخم‌مرغ رنگین بیاورد و با صاحب‌خانه و میهمانان بازی کند. خیابان‌ها و کوچه‌ها مملو از بازی‌کنان و تماشاگران آن‌ها می‌شود. قماربازی با تخم‌مرغ ویژه آقایان است، بانوان از این کار به‌دور هستند.

غذای مخصوص شب سرسال گوشت است. هر یزیدی باید در این شب، گاو، گوسفند و یا لاقل مرغ بکشد. بر هر یزیدی واجب است که بهترین انواع غذا را در شب عید تهیه کند و روز بعد آن را بین فقرا، بیچارگان و تهی‌دستان توزیع نماید. بعضی از زنان غذایی تهیه کرده و آن را به‌قبرستان می‌برند، تا به‌عنوان خیرات به‌نیازمندان دهند.

یزیدیان تمام ماه آوریل شرقی را عید می‌گیرند و در نیمه اول آن ازدواج نمی‌کنند و خانه نمی‌سازند. حتی اتاقی هم در خانه‌های خود اضافه نمی‌نمایند و می‌گویند؛ فرشتگان در نیمه اول ماه، از آسمان نازل می‌گردند و شبانه از روستاهای آن‌ها گذر می‌کنند. در روزهای جمعه این ماه، به‌زیارت مشاهد و مزارهای دور و

نزدیک می‌روند. در این ماه رقص‌های دسته‌جمعی مختلطی برپا می‌کنند و با صدای طبل و سرنا پای‌کوبی می‌کنند. روزهای عید را به خوشی و شادی و شراب‌خواری می‌گذرانند و رقص و پای‌کوبی را نوعی عبادت می‌دانند.

همهٔ علما و عامهٔ مردم در این عید، سجدهٔ شکر به‌جا می‌آورند. و معتقدند که در این عید فرشتگان خیرات و برکات را بر مخلوقات زنده و مرده تقسیم می‌کنند. خداوند بر عرش خود می‌نشیند و فرشتگان را به کار نیک فرمان می‌دهد و می‌گوید: من با تسبیح به‌زمین می‌آیم. همه برخاسته زیرپای خدا را فرش می‌کنند. همه با او آشنا می‌شوند و خداوند با مهر خود، نیکوکاران را مهر می‌زند. خداوند به «ملک طاووس» دستور می‌دهد که به‌زمین فرود آید و آنان را با نیروی خود یاری نماید و هر چیزی به‌ارادهٔ او خواهد بود.

مهم‌ترین جشن‌های عید سرسال در دو روستای بعشیقا و بحزانی برگزار می‌گردد، که در آن باباشیخ به‌همراهی «میر» و خانواده‌اش، مراسم دینی را برپا می‌کنند. این مراسم شامل زیارت مزار «شیخ محمد» است و معمولاً با یک مسابقهٔ اسب‌دوانی به‌پایان می‌رسد. در این مسابقات، میهمانانی از موصل نیز حضور به‌هم می‌رسانند، اما در سنجار جشن‌ها با آتش‌بازی، که نمایانگر آغاز سال نو است، در کنار مزار «شریف‌الدین»، بر قلّه کوهستان «جلمیران» برگزار می‌گردد.

۲- عید جماعیه: عید اصلی یزیدیان است، که هفت روز به‌طول می‌انجامد. آن را در «روستای لالش» برگزار می‌کنند و معتقدند که این عید یادبود اولین موعظهٔ شیخ عُدی است. این عید در طی

قرن بیستم میلادی، از روز ۶ تا ۱۳ اکتبر<sup>(۱۴)</sup> برگزار می‌گردید. در آن جشن‌هایی برگزار می‌شود و اعمالی انجام می‌گیرد که مهم‌ترین این اعمال عبارتند از:

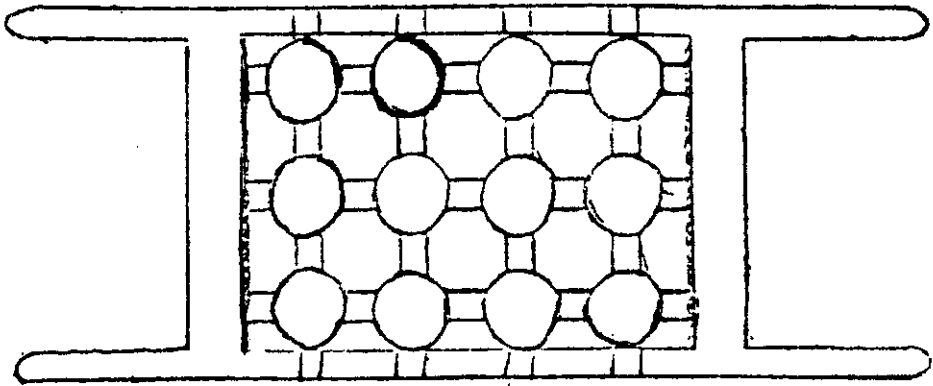
**الف - ایستادن در کنار تخت شیخ عُدی:** تخت مزبور عبارت از حلقه‌های قدیمی است که از برنز و مس ساخته شده و در دو طرف آن دو دسته چوبی قرار دارد. معتقدند که این تخت، مقدّس است. می‌گویند این حلقه‌ها و چوب‌ها تختی است که شیخ عُدی روی آن‌ها می‌نشسته است. سجاده کهنه‌ای نیز هست که می‌گویند شیخ عُدی بر روی آن می‌نشسته و به آن «برشباکی» می‌گویند. این تخت و سجاده در اختیار مردی در روستای بحزانی است که او را «شیخ بریم» می‌نامند. چون عید جماعیه فرا رسد، باب مزایده برای نصب تخت، باز می‌شود و رؤسای قبایل برای کسب این افتخار بر هم سبقت می‌گیرند. چون مزایده تمام شد، قوال‌ها مشغول دف زدن می‌شوند و زن‌ها در اطراف تخت طواف می‌کنند. قبیله‌ای که بیشترین قیمت را در مزایده داده است، شروع به نصب و سوار کردن حلقه‌ها و تخت می‌کنند. حلقه‌ها را بر سجاده می‌بندند. این حلقه‌ها باید به ابعاد متساوی باشند، سپس آن‌ها را با نخ‌ها و ریسمان‌های کهنه‌ای که با آب زمزم شستشو داده‌اند می‌بندند و در پایان، چوب‌های مقدّس را نیز به آن وصل می‌کنند.

سپس رؤسای قبایل جلو می‌آیند و تخت را با نهایت احترام و اجلال برمی‌دارند و تا کنار حوض واقع در وسط صحن شیخ عُدی می‌برند و آن

(۱۴) در قرن نوزدهم میلادی، از روز ۵ تا ۱۲ اکتبر برگزار می‌شد.



را می‌بوسند. آنان معتقدند که این کار واجب شرعی است و نمی‌توانند مردم را از نزدیک شدن به آن و تبرک جستن منع کنند. چه بسا اتفاق می‌افتد که بر اثر شلوغی، کسانی بر روی تخت پرت شوند و بمیرند. کسانی را که بدین صورت می‌میرند، شهید می‌شمارند.



«تخت شیخ عُدی»

بعد از پایان مراسم، خوشحالی و سرور همه را فرا می‌گیرد که آن را نشانهٔ برکت و خوبی سال آینده می‌دانند، اما اگر تعدادشان بسیار زیاد باشد و انجام مراسم به علت شلوغی برایشان میسر نشود، با دل‌های شکسته و غمگین به‌خانه باز می‌گردند و حسرت می‌خورند که چرا به آب زمزم دسترسی پیدا نکردند. آن را دلیل سختی و خشکسالی سال آینده می‌دانند. به هر حال امیر شیخان، به کسی که افتخار نصب تخت را داشته است، یک هدیهٔ سمبلیک مانند عبا می‌دهد.

در هنگام عید معمولاً «کوچک‌ها» قبل از همه به مزار می‌آیند، تا آن



«مدخل آرامگاه شیخ عُدی در لالش در سال ۱۹۷۸ میلادی»

را تمیز کنند و برای پذیرایی از زایران آماده کنند. زایران در خانه‌های کوچکی که در دشت پراکنده است، اقامت می‌کنند، در حالی که برخی از آن‌ها چادرهایی در دامنه کوه لالش برپا می‌کنند. دکان‌دارها و فروشندگان در میدان مزار پراکنده شده و به کار فروش میوه‌های خشک، جواهرات و خرده‌ریز مشغول می‌شوند. حجاج غذای مصرفی خود را به همراه می‌آورند، اما «میر» یک وعده غذای مرغ برای این حجاج در نزدیکی مزار تدارک می‌بیند و تکه‌های گوشت مرغ سرخ شده را بر گروه پخش می‌کند. آنان معتقدند که این کار به یادبود میهمانی است که شیخ عُدی پس از بازگشت یکی از دوستانش از سفر ترتیب داده بود.

ب - قاباغ: این کلمه ترکی است و معنای اصلی آن روبه‌رواست. معلوم نیست به چه مناسبت یزیدیان معنای تیرخالی کردن از آن گرفته‌اند. این کلمه نام یکی از اعیاد آن‌هاست و هنگامی که مراسم عید جماعیه به پایان رسید، در روز بعد، یزیدیه به کوه‌های اطراف مرقد شیخ عُدی رفته و دسته‌جمعی یک‌مرتبه تیر خالی می‌کنند. این عمل نشانه خوشحالی آن‌ها از فرارسیدن روز دوم عید است. سپس، از کوه پایین می‌آیند و در صحن مرقد شیخ عُدی و اطراف آن، زن و مرد مشغول رقص دسته‌جمعی خود که معروف به رقص «دبکه» است، می‌شوند. قوالان نیز برایشان دف می‌زنند. امیر شیخان گاو بزرگی حاضر می‌کند و به حاضرین می‌گوید: از این گاو پاسداری کنید. جوانان مسلحی که معمولاً از عشیره «ماسوسیه» هستند، گاو را به طرف مزار شیخ عُدی می‌کشند و اوراد و اذکاری بر او می‌خوانند و تعهد می‌کنند که گاو را سالم به مرقد شیخ برسانند، اما جوانی با زرنگی گاو را می‌دزدد. در این موقع، سر و صدا و لوله‌ای در بین مردم

به وجود می آید. در پایان نگهبانان موفق می شوند گاو را پس بگیرند، اما دزد را معرفی نمی کنند و منکر آشنایی با او می گردند و گاو را با لهله و شادی به مرقد شیخ برمی گردانند. این بار جوانی که بار اول گاو را دزدیده بود، با رفیق خود به قصد سرقت مجدد گاو بازمی گردد. گاو را به مرقد شیخ «شمس الدین» که نزدیک مرقد شیخ عُدی است می برد و در آن جا گاو را می کشند و گوشت آن را به متولی مقبره شیخ شمس الدین می دهند و به او می گویند: این گوشت نذر است. متولی آن را می پزد تا گوشت خوب پخته شود. سپس دیگ را در اختیار همه قرار می دهد. هر کس موفق شود قطعه ای از آن گوشت، هرچند بسیار کوچک، به دست آورد، ثواب زیادی برده است.

ج - سماط جلمیره: یزیدیان «عین سفنی» می گویند؛ شیخ عُدی چهل شاگرد داشت که با اخلاص خدمت او را انجام می دادند و جان خود را فدای او می کردند. رئیس آنان شخصی از اهالی «عین سفنی» بود که به او «فخره جلمیره» می گفتند. لذا برای او مزاری ساختند و چون عید جماعیه پایان پذیرد، به عشق و محبت «فخره جلمیره» گاوی می کشند و سفره ای می گسترانند، که به آن «سماط جلمیره» یا «سفره جلمیره» می گویند. ساکنان، همه بر سر سفره حاضر می شوند و با سخنی زیاد تکه گوشتی به دست می آورند. امیر یزیدیه، شیخ وزیر و بابا شیخ هرکدام تکه بزرگی از آن را برمی دارند و آن را پاره پاره می کنند و بر سر حاضرین می ریزند. مردم با شوق زیاد در مقام تحصیل قسمتی از آن برآمده و آن را بین خود تقسیم می کنند، به طوری که به هر یک از آن ها تکه ای هرچند کوچک می رسد. حتی برخی دست خود را در آبگوشت جوشان و داغ دیگ

می برند، تا شاید تکه‌ای گوشت از ته دیگ به آنان برسد. معتقدند به همان مقدار که از آن گوشت بخورند، به همان قدر ایمان به دلشان راه می‌یابد. چون این مراسم پایان پذیرد، نماینده و وکیل امیر بر سر هر یک از افراد دستمال سفیدی می‌بندد که بهای آن را می‌پردازند، سپس همگی دسته‌دسته به خانه‌های خود برمی‌گردند و فقط مردم روستای «بحزانی» می‌مانند، تا محل را از اشغال و کتافات برجای مانده پاک کنند.

د - غسل در زمزم: در دامنه کوهی که مرقد شیخ عُدی در آن است، چشمه‌آبی صاف هست که آن را «زمزم» می‌نامند. گودی این چشمه تقریباً یک متر و قطر آن دو متر است. نقل می‌کنند: هنگامی که شیخ عُدی به این مکان آمد و در آنجا آبی ندید، مریدان از او خواستند که برایشان معجزه بیاورد. او هم عصای خود را برداشت و به صخره‌ای زد و گفت: «زمزم» یا این‌که گفت: «آبی زمزم می‌خواهم»، یعنی آب زیادی می‌خواهم و چشمه‌ای جلویش ظاهر شد.

نقل می‌کنند که شیخ عُدی پس از پیدا شدن آب، مقداری از آب «بیت المقدس» و یا مقداری از آب «نهر اردن» را به آن افزود. برخی از مستشرقین و مسلمانان سعی کردند که آب زمزم را ببینند، اما موفق نشدند. به هر حال یزیدیان برای عید جماعیه آماده می‌شوند و به بالای کوه رفته و در آن آب مقدس غسل می‌کنند، تا حج آن‌ها کامل شود. اگر همراه شخص یزیدی، دوستی غیر یزیدی برود، یزیدی مزبور و مردم روستای او، همگی از رفتن حج محروم می‌شوند و نمی‌توانند در چاه زمزم غسل کنند و سعی می‌کنند که به هر وسیله‌ای میهمان خود را از مرقد شیخ عُدی بیرون کنند.



امیر طبایفه یزیدیه

عید جماعیه برای رهبران و رؤسای یزیدیه یک مناسبت بزرگ است، که در آن موضوعات جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. «باباشیخ» و «میر» و بزرگان دینی دیگر آزادانه با جمعیت تماس می‌گیرند. در حقیقت سالی یک بار آنان می‌توانند با پیروان خود ملاقات کنند، اما عامه مردم، علاوه بر این که اماکن مقدسه را زیارت می‌کنند و کودکان خود را در «چشمه سفید» غسل تعمید

می‌دهند، قرص‌هایی از تربت شیخ عُدی به آنان داده می‌شود. آنان در طول یک هفته به رقص و پایکوبی و آوازخوانی می‌پردازند.

۳- عید «چله تابستان»: این عید در بین یزیدیان نام‌های متعددی

دارد، برخی آن را عید شیخ عُدی و برخی آن را عید بزرگ می‌نامند. مدت آن پنج روز است. از روز هشتم ماه جولای شرقی آغاز و در روز بیست و یکم پایان می‌پذیرد. (مطابق سی و یکم ماه جولای غربی، تا سوم ماه آگوست غربی) و در این عید گروهی از کوچک‌ها و برخی از روحانیون یزیدی، به مقبره شیخ عُدی می‌روند و سه روز در آنجا روزه می‌گیرند. سپس به خانه‌های خود بازمی‌گردند و بقیه چهل روز را روزه می‌گیرند،

زیرا آنان معتقدند که شیخ عُدی چهل روز<sup>(۱۵)</sup> در تابستان و چهل روز در زمستان روزه می‌گرفت. این عید را فقط در «روستای لالش» جشن می‌گیرند و دو تا سه روز قبل از پایان چله دوباره به زیارت مرقد شیخ عُدی می‌روند و قربانی می‌کنند.

۴- عید «چله زمستان»: این عید، هر ساله در روز بیستم ماه ژانویه شرقی، (مطابق با دوم فوریه غربی) گرفته می‌شود. مراسم آن از جهت زیارت مرقد شیخ عُدی و روزه گرفتن، شبیه عید قبلی است.

۵- عید یزید: یزیدیان روزهای سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه قبل از روز جمعه، اول ماه دسامبر شرقی را که کوتاه‌ترین روز سال و سردترین روز است، روزه می‌گیرند. (برای اطلاع از علت سه روز روزه گرفتن آنان، به عقاید یزیدیه بخش روزه مراجعه فرمائید) روز جمعه را عید می‌دانند و آن را عید یزید می‌نامند و معتقدند که یزید در آن روز به دنیا آمد، به همین جهت جشن می‌گیرند و غذا می‌دهند. رقص و پایکوبی می‌کنند و به یک‌دیگر تبریک می‌گویند، نانی به نام «صاووک» یا کلوچه می‌پزند و با سخاوت به مردم می‌دهند و برای مردگان خود خیرات می‌دهند.

۶- عید بلنده: مدت این عید یازده روز است. از روز ۲۵ ماه دسامبر شرقی آغاز می‌شود و آن را عید بلنده یا عید میلاد<sup>(۱۶)</sup> می‌نامند. معتقدند که شیخ عُدی در چنین روزی به دنیا آمده است. در این روز، در خانه‌های

(۱۵) عدد چهل، قداست خاصی در بین آنان دارد. معتقدند که در آن حوادث بزرگی رخ داده است. از جمله توفان نوح چهل روز طول کشید، و مدت گم شدن بنی اسرائیل چهل سال بود. مدتی که حضرت موسی و ایلیا روزه گرفتند، چهل روز بوده و برحسب شریعت موسی، مجازات گناهکار چهل روز است و...

(۱۶) این عید شبیه یکی از اعیاد کهن ایرانیان، به نام «چهارشنبه‌سوری» است.

خود آتش روشن می‌کنند و از روی آن می‌پزند، سپس خرما و کشمش را سرخ کرده می‌خورند.



«میان‌خاتون»

«مادربزرگ تحسین‌بیک امیر طایفه زیدی»

#### ۷- عید عجوة: آن را عید

مردگان نیز می‌نامند. این عید در روز هفتم ماه ژانویه شرقی، (مطابق با بیستم ژانویه غربی) شروع می‌شود. در این عید نان بزرگی پخته و در خمیر آن خرمای خشک یا کشمش می‌ریزند و می‌پزند. آن را در پشت یکی از کودکان خود می‌بندند و پس از یکی دو روز، یکی از افراد خانواده را خواسته و به او تکلیف می‌کنند آن را بر اهل خانه تقسیم کند. خوشبخت کسی

است که در سهم خود کشمش یا خرما بیابد، معتقدند که او و خانواده‌اش در طول سال خوشبخت خواهد بود. آنان هم چنین کلوچه گرد دیگری به نام حضرت مریم عذراع) می‌پزند و آن را جهت برکت در داخل آذوقه و آرد خود قرار می‌دهند.

یزیدیان اعیاد دیگری دارند که از اصول عقاید آنان ریشه نگرفته است. آنان به حکم هم‌جواری با مسیحیان، برخی از اعیاد آنان را جشن می‌گیرند. به علت ریشه‌های اسلامی خود که بدان مرتبط بوده‌اند، برخی از اعیاد اسلامی را نیز به‌پا می‌دارند. به هر حال مشارکت آنان در این اعیاد



نشان دهنده اینست که آنان مردمی هستند که شادی و خوشی را دوست دارند. اعیاد دیگری که یزیدیان آن را جشن می گیرند عبارتند از:

۸- عید قربان: این عید یادبود حضرت ابراهیم خلیل است که پسرش اسماعیل را به عنوان قربانی به پیشگاه خداوند تقدیم و خداوند یک قوچ بزرگ را فدای او کرد. یزیدیان دو روز قبل از مسلمانان این عید را جشن می گیرند. شیخ طایفه آنان اسماعیل یک می گوید: «تصویر آن قوچ هم چنان در خزانه الرحمن، در محل مقبره شیخ عُدی نگهداری می شود». بر هر یزیدی واجب است که در این روز قربانی بدهد. در این عید جاویش در حالی که طبقی از نان نازک بر بالای سر دارد، به همراهی گروهی از یزیدیان از کوهستان شیخ عُدی بالا می روند و جاویش بر بالای صخره بلندی می ایستد و طبق نان را در هوا پرتاب می کند. هر کسی که قبل از دیگران تکه نانی به دست آورد و به سرعت دوان دوان خود را به چشمه شیخ عُدی، که از آن مکان، مسیر نیم ساعت راه فاصله دارد، برساند و قبل از دیگران نان را در آب چشمه بزند، به مرام او دست یافته و جایزه خواهد گرفت. این کار باید قبل از برپایی مراسم حج صورت گیرد، آنگاه آنان شب را به شادی و شادمانی می گذرانند، تا صبح فرا برسد و عید را با تیریک گفتن و مصافحه به پایان می رسانند.

۹- عید رمضان: دو روز قبل از مسلمانان عید می گیرند. علت عید گرفتن این بود که یکی از شاگردان شیخ عُدی به نام شیخ خال شمسان زندانی بود و دو روز مانده به عید، از زندان آزاد شد. شیخ عُدی بسیار خوشحال شد. چون شخص مذکور از یاران نزدیک او بود، به مریدان خود دستور داد آن روز را جشن بگیرند.

۱۰- عید محیا: که عید شب قدر است. یکی از اعیاد اسلامی و شب مبارکی است که در این شب، مسلمانان تا صبح بیدار می‌مانند و آن را شب احیا می‌نامند. یزیدیانی که در مجاورت مسلمانان زندگی می‌کنند، نیز این شب را احیا می‌گیرند. روحانیون و رهبران مذهبی آنان به مرقد شیخ عُدی می‌روند، نماز می‌خوانند، عبادت می‌کنند و قرآن می‌خوانند<sup>(۱۷)</sup>. رویه سوی قبله می‌آورند و از هنگام عصر تا طلوع آفتاب شب‌زنده‌داری می‌کنند، اما عامه یزیدیان نیز شب قدر را در معابد خود به شب‌زنده‌داری مشغول می‌شوند و نماز می‌خوانند. آنان معتقدند که در این شب فرشتگان به زمین می‌آیند و ارواح آشکار می‌کنند که در این سال چه کسانی می‌میرند و چه کسانی به دنیا می‌آیند. عید تا روز بعد ادامه می‌یابد. در آن نیز نمی‌خوابند و معتقدند که شب را باید به خاطر ملک‌الموت و روز را به خاطر فرشته خورشید احترام گذاشت. در این عید غذاهایی می‌پزند و آن را به یک‌دیگر هدیه می‌کنند.

۱۱- روز جمعه: تعطیلی هفتگی یزیدیان روز جمعه است. کارکردن در روز جمعه حرام است و می‌گویند: آنان قبلاً روز چهارشنبه را تعطیل می‌کردند و نمی‌دانند که به چه علت به روز جمعه منتقل شده‌اند. در هر شب جمعه، یکی از روحانیون آنان به بالای پشت‌بام خانه‌اش می‌رود و مردم را به زیارت مقام معینی فرا می‌خواند. در روز بعد که جمعه باشد، مردم به زیارت آن‌جا می‌روند و جشن می‌گیرند.

۱۲- عید خضر الیاس: این عید در روز پنجشنبه اول ماه فوریه شرقی

(۱۷) آیاتی را می‌خوانند که در آن‌ها نامی از شیطان برده نشده باشد.

است. برخی در آن یک روز روزه می‌گیرند و برخی قبل از فرارسیدن عید، سه روز روزه می‌گیرند. این عید، برگرفته از عید خضر (الیاس) مسیحیان است که آن را «ماریهنام» می‌نامند. ایام روزه‌گرفتن آنان «باعونه» نامیده می‌شود.

۱۳- عید قدیس سرجیوس: که عید ارمنیان ماورای قفقاز است.

### طواف‌های یزیدیان

یزیدیان طواف‌های متعدد دارند که به منزلهٔ اعیاد دینی است. از آن جمله طوافی است که در شب جمعه، قبل از عید سر سال انجام می‌دهند. مردم در روستای بعشیکا گرد هم می‌آیند و اطراف مرقد شیخ عُدی طواف می‌کنند. از اول شب تا طلوع آفتاب، بارقصی محلی به نام «دبکه» پایکوبی می‌کنند. هنگامی که خسته می‌شوند، به خانه‌های خود بازمی‌گردند. در روستای «دراویش»<sup>(۱۸)</sup> گرد هم می‌آیند، تا اطراف قبر حسن فردوس طواف کنند و همان مراسمی را که در بعشیکا انجام دادند، دوباره انجام دهند.

روز یکشنبه هفتهٔ بعد، اطراف مرقد سعید و مسعود طواف می‌کنند. در روز چهارشنبه، اطراف قبر «ملک مهران» طواف می‌کنند. شب جمعهٔ سوم در روستای بحزانی گرد می‌آیند و اطراف قبر «شیخ ابوبکر» طواف می‌کنند. روز یکشنبه بعد، اطراف قبر «ناصرالدین» و سایر مقبره‌های بعشیکا و بحزانی طواف می‌کنند. شب جمعهٔ چهارم، در روستای

۱۸ روستای «دراویش»، پیامون روستای بعشیکا و در شرق موصل قرار دارد.

باعدری، که مرکز امارت آنان است، برای طواف گردهم می آیند. در روز معینی، کوچک و بزرگ، از دور و نزدیک در بعشقاگردهم می آیند و این گردهمایی «طواف شیخ محمد» نامیده می شود. در این طواف آنان سه روز در روستای مذکور اقامت می کنند.

گردهمایی دیگر آنان «مرتبات الانبیاء» نام دارد که در بهار در ماه های مارس و آوریل در موصل صورت می گیرد. معمولاً در روز جمعه یا چهارشنبه، در ماه آوریل گرد می آیند، دف می زنند، سرنا می نوازند و معتقدند که شیخ عُدی چنان آدم عابد و زاهدی بود که وحوش و درندگان و خزندگان گرد او جمع می شدند. آنان در همه طواف های خود، شراب می نوشند. زنان و مردان و کودکان در نهایت شادی و شادمانی، خوش مزه ترین غذاها را می خورند. مهم ترین طواف آن ها، طواف شیخ عُدی است که بر هر یزیدی واجب است. همه یزیدیان اعم از پیر و جوان و زن و مرد و کودکان، روحانیون و حتی بیماران و ناتوانان، موظف به انجام آن هستند. در آن روز بهترین پیراهن های خود را به تن می کنند و هم چون موج گرد مقبره شیخ عُدی طواف می کنند. قبل از بازگشت به خانه ها، به روحانیون و متولیان این زیارتگاه ها پول می دهند. سپس با دل هایی شاد، از موفقیت در چنین روزی به خانه برمی گردند.



## فصل پنجم

### کتاب‌های مقدس یزیدیان

در فصول پیشین گفتیم که دین یزیدی، یک دین کهن است، که در بین ادیان منطقه حضور داشته و در زمان شیخ عُدی بن مسافر و بعد از او به منصه ظهور رسیده است. دیدگاه تعدادی از تاریخ‌نویسان را درباره شیخ عُدی و دین یزیدی آورديم، اما ندیدیم که کسی از آنان، برای یزیدیه کتاب مقدسی نام برده باشد. به نظر من با توجه به روش نگارش دو کتاب و افکار مطروحه آن، مؤلف آن از لحاظ تفکر مذهبی دینی و صوفیانه، نگرشی عمیق نداشته بلکه فرهنگی محدود و اندک داشته است. استنتاجی که از آن به دست می‌آید، اینست که این دو کتاب در دوره‌های متأخر نوشته شده و ممکن است در اواخر حکومت ممالیک و یا در دوره حکومت عثمانی‌ها نوشته شده باشد که دلالت بر نگرش مذهبی و عقلی سطحی و غیر عمیق می‌نماید. هم‌چنین اختلاف آشکاری بین روش

نگارش دو کتاب و افکار آن‌ها دیده می‌شود. علیرغم این که ما اصرار داریم که در صفحات بعد، دو کتاب مذکور را به صورت کامل بیاوریم و خصوصیات هر کدام از آن‌ها را جداگانه عرضه کنیم، اما شک و تردید دربارهٔ صحت آن‌ها ما را فرا گرفته است. چه این که برخی از محققین نوشتن این دو کتاب را به اشخاصی نسبت می‌دهند که از پیروان این مذهب نبوده و این کتاب‌ها را در زمانی نه چندان دور، که بیش از دو قرن نیست، نوشته‌اند. مستشرقان این سر و صداها را راه‌انداخته‌اند تا روحیهٔ تفرقه‌افکنی و نژادپرستی را برحسب نقشهٔ خود در بین ملل خاورمیانه بیفکنند<sup>(۱)</sup>. این باعث شد که مستشرقی به نام «بادگر»، اصولاً وجود دو کتاب مقدس یزیدیان را انکار نماید. او معتقد است که افراد این طایفه، خود این کتاب‌ها را نوشته‌اند تا به مسلمانان که صاحب قرآن هستند، نشان دهند که آن‌ها نیز صاحب کتاب هستند و یا این که یکی از راهبان به نام «شماس ارمیا»، که مدتها با یزیدیه معاشرت داشته و در بین آن‌ها زندگی می‌کرده، این دو کتاب را برای آن‌ها نوشته است.

ضمناً ما نظر «انستاس کرملی» را رد می‌کنیم که معتقد است؛ دو کتاب یزیدیان، عبارت از آیات تحریف شدهٔ قرآن است که دو کلمهٔ «شیطان» و «لعنت» را از آن حذف کرده‌اند او این مطلب را علیرغم این که دو کتاب مذکور را دیده است، اظهار می‌کند<sup>(۲)</sup>. این از دو حال خارج نیست، یا این

(۱) همان‌طور که در رابطه با بهائیان چنین کردند و کتاب مقدس آنان را انگلیسی‌ها نوشتند که آن را در نل آویو چاپ کردند - مؤلف.

(۲) کشیش «انستاس کرملی» متن کردهٔ این دو کتاب را همراه با ترجمهٔ فرانسوی آن در مجلهٔ Anthropos، جلد ششم، صفحهٔ ۱-۳۹ منتشر کرده است.

که او از محتویات قرآن مطلع نیست، که از دانشمندی مانند او بعید است و یا این که به کسانی پیوسته که سعی می‌کنند ابرهای وهم و بدگمانی را بر این گروه و طایفه بگسترانند. چه این که اختلاف بسیاری بین روش نگارش و افکار این دو کتاب و قرآن کریم وجود دارد. ما معتقدیم که کشیش انستاس کرملی، متوجه تشابه موجود از لحاظ ترکیب جملات و ادای معنی بین این دو کتاب و کتب مقدس یهودیان و مسیحیان، که به روشی سریانی نوشته شده گردیده و سعی کرده است که با مطرح کردن چنین مطلبی، دیده‌ها را از مشاهده چنین تشابهی منحرف سازد. زیرا یک نگاه سطحی به دو کتاب مقدس یزیدیان کافی است، تا وجود تشابه آن را با عهد قدیم «تورات» به راحتی دریابیم.

ما در این جا قصد نداریم که درباره این دو کتاب شک و تردید به خود راه دهیم، زیرا که هدف ما از آغاز چنین نبوده است، بلکه هدف ما معرفی دو کتاب مذکور و شرح برداشت‌های موجود درباره آنها بود و قضاوت در این باره را به عهده خواننده محترم می‌سپاریم.

یزیدیان متشرع از خانواده شیخ حسن، نسخه‌ای از قرآن کریم را نزد خود نگاه می‌دارند و هر از چندی به آن مراجعه می‌کنند. علاوه بر دو کتاب فوق‌الذکر، قرآن را نیز کتاب مقدس خود می‌دانند، اما برخی از کلمات قرآن، که احساسات آنان را جریحه‌دار می‌سازد، با شمع پوشانده‌اند و معتقدند که مسلمانان این کلمات را به قرآن افزوده‌اند. آنان کلمات «شیطان» و «لعنت» و واژه‌های نظیر آنها را که بر همین وزن ساخته شده‌اند، قبول ندارند. اگر نسخه‌ای از قرآن به دست آنان بیفتد، که این کلمات در آنها حذف نشده باشد، به سرعت آن را می‌سوزانند. این نشان



می دهد که ریشه عقاید یزیدیه اسلام بوده است، اما وجود آنان در مناطق دوردست و عقب مانده، که فرقه ها و ملل مختلفی داشته، باعث گمراهی برخی از آنان شده، تا آن جا که باعث گردیده دیگران آنان را مرتد و یا شیطان پرست بدانند.

مؤلفان کتاب: «ایز دیاتی»، که یزیدی هستند، در فصل چهارم کتاب خود، که به عنوان «کتب یزیدیان» است، پس از مطرح کردن نظریات دیگران در این باره، نظر خود را مطرح می کنند. ما به عنوان سخن پایانی درباره این دو کتاب خلاصه نظر آنان را می آوریم:

«یزیدیان می گویند: ما کتاب هایی داشته ایم، اما چیزی درباره آن ها و سرنوشت آن ها نمی دانیم. تنها چیزی که از پدران و نیاکان خود شنیده ایم، این بوده که آنان نام دو کتاب «جلوه» و «کتاب سیاه» را همیشه می بردند و می گفتند که این دو کتاب، به وسیله شیخ حسن و با علم و آگاهی شیخ عدی نوشته شده بود که اکنون گم شده و از آن چیزی باقی نمانده است. در حالی که دملوجی بر باقی ماندن آن ها تأکید می کند و E.S.Drower در کتاب خود: «ملک طاووس» می گوید که کتاب جلوه در سال ۱۱۶۱ م و کتاب «مصحف رش» در سال ۱۳۴۲ میلادی، وضع شده است. در حالی که محقق انگلیسی «بادگر» که در سال ۱۸۴۲ م، به بازدید از نسطوریان منطقه هکاری رفته بوده، تأکید می کند که یزیدیان کتبی ندارند.»

سپس مؤلفان مذکور می نویسند: از خود و از محققان می پرسیم، که این متون دینی به چه زبانی نوشته شده اند؟ چه این که عزوی از نویسندگان این متون انتقاد می کند که افرادی مسلط نبوده اند و این که کتاب جلوه به لهجه عامیانه عراقی نوشته شده است، دوباره مؤلفان از خود می پرسند:

اگر اصل کتاب به عربی نوشته شده، پس چرا زبان آن چنین ناقص است؟ و اگر اصل کتاب به زبان کردی بوده، چرا به لهجه کرمانجی شمال، که یزیدیان با آن سخن می‌گویند، نیست؟ چرا به زبان کردی ناقصی نوشته شده؟ و آیا عاقلانه است بگوئیم که چنین متنی را شیخ حسن نوشته است؟ آن‌هم چنین مرد متصوف و دانشمندی که بزرگترین تاریخ‌نویسان، مانند ابن طولون، مقریزی، ابن شاکر و ابن اثیر و غیره او را مدح و ثنا گفته‌اند. در پایان، مؤلفان معتقدند که یزیدیان دو کتاب به همین نام داشته‌اند، اما بعد از گم شدن و از بین رفتن کتب اصلی، در دوره‌های متأخر، کسانی دیگر به بازنویسی آن پرداخته‌اند.

### زبان کتب مقدس یزیدیان

بدون شک زبان یزیدیان، زبان کردی می‌باشد که هم‌چنان در بین آنان رایج و متداول است و آن‌چه که در بین مردم و خود یزیدیان شایع است این مطلب است که کتاب‌های مقدس آنان به زبان کردی و به خطی سری نوشته شده است که عامه مردم با آن آشنا نیستند. این خط تنها در بین گروهی از خواص یزیدیان، مخصوصاً روحانیون مسوول کتاب، متداول و رایج بوده است. ما چیزی دربارهٔ مخترع این خط سری نمی‌دانیم، ولی از مطالعهٔ این الفبا درمی‌یابیم که این الفبا از الفبای آرامی و الفبای زردشتی و پهلوی (که از ریشهٔ الفبای آرامی هستند) ریشه گرفته و در آن تغییراتی داده شده است.

بسیار شگفت‌آور و سوال‌برانگیز است، که ما حتی یک منبع عربی،

۱۸)	ض	۷	۱)	ا	۱
۱۹)	ط	۶	۲)	ب	۷
۲۰)	ظ	#	۳)	پ	۳
۲۱)	ع	۰			۱
۲۲)	غ	۴	۴)	ن	۲
۲۳)	ف	ک	۵)	ث	۶
۲۳) مکرر	ف	//	۶)	ج	۵
		?	۷)	چ	۵
۲۴)	ق	۲	۸)	ح	۵
۲۵)	ک	۶	۹)	خ	۵
۲۶)	گ	#	۱۰)	د	۳
۲۷)	ل	ل	۱۱)	ذ	۵
۲۸)	م	ل	۱۲)	ر	۱۱
۲۹)	ن	U	۱۳)	ز	۰
۳۰)	و	۶	۱۴)	ز	۶
۳۱)	ه	۵	۱۵)	س	۳
۳۲)	ی	۶	۱۶)	ش	۵
		۶	۱۷)	ص	+



فارسی، گُردی و حتی یزیدی را نمی‌یابیم که درباره این خط سرّی اشاره‌ای کرده باشد.

یکی از مستشرقین آلمانی موفق شد که دو کتاب «جلوه» و «مصحف رش» را که به این خط سرّی نوشته شده بود پیدا کند و رموز آن را کشف کرده و الفبای آن را استخراج نماید و معادل عربی و فارسی هریک از این حروف را مقابل آن‌ها بنویسد. ما هنگامی که می‌گوییم «الفبای عربی»، منظور ما همان الفبای قرآنی است که در میان ملل مسلمان که با قرآن سر و کار دارند، رایج و متداول است. هنگامی که می‌گوییم «الفبای فارسی»، منظور ما حروفی است که اعراب آن‌ها را نمی‌شناسند و آن‌ها را تلفظ نمی‌کنند. پارسیان به ناچار، برای آن حروف رسم الخطی شبیه به رسم الخط حروف عربی ابداع کرده‌اند. این حروف فارسی عبارتند از: پ، چ، ژ، گ، که در کنار حروف عربی در آن زبان کاربرد دارد. با توجه به این که زبان گُردی و زبان فارسی ریشه واحدی دارند، پس بسیار طبیعی است که زبان گُردی با «الفبای فارسی» نوشته شود.

به پیوست، الفبای سرّی یزیدیان، که کتب مقدّسه آن‌ها با آن نوشته شده است، را می‌آوریم و توجه شما را به این مسئله جلب می‌کنیم که دو حرف «ع» و «ل» متشابه هستند. دو حرف همزه و مد حذف شده و حرف «ف»<sup>(۳)</sup> همراه با سه نقطه که نه در زبان عربی و نه در زبان فارسی هست، آورده شده. این حرف، حرفی کاملاً گُردی است که شماره مخصوص به خود را می‌گیرد.

(۳) حرف «ف» معادل حرف "V" در الفبای انگلیسی است - مترجم.

### انتشار کتب مقدس یزیدیان

کتاب‌های یزیدیان سرّی بوده و غیر یزیدیان از وجود آن‌ها اطلاعی نداشته‌اند، زیرا یزیدیان به کسی اجازه نمی‌دادند که از وجود آن‌ها مطلع شوند. چون اکثریت طایفه یزیدیه بی‌سواد بودند، افراد خود این طایفه نیز از وجود آن‌ها اطلاعی نداشتند و سال‌های سال، راز سرّی بودن آن‌ها برملا نشد، تا آن‌که به تدریج مستشرقان به سرزمین‌های آنان آمدند و سعی کردند تا اقلیت‌ها را کشف کنند. با هدف انتشار روحیه تفرقه، نقش‌هایی را برای آنان در نظر گیرند. بر کسی پوشیده نیست که در هنگام سیطره تفکرات استعماری بر تفکرات عربی اسلامی، روحیه جدایی طلبی نقش مهمی را ایفا کرد. به همین جهت می‌بینیم که مستشرقان غربی با کمک دولت‌های خود، به مطالعه هر نقطه ضعف و هر دینی در منطقه پرداختند و توجهی به آزادی ملت‌ها نکردند.

دو کتاب مقدس یزیدیان در اواخر قرن نوزدهم، به وسیله مستشرقان کشف شد و به وسیله آنان به تعدادی از زبان‌های خارجی ترجمه و منتشر گردید. بر آن‌ها شرح‌های بسیار مهمی نوشتند و این کار خود را پیروزی بزرگی دانستند<sup>(۴)</sup>.

سید عبدالرزاق حسنی نقل می‌کند که «ع.م» فرزند: «آل»، که یکی از یزیدیان تحصیل کرده شیخان بود، به او گفته است که نسخه اصلی «مصحف رش» در کتابخانه پدرش بوده که یکی از اولاد خاندان «آل موسم موصلی» به آن دست یافت. این واقعه در دوره علی بیگ، پسر

(۴) کتاب: یزیدی‌ها و شیطان پرست‌ها - تألیف سید عبدالرزاق حسنی، ترجمه سید جعفر غضبان، ص ۵۲.

حسین بیک، رئیس طایفه اتفاق افتاد و کتابی به زبان ترکی به جای آن گذاردند. بعد از مدتی «ا.ل»، محتاج کتاب «مصحف رش» شد و چون به جای آن مراجعه کرد، دید چنین کتابی را به جای آن گذارده‌اند. پس از تحقیق دانست که کتاب مزبور تحت تصرف بعضی از مستشرقین قرار گرفته است. شاید در این داستان رگه‌هایی از حقیقت نهفته باشد، زیرا همان‌طور که گفتیم؛ مستشرقان به چنین چیزهایی، به‌ویژه کتب خطی دینی، بسیار علاقه‌مند بوده‌اند، تا بتوانند اسرار درست و نادرست ادیان را کشف کنند.

در پایان، مهم‌ترین چاپ‌های منتشره این دو کتاب را ذکر می‌کنیم که عبارتند از:

۱- ادوارد براون، اولین کسی بود که این دو کتاب را در سال ۱۸۹۵ م به انگلیسی ترجمه کرد.

۲- در سال ۱۹۰۹ میلادی، «عیسی یوسف» هر دو کتاب را به زبان عربی و انگلیسی ترجمه نموده و تحت عنوان Yazidi Texts، در مجله آمریکایی (AJSL)، جلد ۳۵، ص ۱۱۸، منتشر کرد.

۳- در سال ۱۹۱۱ میلادی، کشیش انستاس کرملی آن‌ها را در مجله اتریشی شماره ۶، ص ۱ تا ۳۹، منتشر کرد و چگونگی دستیابی خود را به آن‌ها شرح داد. در سال ۱۹۱۶ م مجله المقتطف در شماره ۴۹، ص ۳۲۱ تا ۳۳۱، ترجمه عربی آن را منتشر کرد.

۴- در سال ۱۹۱۲، مستشرق اتریشی Bittner، این دو کتاب را با متن اصلی عربی و گُردی آن، در مجله «یادداشت‌های اکادمی علوم دینی»، شماره ۴، ص ۵۵ و شماره ۵، ص ۱۲، همان سال منتشر کرد.

۵- در سال ۱۹۱۵ میلادی، همراه با ترجمه‌های فرانسوی آن‌ها در مجله «الشرق‌المسیحی»، شماره ۲، ص ۱۵۶ منتشر شد.

۶- «علی شرقی»، گزیده‌هایی از کتاب «جلوه» را در مجله فرقان، شماره ۱۱، ص ۸۲۲-۸۲۴، منتشر کرد.

۷- در سال ۱۹۲۹ میلادی، سید عبدالرزاق حسینی، متن کامل کتاب «جلوه» را در مجله العصور قاهره، ص ۷۱۷-۷۱۹ منتشر کرد. سپس در کتابی تحت عنوان «شیطان‌پرستان در عراق» که در سال ۱۹۳۱، در چاپخانه عرفان صیدا به چاپ رساند، این کتاب را مجدداً منتشر کرد.

۸- در سال ۱۹۳۰ میلادی، «فرلانی»، مستشرق فرانسوی آن را در صفحه ۷۱ تا ۹۱ کتاب خود منتشر کرد.

۹- در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ میلادی، نویسنده گُرد «کامران بدرخان» قسمت‌هایی از کتاب «مصحف رش» را به فرانسه ترجمه کرده و آن را در مجله خود به نام: «هاوار» شماره‌های ۱۴ و ۱۶ در دمشق منتشر کرد.

۱۰- در سال ۱۹۳۴ میلادی، دانشگاه امریکایی بیروت، کتاب «الیزیدیه قدیماً و حدیثاً» را که منسوب به اسماعیل بیک چول بود، چاپ کرد که در صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۶ آن، متن دو کتاب به زبان عربی آمده بود.

۱۱- در سال ۱۹۳۵، عباس عزاوی، این دو کتاب را در ضمن کتاب: «تاریخ الیزیدیه و اصل عقیدتهم»، ص ۱۸۳ تا ۱۹۲، به زبان عربی منتشر کرد.

۱۲- در سال ۱۹۴۶ م، «انیس فریحه»، این دو کتاب را در مجله «الجمعیه الشرقیه الامریکیه» شماره ۶۶، ص ۲۳ تا ۳۶، به زبان انگلیسی منتشر کرد.

۱۳- در سال ۱۹۴۹ م، سید صدیق دملوجی موصلی، کتاب بزرگی در



مورد یزیدیه نوشت و در آن متن کامل «کتاب جلوه» و قسمت‌هایی از کتاب «مصحف رش» را نقل کرد.

تعدادی دیگر نیز اقدام به انتشار این دو کتاب نمودند، اما آنچه که باید افزود، اینست که در نسخه‌های منتشر شده، اختلافات بسیاری از لحاظ محتوی و معنی و الفاظ و مضمون دیده می‌شود، اما به هر حال اساس همه آنها یکی است. باید گفت که اگر به این دو متن، نام کتاب اطلاق شده است، این بدان معنی نیست که این دو متن، کتاب‌های حجیمی هستند، بلکه با تمام شگفتی باید گفت که تعداد صفحات آنها کم است و آنچه را که ما، در پی می‌آوریم، متن کامل هر دو کتاب است.

## کتاب جلوه

این کتاب پنج فصل دارد. تعداد واژه‌های آن به پانصد واژه نمی‌رسد. دقیقاً ۴۹۰ واژه است و شامل نصایح ملک طاووس به پیروان دیانت یزیدیه است که در آن میزان قدرت و کارهای خود را برمی‌شمارد و آن‌چه را که برای طایفه یزیدیه انجام داده، ذکر می‌کند. این کتاب منسوب به شیخ عُدی بن مسافر<sup>(۱)</sup> است و معتقدند که او این کتاب را پیش از مرگ خود، به یار رازنگهدار خود «فخرالدین» سپرد.

در این کتاب سخنان غیر منظمی دربارهٔ قدمت خداوند، بقا و قدرت و وعد و وعید او، مطالبی دربارهٔ تناسخ ارواح آمده است. هم‌چنین در آن گفته شده که همهٔ کتاب‌های آسمانی موجود در بین ادیان مختلف، تحریف شده است. مطالبی از آن‌ها که با سخنان یزیدیه هم‌خوانی دارد، صحیح و مطالبی که هم‌خوانی ندارد، تحریف شده است. در آن بحثی دربارهٔ حیوانات خشکی، دریایی و پرندگان شده که چگونه حرکت نموده و

(۱) اسماعیل بغدادی، در کتاب: «ایضاح المکنون» نقل می‌کند که شیخ حسن بن عُدی، کتابی به نام: «الجلوة لأرباب الخلوة» نوشته که بدون شک غیر از کتاب فوق‌الذکر است.

---

تحت امر او زندگی می‌کنند و همه گنج‌های زمین برایش آشکار و واضح است و به هر که بخواهد روزی می‌دهد. ملک طاووس در این کتاب سفارش می‌کند که او را گرامی بدارند و احترام کنند، شریعت او را پاس داشته و به آن عمل کنند.

**Kitebî Jilva**

**dîbāčā**

**کتاب جلوه**

**پیشگفتار (۲)**

1- awî la pêš hamû xalq  
bvwā malik tāvūsa.

2- awa ka abtāvūsi bo am  
alama nārd tākū qawmî  
xāsî xoy jwê bikātawa-u-  
têyān bigayanê-u- la  
wahm-u- sargardānî

rizgāryān bikā.

3- bo pêk hênānî la am îša  
la pêšêdā ba qîsay rūbarū,

۱- آن که پیش از همه خلق شده،  
ملک طاووس است.

۲- اوست که «عبطاووس» را  
به این عالم آورد، تا قوم خاص  
خود را تمیز دهد و بیگاهاند و  
آنها را از سرگردانی و وهم  
رهایی بخشد.

۳- و اولین آن، به وسیله پیام  
شفاهی بود، سپس به واسطه این

(۲) آوانگاری و تصحیح دقیق متن کردی دو کتاب «جلوه» و «مصحف رش» توسط جناب آقای دکتر فاروق صفی زاده صورت گرفته است و جا دارد که از زحمات بی شائبه ایشان تشکر و قدردانی گردد - مترجم.

lapāš dā ba wāsītay am  
kīteba kanāwī jilwaya-v-  
xwēndinīdirvst niyabo  
kasê ka lammīllata da  
dara.

کتاب که نام آن جلوه است  
این کتابی است که خواندن آن  
برای بیگانگان مجاز نیست.

### bašī Yakamīn

1- miñbūm-u- êstaš ham-u-  
damēnim, tā āxir zorm ba  
sar hamū  
āfrīnandayêkawe haya.  
min išī awāna pêk dēnim.  
2- min hāzirim xērim bo  
awānay pēm birwā  
dakan-u- damê iš lēm  
dalwā.  
3- hič jēyak lamin boš  
niya, min šarīkim la hamū  
wāqiātêk ka qwānay ladīn  
ba darān pêy dallên šārr,  
čvñkī ba gwēray ārazūy  
awān niya.

### فصل اول

۱- من بودم و حالا هم هستم و تا  
پایان بر آفریدگان چیره هستم.  
مصلح و کارهای تمامی کسانی  
که در حوزه من هستند، با تدبیر  
من انجام می شود.  
۲- من حاضریم و به تمام کسانی  
که مرا در هنگام نیازمندی  
فرامی خوانند و به من اعتماد  
می کنند، سریعاً پاسخ می دهم.  
۳- هیچ جایی نیست که من در  
آن جا نباشم. من در تمام حوادثی  
که خارجیان (غیربزیدی ها) آن  
حوادث را شر می دانند، شرکت  
دارم. زیرا که اعمال مردم مطابق  
میل و مرام آن ها نیست.

4- bo hamū waytêk îş pêk  
 hêna rêk haya, awîş ba  
 pirsî mina. hamū asrêk bo  
 am ālamagawrayêk  
 danêndirê, aw gawrānaş  
 haryak la dawrî xoydā îş  
 pêk dênê.

5- ba tabiati xalq kirāw îznî  
 haq adam.

6- away ka barām barim  
 barim bikā ājiz dadê

7- X udākānî tir daxîlyān  
 nîya bo îşî min. har çî  
 ārazū bikam, tēm nāgan.

8- aw kitābāna ka ba dast  
 awānî tirawaya, hamū haq  
 nîya, Pêqambarān nayān  
 nūsîwa lāyandā āsî bun,  
 gorîyān. haryak law  
 kitebana awîtir nasx-v-  
 bātîl akā.

۴- هر زمان مدبری دارد و تدبیر  
 آن زمان‌ها هم با مشورت من  
 است. هر تسلی تغییر می‌کند،  
 حتی رئیس این عالم. حتی سایر  
 رؤسا که هر یک دوره و نوبت  
 مخصوص به خود را دارد و  
 وظیفه خود را انجام می‌دهد.

۵- به طبیعت مخلوق براساس  
 اخلاق آن اجازه می‌دهم.

۶- کسی که در برابر من مقاومت  
 کند، پشیمان و عاجز گردد.

۷- هیچ‌یک از خدایان دخالتی  
 در کار من ندارند و نمی‌توانند مرا  
 از هدفم بازدارند. حال این هدف  
 هر چه می‌خواهد باشد.

۸- کتاب‌های موجود در دست  
 خارجیان حقیقی نیست و آن را  
 پیامبران برای ما نوشته‌اند ولیکن  
 عصیان و ستم کردند و آن را  
 تحریف نمودند، که هر یک از  
 آن‌ها دیگری را باطل شمرده و  
 نسخ می‌کند.

- 9- dirūst-v-nādrvst dīyāra, amāna tāqī kirāwatawa. این‌ها همگی تجربه شده است.
- 10- har dam bo awānay ka qisa la wāday min dakan bafīkr, xommuxālifati ۱۰- عهد و میثاق خود را به کسانی که بر اساس پیمان من سخن گویند، می‌بخشم. با رأی مدبران مخالفت می‌کنم. مدبران زیرکی که برای چند روزی آنان را فرستاده‌ام، چون هنگام آن فرارسد، اموری را ذکر و کارهایی را حرام می‌کنم.
- 11- bawāndaŕe nišan dadam-v- tēy dagayanim ۱۱- آن‌هایی را که پیرو تعلیمات من هستند، ارشاد کرده، تعلیم می‌دهم. چون با من موافقت کنند، لذت و شادمانی یابند.
- ka lĵy awān d-kawn ka fēryānim kirdūwa. dilxoš dabīn la rek kawtin la gall min.

**bašī dvwam**

- 1- čākayīnsān adam wakū xom.
- 2- zarīm haya ba sar

**فصل دوم**

- ۱- خوبی و نیکی انسان را هم چون خودم جبران می‌کنم.
- ۲- بر هر آن‌چه که هست، چه در

- awānay la zamīn-v- la sar  
zamin-v- žêr zamīn. زمین، چه بر روی زمین و چه زیر  
زمین تسلط دارم.
- 3- nāmawê āfarīda la  
āfarīday tir bikawin. ۳- آمیزش (اختلاط نژادی)  
آفریده با آفریده را نمی‌پذیرم.
- 4- wa xêryān mang nākam  
ba wvjvdi awānay la hīnī  
minin-v-ba qisay min  
dakan. ۴- خیر کسانی را که از خواص  
من و تحت فرمان من هستند، از  
آنها منع نمی‌کنم.
- 5- iš bawāna adam la  
tāqim kirdūnawa-v- ba  
ārazūy min dar čūn. ۵- کار خود را به کسانی می‌سپارم که  
آنها را امتحان کرده‌ام و آنها مطابق  
مرام من عمل می‌کنند.
- 6- bo awānay kawā  
birwām pê dakan-v-  
pirsyārī min dakan, ba  
čašnek dar dakewum. ۶- من به بعضی از انواع و اشکال  
درآمده و بر آنها که مرا باور  
دارند و تحت تسلط من  
می‌باشند، ظاهر می‌گردم.
- 7- ba gwêray zamān xalq  
aranjenim, kas nātwanê  
nahêllê. ۷- در درازای زمان خلق را  
می‌رنجانم، هیچ‌کس مانع من  
تخواهد شد.
- 8- kasīš daxlī nīya  
basarmawa. ۸- کسی حق ندارد در کار من  
دخالیت کند.
- 9- ranj-v-nāxošī dênim ba  
sar awānay ka riqa barī la  
gall min dakan. ۹- رنج و ناخوشی را برای  
کسانی که بر من کینه می‌ورزند،  
می‌فرستم.



10- a way kawā sar ba  
mina, wakū Însānakānī tir  
nāmîtê.

11- haz nākam kasêk law  
zamānay zortir ka min  
dāmnāwa, lam dinyāya  
bimênê.

12- aqar ārazū bikam, yak  
la sar yak, dū sê jār  
daynêrim boam ālama-v-  
ālamêkî tir ba tanāsuxiarwāh.

۱۰- کسی که پیرو دین من باشد،  
مانند سایر افراد بنی آدم  
نمی‌میرد.

۱۱- به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهم  
بیش از آن اندازه و وقتی که من  
معین کرده‌ام، در این عالم سفلی  
بماند.

۱۲- اگر بخواهم او را دوباره و  
سه‌باره به دنیا می‌آورم، یا به عالم  
دیگر از راه تناسخ ارواح  
برمی‌گردانم.

### bašî sêyam

1- bê ktêb rê nišān adam.  
awānay ka xošawîstî  
minin-v- sar ba minin la  
qaybawa rahbarîyān  
dakam. away ka fêrtān  
dakam ranjî tēdā niya.

2- ba gwêray rawiŝî waqt,

### فصل سوم

۱- من بدون کتاب مردم را ارشاد  
می‌کنم و از عالم غیب، دوستان و  
خواص خود را هدایت می‌نمایم.  
تمام تعالیم من بدون مشقت  
است.

۲- بر پایه روش و اخلاق حال و

ziyān bawāna dagayēnim  
kala ālamīkī tir dān-v- la  
dīnī min lā dadan.

3- am banī ādamāna rawīšī  
šarī-at nāzānin, boya kvllī  
larē dačina darē.

4- roh la barī sanzamīn,-v-  
kotirī āsmān-v- māsi nāw  
bahr hamū ba dastī  
mina-v- lasor firmānī mina  
ba hamū.

5- ganjīnay žēr zamīn  
dazānim, yak la pāš yak  
aydam baxalq.

6- muqjīza-u- ājibātī xom  
nīšan dadam bawanay  
kawā dawa dakan.

7- aw bēgānāna kawā riqa  
barī dakan-v- ba qisay  
min-v- awānay kawā sar ba  
minin nākan, tūšī zarar  
dabin, čunkī nāzānin  
kwērawarī-v- dawllamandī

زمان، کسانی را که با تعالیم من  
مخالفت کنند، و از دین من  
بیروند، قصاص می‌کنم.

۳- بنی آدم روش شریعت را  
نمی‌دانند، به همین خاطر است که  
از راه راست منحرف می‌شوند.

۴- موجودات خشکی و کبوتر  
آسمان و ماهیان دریا، تمام آن‌ها  
به دست من و تحت فرمان من  
هستند.

۵- گنج‌های زیرزمین همه نزد  
من است و آن‌ها را یکی یکی  
به مخلوقات می‌بخشم.

۶- معجزات و عجایب خود را  
برای کسانی که طالب باشند و از  
من بخواهند، نشان می‌دهم.

۷- بیگانگان با من مخالف بوده  
و با من ضدیت دارند و  
به معجزات من اهمیت نمی‌دهند  
و به حرف پیروان من گوش  
نمی‌کنند، دچار ضرر و زیان  
می‌گردند، چرا که نمی‌دانند

badast mina. daydam ba  
čāktrīnī banī ādam

8- la pešawa rēk xistinī  
ālamān-v- wargērrānī  
ayyāmakān-v- dānarī  
hamū īš pēkhēnaryān la  
minawaya.

### bašī čāram

- 1- haqī xom ba kas la  
xudāyān nādam.
- 2- cūwār Qvnsvr-v- čuwār  
waqt-v- čuwār ruknim  
baxšī bo īš pēk hēnāni  
xallq.
- 3- kitēbī bēganākān čāka  
agar la āyīnī min bikā, avī  
lo la āyīnī min nākā  
gorīwyāna.
- 4- dužminim sē šita-v-  
riqim la sē šita.
- 5- awānay kawā nihēni

ثروت و عظمت به دست من  
است و آن را به بهترین و  
شایسته ترین اشخاص می بخشم.  
۸- تدبیر جهانها و انقلاب  
نسلها و قرنها و تغییر و تبدیل  
اداره کنندگان از طرف من است و  
از قدیم به عهده من بوده است.

### فصل چهارم

- ۱- حقوق خود را به هیچ یک از  
خدایان نمی دهم.
- ۲- چهار عنصر، چهار زمان و  
چهار رکن را برای احتیاجات و  
ضروریات مخلوق آفریده ام.
- ۳- کتابهای بیگانگان شایسته  
است اگر مطابق آیین من باشد.  
هر کدام که مخالف آیین من  
است، آن را تغییر داده اند.
- ۴- سه چیز دشمن من است و از  
سه اسم متفرم.
- ۵- کسانی که اسرار مرا حفظ

min nāllen, xêryān pê dagā.

6- awānay kawā ranj bo min adan, har yakê lawān ba ālamêk čākí adamawa.

7- bo riqa barí la gall bēgānakān damavê awānay ka wā sar ba minin pêkawa biyān bastim.

8- ay awānay ka rāst bêžī min la kēvê dakirin, law qisāna lādan ka la minawa niya, nāvī min-v- sīfati min mahenin tā gunāhbār nabin. êwa nāzānin av la rê čvna darana čī nākan.

می‌کنند، خیر من به آن‌ها می‌رسد.

۶- آن‌هایی که به سبب من مصیبت‌هایی را متحمل می‌گردند، به درستی که در عوالم دیگر به آن‌ها کمک کنم.

۷- می‌خواهم که همه فرزندان و پیروان من، در برابر ضدیت بیگانگان با آن‌ها، به یک ریسمان چنگ اندازند.

۸- ای کسانی که پیرو سفارش‌های من هستید، تمامی سخنان و تعالیمی را که از طرف من نیست، نپذیرید. نام و صفات مرا نبرید، تا دچار گناه نشوید، زیرا نمی‌دانید که بیگانگان چه خواهند کرد.

### bašī Panjam

1-zāt-v- sutatim māqūll bikirrin, čvnikí awānay la Fiktān čotawa, la āyīnī

### فصل پنجم

۱- شخص من و صورت من را گرامی بدارید. چون که چیزهایی را که از یادتان رفته، به یادتان

می آورد. min ba yādtān dēnē.  
 ۲- شرایع مرا نگاه دارید و qisay ba  
 به خادم نام گوش فرادهید و xidmatkārakānim bikan.  
 به علوم غیبی که از سوی من gwê bigrin law îlma qayba  
 به شما می گویند گوش بسپارید. (۳) jilwā dallên.-kitêbî  
 birayawa-

«پایان کتاب جلوه»

(۳) روایت زغبی (ص: ۵۰) مطالب زیر را اضافه دارد: «و در برابر بیگانگانی نظیر یهود و نصاری و مسلمانان و غیره از آن صحبت نکنید، آن ها نمی دانند تعالیم من چیست و از کتاب های خود چیزی به آن ها ندهید، میادا آن ها را تغییر دهند و شما متوجه نباشید. بیشتر مطالب را از روی غیب حفظ کنید، تا بر شما تغییر نیابد.»

## مصحف رش

واژه «رش» در زبان کردی به معنای سیاه و مصحف رش به معنی کتاب سیاه یا «نوشتار سیاه» است. این کتاب اندکی از کتاب جلوه بزرگتر است. تعداد واژه‌های آن کمتر از ۷۵۰ واژه و بدون فصل‌بندی می‌باشد. مضمون آن با مضمون کتاب جلوه اختلاف دارد.

در این کتاب، سخن از خلق آسمان‌ها و زمین و آنچه در اوست (مانند دریاها و کوه‌ها و درختان) رفته است. از آفرینش فرشتگان و اعمال آنان، عرش، آفرینش آدم و حوا، کیفیت بیرون کردن آن‌ها از بهشت، چگونگی فرستادن شیخ عُدی بن مسافر از سرزمین شام به روستای لالش، در شمال عراق، نزول ملک طاووس به زمین و نصب پادشاهان یزیدیه، مقاومت یهود و نصاری و مسلمانان و ایرانیان در برابر او و این‌که آنان مخالف اویند، سخن می‌گوید.

در آن آمده است که طوایف بشری همه از نسل آدم و حوا هستند، اما نسل یزیدیه و از آن جمله پدران اولیه یزیدیه، یعنی شیت و نوح و انوش، همه فقط از نسل آدم هستند. (نگاه کنید به مبحث ولادت دو قلوهای پسر و

دختر، که از صلب آدم به تنهایی متولد شدند) و این که پس از توفان نوح، توفانی بر یزیدیه وزید که از آن هفت هزار سال می‌گذرد. این که در هر هزارسال خدایی از آسمان نازل می‌شود، که شرایع و سنن آنان را پی‌ریزی می‌نماید.

هم چنین در این کتاب، جایگاه خدایان و اعمال آن‌ها آمده است، که اولین آن‌ها خدای بزرگ است که هرچه بخواهد می‌کند. بر تمامی خدایان سیطره و کنترل دارد. بعد از او رئیس خدایان می‌آید، که همان ملک طاووس است. پس از او خدایان دیگر، یکی پس از دیگری می‌آیند، تا این که به یزید می‌رسند، که او نیز یکی از خدایان هفت‌گانه است، که از دیدگاه آنان قانون‌گذار اعظم است و هموست که به زمین نازل می‌گردد.

این کتاب هم چنین متضمن شرایع آنان و ذکر اشیای حلال و حرام آنان در ازدواج، روزه، نماز، حج، زکات، زیارت و آداب دفن مردگان می‌باشد. هم چنین در این کتاب شرح چگونگی طواف دادن سنجق‌ها در شهرها و روستاها، برای جمع‌آوری هدایا و صدقات و نذورات و چگونگی زیارت قبر شیخ عُدی و کارهایی را که باید در عید «سرسال» انجام دهند؛ چیدن گل‌های سرخ، ذبح حیوانات و غذا دادن به فقرا و زیارت قبور آمده است.<sup>(۱)</sup>

اعتقاد بر اینست که مصحف رش، دویست سال پس از درگذشت شیخ عُدی نوشته شده است. در این جا متن کامل آن را می‌آوریم:

(۱) ویژگی نسخه اتریشی، داشتن متن اصلی کردی آن است، اما نسخه امریکایی دارای برخی اضافات بوده و در برخی عبارات، تقویم و تأخیر روا داشته و دارای پیوستی است که در دو کتاب مذکور دیده نمی‌شود. این پیوست شامل شرایع، احوالات و کرامات اولیای یزیدیه و ذکر جایگاه امرا و شیوخ آنان و سرودهایی با وزن‌ها و عبارات مختلف در مدح شیخ عُدی و سرودهای دیگری که در نماز می‌خوانند، می‌باشد.

**mushafāraš**

l-awall jār xudā la sari  
 xošawīstī xoy gawharêkî  
 sipî xallq

kird-u-kotirêkîxallqkird,  
 nāwî nā: 'anfar'-v-  
 gawharêkî naya sar piştî-v-  
 čil hazar sāl lasarî dānīšt.

2- awall rožê ka xallqî kird  
 rožî yakšanba bû. malakê  
 xallqkird, nāwînā gzrāî. kî  
 aviš malik tawūsa ka  
 gavray hamūyāna.

3- rožî dūšamba malak  
 dardāîlî xalq kird ka šêx  
 hasana.

4- rožî sê šamba êsrāfāîlî  
 xallqkird ka šêx šamsa.

5- rožî cvwār šamba malak  
 mîkāîlî xallq kird ka šêx  
 abūbakra.

**مصحف رش**

۱- خداوند در ابتدای امر،  
 به خاطر عشق و علاقه‌اش،  
 مروارید سفیدی خلق کرد با  
 کبوتری که نام او را انفرنهاد. و  
 مروارید را بر پشت آن قرار داد و  
 چهل هزار سال بر آن نشست.

۲- اولین روز آفرینش، روز  
 یکشنبه بود. در این روز فرشته‌ای  
 آفرید و نام او را عزرائیل نهاد که  
 همان ملک طاووس و رئیس همه  
 است.

۳- روز دوشنبه، ملک دردائیل را  
 خلق کرد، که شیخ حسن است.

۴- روز سه‌شنبه، ملک  
 اسرافائیل را که شیخ شمس‌الدین  
 است، خلق کرد.

۵- روز چهارشنبه ملک میکائیل  
 را، که شیخ ابوبکر است،  
 خلق کرد.



- 6- rožî panj šamba malak jibrāilī xallq kird ka sājadîna. ۶- روز پنجشنبه، ملک جبرائیل را که سجادین است، خلق کرد.
- 7- rožî jumia malak šimnā îlī xallq kird ka nasiraddina. ۷- روز جمعه ملک شمنائیل را، که ناصرالدین است خلق کرد.
- 8- rožî šamba malak nūrāilī xallq kird ka faxraddîna. ۸- روز شنبه ملک نورائیل را که فخرالدین است، خلق کرد.
- 9- malak tāwūs, avî kird ba gawray awān. ۹- بزرگ تمام آنها را ملک طاووس قرار داد.
- 10- la pāšdā sūrati hawt asmān-v- arz-v- hatāw-v- māngî xallqkird. ۱۰- پس از آن صورت‌های هفت‌گانه آسمان‌ها، زمین، خورشید و ماه را آفرید.
- 11- faxraddîn însān-u- haywān roh la bar-u- tayr-v- wohūšî xallqkird-u- la gîrfān xarqa dāy nān. la gallmalāika la gawharî sipî hāta darê. nagrayêki azîmî la sar gawharêki kêšā čavî ۱۱- فخرالدین، انسان و حیوان و موجودات و پرندگان و درندگان را آفرید. آنها را در جیب‌های خرقه قرار داد و با ملائکه از مروارید سفید بیرون آمد، بر آن مروارید فریادی بلند کشید. چشم او چهارپاره و از شکم آن

buwa bo ba čwār. آب جاری شد و دریا گردید.  
 latawa-v-āwla sikî hāta. دنیا گرد بود و شکافی نداشت.  
 darê. bûba bohr-v- dinyā  
 xir-v-bê kinbū.

۱۲- خداوند جبرائیل را  
 به صورت پسرنده‌ای آفرید و  
 فرستاد. چهار زوایای زمین را  
 به دست او داد. سپس کشتی را  
 خلق کرد و سی هزار سال در آن  
 فرود آمد. بعد از آن آمد و در کوه  
 لالش اقامت گزید. سپس بر دنیا  
 نهیبی زد و دریا خشک شد و  
 زمین به وجود آمد. آغاز  
 به لرزیدن کرد. در آن هنگام  
 به جبرائیل امر کرد که دو قطعه از  
 آن مروارید سفید بیاورد و یکی  
 را در زیر زمین و دیگری را در  
 دروازه آسمان قرار داد، آن‌گاه هر  
 دو آرام شدند. سپس خورشید و  
 ماه را از قطعه‌های آن گوهر  
 آفرید و ستارگان را در آسمان  
 آویخت.

12- jibrāîlî ba sūratî tayr  
 xallq kird-v- nārdî-v- čuvār  
 goşay dāya dāstî. la pāşda  
 kaştîyakî xallq kird-u- la āw  
 da sî hazār sāll dānîşt. la  
 pāştir hāt.u- sākin lālišbū.  
 qîžandî ladinyādā. bahr  
 bastî dinyā bû ba  
 arz-u-dastî kirdba larzîn.  
 farmvî jibrāîl bû ārām  
 dūpārča law gawharāy  
 hēnā-v- yakêki la žêr arz-v-  
 yakêki la dirgāy āsmān  
 dānā. la pāştir la wāndā.  
 māng-u- rož-u- astêra-v- la  
 rîza gawhara sipîyaka  
 dirusti kird bo juwānî-v- la  
 āsmāndā halî wāsî.

13- diraxtî bār dār-u-  
gîyā-v- šaxî bo juwāni arz  
xallq kird. aršî la sar farš  
xallqkird.

۱۳- برای زیبایی زمین، درختان  
میوه و گیاهان را بر روی کوه‌ها و  
زمین آفرید. عرش را بر فرش  
خلق کرد.

14- xuday gawra ba  
malāîkay gut: min ādam-u-  
hawā xallqda kam-u-  
dayānka m ba bašar la sar  
ādam šahrîbnîsa far dabê.  
la vêš milatî la sar arz  
paydā dabê. la pāštir  
milati gzarîl yagnî malak  
tāwūs a yazîdiyaya paydā  
dabê.

۱۴- آن‌گاه پروردگار بزرگ  
به فرشتگان گفت: من آدم و حوا  
را می‌آفرینم و آن‌ها را بشر  
می‌سازم و از سر آدم «شهر بن  
سفر» به وجود می‌آید. از او ملتی  
بر روی زمین پدید آید که ملت  
عزرائیل نامیده شود، یعنی ملت  
ملک طاووس، که همین ملت  
یزیدیه است.

15- la pāšdā šêx ādî la arz  
nārdbo lālîš.

۱۵- سپس شیخ عادی را از  
زمین به لالش فرستاد.

16- la pāštir xudā hāta  
xwārê bo sar kêwaraš-u-  
qîžandî, sî hazār firîstay  
xallqkird-v- kirdînî ba qull.  
čil sâll gbādatyān kird, la

۱۶- سپس پروردگار بر کوه سیاه  
فرود آمد و فریادی کشید.  
سی هزار فرشته آفرید و آن‌ها را  
بر سه گروه کرد. آن‌ها اول کار  
چهل هزار سال عبادت کردند،

pōšda dayna dast malak  
tāwūs-u- la galyān čūwa  
āsmān.

17- la pāšdā xudā hatā  
xuwārê. bosar arzî duds.  
formūy ba jibrâil xolî la har  
č vwār gošay dinyā hênā.  
xoll-v- hawā-v- āgir-v- āwî  
xallq kird-v- la tuwānāyî  
xoy kirdî baroh. farmūy ba  
jibrâil bibata firdaws-v- la  
barî hamū dārê bixwā, har  
ganim naxwā.

18- la pāš sad sāl malak  
tāwūs ba xudāy kut: čon  
ādam-v- naslî zor dabê.  
xudā kutî: amr-v- tadbîr  
amaya aw adma dast to.  
hât ba ādamîkut: to  
ganimit xuwārd kutîna,  
čunka xodā nayhêšt. kutî:  
bixo bo to čāktir. lapās

پس آن‌ها را به ملک طاووس  
سپرد و او هم آن‌ها را  
به آسمان برد.

۱۷- سپس پروردگار به سرزمین  
قدس فرود آمد و به جبرئیل  
دستور داد که از چهارگوشه زمین  
خاک بیاورد. سپس خاک و هوا و  
آتش و آب را آفرید و با نیروی  
خود آن‌ها را مبدل به روح کرد.  
به جبرئیل دستور داد که آن روح  
را به بهشت درآورد تا از همه  
درختان میوه بخورد، بجز گندم.

۱۸- پس از صدسال،  
ملک طاووس به خدا گفت:  
چگونه نسل آدم زیاد و افزون  
شود؟ خدا به او گفت: امر و تدبیر  
را به دست تو سپردم. به این  
جهت ملک طاووس به نزد آدم  
آمد و به او گفت: آیا گندم  
خورده‌ای؟ آدم گفت: نه، زیرا  
خداوند مرا از خوردن آن نهی

xuwārdin siki fūdirā. کرده‌است. ملک طاووس به او  
malak tāwūs la janat kirde گفت: گندم بخور، برایت بهتر  
darê-v- bajêyhêšt-u- sar است. آدم خورد و شکمش باد  
kawt bo āsmān. کرد. ملک طاووس او را از بهشت  
بیرون راند و به حال خود گذاشت  
و به آسمان برگشت.

19- la bar siki tangî pê hall ۱۹- آدم از نفخ شکم به ستوه  
čînira, čunka qingî nabū. آمد، زیرا مخرجی نداشت.  
xudā kotirêkî bo nārd-u-ba خداوند کبوتری را فرستاد تا با  
dandūk kunî bo kird. منقار خود مخرجی برای آدم  
ārāmikird. درست کرده، آدم راحت شد.

20- jibrāil sadsāll lo ۲۰- جبرئیل یک صد سال از آدم  
gumbū. sad sāll غایب شد. آدم گریست و  
qambārbū. یک صد سال اندوهگین شد.

21- xudā farmūy ba jibrāil ۲۱- خداوند به جبرئیل فرمود که  
hat-v- hawāy xallqkird la حوا را از زیر بغل چپ آدم خلق  
bin bāqall čapî ādam. نماید.<sup>(۲)</sup>

(۲) نسخه آمریکا اضافاتی دارد: «سپس آدم و حوا در امر تناسل جنس بشر با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک می‌گفت: نسل بشر از من است، زیرا می‌دیدند که حیوان نر و ماده در تولیدمثل شرکت دارند و بعد از بحث زیاد اتفاق کردند که هر یک شهوت خود را در کوزه‌ای بریزد و در کوزه را ببندند. این کار را کردند و کوزه‌ها را مهر نمودند. نه ماه صبر کردند و بعد کوزه‌ها را باز نمودند. در کوزه آدم یک جفت پسر و دختر بود، ولی در کوزه حوا کرم‌های گندیده و بدبو بود. نسل یزیدیه از آن دختر و پسری است که

- 22- la pāšdā malak tāwūs س۲۲- سپس ملک طاووس  
 hāta sar arz la bar tāy fay به خاطر طایفه و مخلوق ما فرود  
 maxlūqī êma. jīga la آمد. برای ما پادشاهانی غیر از  
 pādšāhā nī ōšūrī čand پادشاهان آشوری معین کرد که  
 pādīšāy tirmān bū. našrūh آنها عبارتند از: تشروخ که همان  
 kānsiraddīna-v- kāmūš ka ناصرالدین است، کاموش که  
 faxraddīna-u- artīmuš ka همان فخرالدین است،  
 šamssaddīna-u- la pāš awa ارطیموش که همان شمس‌الدین  
 dūpādīšāhmān bū; šāpūr است. بعد از آنها دو پادشاه  
 awwall-u- duwam. به نام شاپور اول و دوم داشته‌ایم  
 hukmyān sad-v- panjā sāl که پادشاهی آنها یک صد و  
 dawāmīkird. la nasl awān پنجاه سال طول کشید و امرای ما  
 gawrakānmān rāwastāw از آن تاریخ تا کنون از نسل آنان  
 būn tā êsta. هستند.
- 23- riqmān la ōuwār س۲۳- و با چهار پادشاه دشمن هستیم.  
 pādīšāha.



آدم داشت. خداوند برای آدم دو پستان خلق کرد تا بچه‌های خود را شیر دهد. به این جهت است که مردها پستان دارند.

پس از این وقایع، آدم به‌حوال نزدیک شد و دو فرزند پیدا کردند؛ یک پسر و یک دختر. یهود و نصاری و مسلمانان و سایر ملل از این دو به وجود آمدند، اما شیث و نوح و انوش که مردمان خوبی بودند، آنها پدران اولیه ما هستند. آنها فقط از آدم به‌وجود آمده‌اند. بعد از آن بین مرد و زنش خصومت به‌وجود آمد. مرد می‌گفت: این زن زن منست و زن می‌گفت: این مرد شوهر من نیست و مرد دیگری را شوهر خود می‌دانست. در این بین زن و مرد جوانی از ما و از امت ما بین آنها داوری کردند و دستور دادند در هر عروسی باید طبل و شیپور و نی در کار باشد، تا شهادت بر ازدواج دهند و به مردم اعلام کنند که فلان مرد و فلان زن با هم ازدواج کرده‌اند.

24- kāhūmān harām ۲۴- کاهو بر ما حرام شده است  
 kirduwa, čunka lanāwi زیرا که همانند نام پیامبر  
 xasîyay pêqambar dakā-v- (خاصیه) است. هم چنین خوردن  
 lvbîyâš-v- rangî šin. māsîš لوبیا و رنگ آبی بر ما حرام شده  
 nāxurê. čunka mirî pêqam و به احترام یونان پیامبر ماهی  
 barêkmāna. šêx-v- šāgirdî نمی خوریم. خوردن آهو بر ما  
 hîç goštî kalla šêr nāxon la حرام است زیرا که مرغ یکی از  
 bar êhtirāmî malak پیامبران ما بود. شیخ و شاگردان  
 tāwus-v- tāwūs ya kēka law او به احترام ملک طاووس نباید  
 hawt xudāya nāw گوشت خروس بخورند و  
 brāwānya, čvka sūrati ملک طاووس یکی از خدایان  
 wakū kalla šêra-v- šêx-v- هفت گانه ماست که مجسمه و  
 šāgirdî kûlaka تمثال او به صورت خروس است.  
 nāxon. bapêyānawe mîz شیخ و شاگردان او نباید کدو  
 kirdin-v- ba dāništînawa بخورند. ایستاده ادرار کردن و  
 dar pê la pê kirdin harāma. نشسته شلوار پوشیدن بر ما حرام  
 la adabxāna dast ba āw است. هم چنین نباید در جای  
 gayāndin-v- la hamāmdā سرپوشیده (مسترخ) تخلیه کنیم  
 xošistin harāma. dirūst و حمام رفتن هم بر ما حرام  
 nîya kalîmay šaytān billên است. جایز نیست واژه شیطان را  
 čunkî nāvî xudamen. ham بر زبان آوریم زیرا که نام خدای  
 dirūst nîya qisa ba lafzê ماست. جایز نیست هر اسمی را

bikayn ka la nāvī aw  
 bikā-v- wakū qay tān-v-  
 šat-v- šarr- dirūst nīya lafzī  
 malgūn billên. ham dirūst  
 nīya qīsa ba lafzê bikayn  
 kalaw bikā-v- wakū  
 laona-v- nagl.

25- lapêš hātīnī îsā bo am  
 ālama dīyānatêkî êma  
 pêyān dakawt bit parastî.  
 yahūd-u- nisārā-v- îslām  
 ziddiyāt la gall dīyānat  
 ême kird, gaja mîš wahā.

26- āhāb la pādīšāhāni  
 êma bû amr ba har  
 yakêkmān kird nāwêkî  
 xāsî lêbinin. pêyān kūt  
 xudāyāhāb yā xud bagl  
 zabūb ka pîr bāb agutirê.

27- pādīšāhêkmān hū  
 labābil nāwî boxt nasr bû.  
 la gajampā dīšāhêkmān

که مشابه آن است؛ مثل قیطان،  
 شط و شرّ بر زبان آوریم و نیز  
 جایز نیست که لفظ ملعون،  
 لعنت، تعل و مشابه آن را بر زبان  
 آوریم.

۲۵- قبل از آمدن مسیح به این  
 دنیا، دیانت ما بت پرستی نامیده  
 می شد. یهود و نصاری و  
 مسلمانان و نیز عجم ها به دشمنی  
 علیه دیانت ما برخاستند.

۲۶- یکی از پادشاهان ما آحاب  
 بود، پس به یک یک ما دستور داد  
 که او را به نام خاص بتامند. پس او  
 را به نام خدای آحاب و یا بعل  
 زیوب نامیدند. امروزه او را در  
 نزد ما پیر بوب می نامند.

۲۷- ما در بابل پادشاهی به نام  
 بخت النصر و در میان عجم ها  
 پادشاهی نام اخشورش و در



bū nāvī. axšūraš bū qast  
antaniya pādišāhêkmān  
nāwīaqriqālūsū.

قسطنطنیه پادشاهی به نام  
اغریقالوس داشتیم.

28- la pēšarz-v- āsmān  
xudā la sar bahrbū.  
kaštīyekībū xoy dirūst  
kird-v lanāw bahrāndā bo  
sayr dagarrā.

۲۸- قبل از آفرینش آسمان و  
زمین، خداوند بر روی دریا بود.  
برای خود کشتی‌ای ساخت و با  
آن در دریاها سیر و گردش  
می نمود.

29- la xoy gawharêkī dirūst  
kird-v- čil sāl hukmī la sar  
kird. la pāšdā bapê  
laqayêkī lēdā.

۲۹- خداوند مرواریدی خلق  
کرد و بر آن چهل سال حکم کرد.  
سپس بر آن غضب کرده و آن را  
با پای خود لگد کرد.

30- wāy law ajāyba la  
zajīj-v- dangī aw kēwāna-v-  
la tozī aw girdāna-v- la  
dukallī aw āsmāna xallq  
bū bastī-v- tundi kīrd-v- bē  
kollaka rāy girt.

۳۰- بسیار شگفت آور و عجیب  
است که از سر و صدای آن،  
کوه‌ها، از گرد و خاک آن، تپه‌ها و  
از دود آن، آسمان‌ها به وجود  
آمدند. سپس خداوند  
به آسمان‌ها بالا رفت و آن‌ها را  
بدون ستون، ثابت و استوار کرد.

31- lapāšdā arzī qifilldā-v-  
qallamī badast girt-v- dastī  
kird banūsīnī hamū

۳۱- سپس زمین را قفل کرد.  
قلمی به دست گرفت و  
شروع به نوشتن همه

مخلوقات کرد. maxlūqāt.

32- la pāšda šāš xudāy ۳۲- آن‌گاه از ذات و نور خود  
 xallq kird la zātî-v- nūpî-u- شش خدای آفرید. خلقت آنان  
 xallqîšyān wakū čiraya la آن‌گونه بود که گویی آدمی از  
 čirayîdā bigirsênê wā bû. چراغی، چراغ دیگر افزود.

33- xudāy awwall ba ۳۳- خدای اول به خدای دوم  
 duwāmî kut; min āsmānim گفت: من فقط آسمان را آفریدم.  
 xallq kird hastabičo bo تو نیز به آسمان بالا برو و چیزی  
 āsmān-u- šitê xallq bika. را خلق کن. لذا دومی بالا رفت و  
 sarkawt-v- bû ba hatāw. ba خورشید شد. به سومی گفت. او  
 awî tirî kut, sar kawt-v- bû نیز بالا رفت و ماه شد. چهارمی  
 ba māng. čuwāram falakî فلک را آفرید و پنجمی ستاره  
 xallq kird. panjam astêray بامداد را و ششمی فراغ یعنی جو  
 subhî xallq kird. šašam را خلق کرد. (۳)

farāqî xallq kird.

(پایان کتاب مصحف رش).

(۳) در نسخه آمریکایی اضافاتی به شرح زیر دارد:

«بعد از آن آدم و حوا را به طوری که شرح دادم، خلق نمودم. بدانید توفانی که در زمان نوح پیش آمد، تنها توفان نبود. توفان دیگری هم در این عالم آمده است. امت ما یزیدیان از نعمت‌های الهی زاد و ولد کردیم، به آبروی ملک مکرم «سلام» و آن ملک در نزد ما (ملک میران) نامیده می‌شود و باقی طوایف و سلاله دیگر بشر از نسل حام که به پدرش توهین کرد، خلق شده‌اند، اما کشتی در روستای عین سفنی که پنج فرسنگ از موصل فاصله دارد، برپا ماند. سبب توفان اول استهزای جنس بشر خارجی مثل یهود و نصاری و مسلمانان و دیگران که از نسل آدم و حوا هستند، اتفاق افتاد و ما تمیم که فقط از نسل آدم هستیم. چنان که قبلاً توضیح داده‌ایم.»

اما توفان دوم، بر امت ما یزیدیان گذشت و چون آب همه جا را فراگرفت و کشتی روی آب بر بالای



کوه سنجار رسید، به سنگی خورد و سوراخ شد. در آن وقت مار خود را به آن رسانید و آن سوراخ را گرفت. کشتی به راه افتاد تا به کوه جودی رسید. جنس مار زیاد شد و مردم و حیوانات را نیش می زدند، لذا آن‌ها را گرفتند و آتش زدند که پشه‌ها از خاکستر آن در عالم به وجود آمدند. از توفان تا به امروز، هفت هزار سال گذشته است و هر هزار سال یک بار خدایی از آن هفت خدایه زمین می آید و برای ما معجزات و آیات نشان داده و قوانینی وضع می کند. سپس به جای خود خدا برمی گردد. موقع نزول به نزد ما می آید، زیرا همه جاهای مقدس در نزد ماست. در این زمان خداوند بیشتر نزد ما نزول می کند، تا زمان گذشته و اولیایی برای ما در نظر گرفته است. یا ما به زبان کردی صحبت می کند. به طرف محمد، پیامبر اسحاقیlian توجه کرد و سر را پایین آورد و به او نگاه کرد.

محمد خادمی داشت به نام معاویه. خداوند دید محمد راه مستقیمی نمی رود، به او در درس داد. محمد به معاویه گفت: بیا سرم را بتراش، زیرا معاویه می توانست سر بتراشد. سر محمد را تراشید و سر او را خونی کرد. خون جاری شد و چون معاویه آن خون را دید، آن را لیسید تا مبادا به زمین بریزد. محمد به او گفت: خطا کردی. معاویه در جوابش گفت: از ترس این که به زمین بریزد، آن را لیسیدم. محمد گفت: تو با این کار خود مردمی را به دنبال خود می کشی و امت من لقب تو را می گیرند. معاویه گفت: من به عالم نمی آیم و زن نمی گیرم، ولی پس از مدتی، خداوند عقرب‌هایی را بر معاویه مسلط کرد که او را نیش زدند. زهر آن‌ها به صورت او پاشیده شد. پزشکان او را وادار کردند که زن بگیرد وگرنه خواهد مرد. معاویه ناچار شد و پیرزنی به او دادند که هشتادساله بود تا آبتن نشود، ولی زن معاویه پس از نزدیکی، در فرجی آن شب به قدرت خدای به یک زن بیست و پنج ساله تبدیل گردید و خدای ما یزید را زائید.

اما ملت‌های بیگانه که این مطالب را نمی دانند، به او بد می گویند. آن‌ها خطا کرده و گمراه شده‌اند، اما در نزد طایفه یزیدی سخنان آنان بی اثر است. زیرا ما او را می شناسیم که یکی از خدایان هفت گانه ماست. ما صورت شخص او و تمثالش را می شناسیم و آن صورت خروسی است که در نزد ما هست. هیچ کس از ما نباید اسمش را ببرد، یا نامی که شبیه اسم اوست؛ مثل شیطان و قیطان و شر و شط و از این قبیل. یا لفظ ملعون یا لعن یا نعل و شبیه این‌ها را بگوید. هم از آن جهت که نام بردن آن‌ها بر ما حرام است و هم از آن جهت که باید به آن‌ها احترام گذاریم.

هم چنین نباید نام خس (کاهو) را بیاوریم. زیرا نام پیامبر ما خاسیه، از آن کلمه مشتق شده است. نباید آن را بخوریم، چنان که خوردن ماهی بر ما حرام است، به احترام یونان پیامبر نباید ماهی خورد و هم چنین خوردن آهو بر ما حرام است، زیرا گوسفند یکی از پیامبران ما بوده است، چنان که خوردن کدو نیز بر ما حرام است، زیرا آن‌ها آن را می خوردند. شیخ و شاگردان او نباید گوشت خروس بخورند، زیرا به احترام طاووس خدای ما، باید از آن صرف نظر کنند. ایستاده ادرار کردن و نشسته لباس پوشیدن بر ما حرام است. هم چنین نباید در جای سر پوشیده (مستراح) تخلیه کنیم. حمام رفتن هم بر ما حرام است. هر کس با این امور مخالفت کند کافر است. بقیه طوایف مثل یهود و نصاری و مسلمانان و ملت‌های دیگر این مطالب را نمی دانند، زیرا آن‌ها ملک طاووس را دوست ندارند. به این جهت او هم آن‌ها را نمی شناسد. به نزد آن‌ها نمی رود، ولی نزد جماعت یزیدیان می رود و حقایق و آیات و قوانین و



مقررات را به‌ما داده که به‌ارث از پدر به‌پسر رسیده و خودش به‌آسمان صعود کرده است. سنجق‌ها، باید طویل و داف و فی پیشایش آنها زده شود و جایگاه سنجق‌ها در نزد امیر ما که بر کرسی یزید نشسته است می‌باشد، اما به‌راه‌انداختن آن‌ها این‌طور است که باید قوال‌ها نزد امیر و شیخ بزرگ عامه، اجتماع نمایند. باید وکلای شیخ نصرالدین، یعنی نسروخ خدای قدیم آشوری‌ها همه حاضر باشند و با هم همکاری کنند و سنجق‌ها را بررسی نمایند. پس از آن یکی را به‌کلیتین و دومی را به‌شهر حلب، سومی را به‌شهرهای مسقوف (مسکوا) و چهارمی را به‌کوه سنجار بفرستند. این چهار سنجق را به‌این قوالین می‌دهند. باید به‌آن‌ها به‌ضمانت یکدیگر داد که به‌نزد شیخ عادی (عدی) برند و در آن‌جا آن‌ها را تعمید کنند. با آواز خواندن و رقص دسته‌جمعی، این کار را انجام دهند. هر یک از این قوالین باید یک مشت از خاک مزار شیخ عدی برداشته و آن را خیر کنند. به‌قدر دانه بلوطی بسازند و با خود بیاورند و برای برکت به‌مردم دهند. هر وقت صاحب سنجق نزدیک شهر، یا دهی برسد، باید پیش از خود یک جازچی بفرستد، تا مردم خود را مستعد پذیرایی سنجق نمایند و آن را با احترام بپذیرند و با نهایت احترام و اکرام از ده یا شهر بیرون بیایند. در حالی که لباس‌های فاخر خود را پوشیده و بخور و عطر همراه داشته باشند. زن‌ها هلهله‌کنان از سنجق استقبال کنند و هنگامی که وارد روستا شد، مزاید عشر در خانه کسی خواهد بود که سنجق به‌آن خانه وارد شده است، اما بقیه مردم روستا و یا شهر باید هدایایی که از تفره است، برای قوال بیاورند. هر کس به‌قدر قدرت و لیاقت خود و سنجق‌های سه‌گانه که از آن هفت سنجق باقی مانده، باید در جایی محفوظ بماند و آن محل باید مقدس باشد، تا آن‌ها را شفا دهد. دو تا از آن‌ها در نزد شیخ عادی و یکی در روستای بحرانی که تا موصول چهار ساعت راه است، بماند. هر چهار ماه یکی از آن‌ها را در محال ولایت امیر بگردانند و هر سال باید یک مرتبه به‌ترتیب گردش داده شود. قبل از آن که آن را بیرون بیاورند، با آبی که با ساق ترش شده باشد، آن‌ها را بشویند و زنگ آن‌ها را بگیرند و خشک کنند. بعد با روغن زیتون چرب کنند. سپس نزد هر یک از این سنجق‌ها چراغی روشن نمایند. چراغ‌ها باید بر بت‌هایی که چای چراغ دارد، گذارده شود. ترتیب کار سنجق‌ها چنین بود که گفتیم، اما اول سال در نزد ما یزیدیان ماه آوریل یا نیسان است. روز چهارشنبه اول هفته آن ماه، شب سرسال، یعنی اول سال محسوب می‌گردد.

در آن شب، در هر خانه باید گوشت باشد. ثروتمندان باید گاو و گوسفند بکشند. فقرا باید مرغ یا خروسی بکشند. و باید شب چهارشنبه مذکور گوسفند و یا گاو و یا مرغ و خروس در هر خانه پخته شود. در موقع صبح صادق غذاها را تبرک کنند و در سر هر سال باید برای مردگان صدقه بر سر قبر آن‌ها بدهند. دختران و زن‌های جوان باید از صحرا گل جمع نمایند. باید از هر نوع گل سرخ گرد آورند و دسته‌دسته کنند. سه روز آن‌ها را نگاهدارند و در خانه‌ها بگذارند. این کار تعمید خانه است. باید این عمل طوری انجام شود که صبح روز بعد تمام خانه‌ها و درها، با گل زینت شده باشد. زن‌ها باید بر قبر مردگان خود غذا بگذارند، تا فقرا و بیچارگان که خود نتوانستند غذا تهیه کنند، از آن غذاها بخورند. تکلیف قوال‌ها اینست که در بین قبور بگردند و دف بزنند و به‌زبان کردی بخوانند. می‌توانند چند درمی از این بابت بگیرند، ولی روز سرسال نباید ساز بزنند. زیرا خداوند بر کرسی خود نشسته و امر می‌کند مردم عارف و مقربین دور او جمع شوند. به‌آن‌ها می‌گوید: می‌خواهم به‌زمین نازل شوم، تا از



من تجلیل به عمل آورده، احترام بگذارند و تسبیح گویند.

در این وقت همه آن‌ها پرخواسته و در برابر خدا اظهار خشنودی می‌کنند. حلقه بندگی را بر گردن می‌نهند و خداوند آن را مهر می‌کند. سپس خدای بزرگ به خدایی دستور می‌دهد که به زمین برگردد و سلطنت را به دست او می‌دهد، تا هر چه بخواهد بکند، اما نماز و روزه خداوند با آن‌ها شباهتی ندارد، ولی می‌خواهد مردم کار خیر کنند و صدقه بدهند. یکی از بت‌ها مثل شیخ شمس‌الدین یا سجادین از روزه بهتر است. هنگامی که یکی از کوچک‌ها روزه می‌گیرد، یعنی چهل روز در تابستان و چهل روز در زمستان روزه گرفت، باید یکی از علانیان برای او میهانی ترتیب دهد. هنگامی که گفت: این صدقه فلان سنجق است، روزه‌اش باز می‌شود، زیرا مرد سال که همان مأمور وصول عشار سال است، وقتی صدقات آن‌ها را دید، که محکم است، آن‌ها را به سرحد مرگ و امراض می‌رساند. هنگامی که چنین شد، باید به دسته کوچک‌ها پول داد، تا با سپاه رومانیان بچنگند، تا خشم مرد سال را فروشانند. هر روز جمعه واجب است که یک گوسفند صدقه به نام قربانی بت بیاورند. خادم باید از بالای پشت‌بام خانه آن کوچک فریاد بزند و بگوید: میهانی و دعوت پیامبر است، یعنی ولیمه فلان شخص می‌باشد. پس از آن هسگی باید ساکت شوند. هر یک زمین را بیوسند و هم چنین سنگی که به آن نکیه کرده‌اند را بیوسند. از قوانین ما است که تیغ به صورت خود نکشند. در وقت ازدواج باید یک قرص نان از خانه شیخ بگیرند و داماد نصف و عروس نصف دیگر را بخورند. این کار مثل و حقیقت ازدواج است. اگر نان نبود، قدری خاک قبر شیخ عادی را بخورند، تا به آن‌ها برکت داده شود. در ماه آوریل (نیسان) ازدواج حرام است، زیرا اول سال است، ولی طبقه کوچک‌ها می‌توانند ازدواج نمایند.

دختران طبقه کوچک‌ها را نباید علانیان بگیرند. هر طایفه‌ای باید از جنس خود زن بگیرند، ولی مردم عوام از ده سالگی تا هشتاد سالگی مجازند هر وقت بخواهند زن بگیرند. امیر هم مجاز است هر که را خواست بگیرد. عوام می‌توانند تا شش زن بگیرند، یکی بعد از دیگری و هنگامی که عروس را به خانه می‌آورند، در بین راه هر جا بقی هست به آن جا بروند و اگر به محل عبادت گناه نصاری رسیدند، باید آن‌جا هم بروند. چون عروس به خانه داماد رسید، باید یک سنگ‌ریزه کوچک از طرف داماد به عروس زده شود. یک قرص نان روی سر عروس بشکنند تا محبت فقرا در دل او جایگزین گردد.

شب چهارشنبه و جمعه نباید با زن خود معاشرت کنند. تمام این مراتب که گفتیم از واجبات یزیدیان است که باید در ذهن خود بسپارند. هر کسی آن‌ها را انجام ندهد کافر است. اگر مردی زن دوست خود یا زن اول رفیق خود، یا خواهر یا مادر او را دزدید، مجبور نیست صدق و مهریه وی را بدهد، زیرا دست‌ترج او بوده است. دختری از پدر ارث نمی‌برند و آن‌ها را باید مثل مزرعه فروخت. اگر از ازدواج امتناع کند، باید همیشه به خدمت پدرش مشغول باشد، تا بسخته شود. در آن وقت پدرش او را آزاد خواهد کرد.»

پایان اضافات مصحف رش، که آن را استاد عیسی یوسف در سال ۱۹۰۹ میلادی، در مجله آمریکایی: زبان‌ها و ادبیات سامی، منتشر ساخت.

## آخرین سخن

این بود دیانت یزیدی که حقایق آن بر بسیاری از محققان و پژوهشگران پوشیده و عقاید آن آمیخته به اوهامی بود که بیشتر آن‌ها از تراکم عادات و آداب و رسوم ناشی شده است. ما به‌خوبی می‌دانیم که آداب و رسوم، ارتباطی به‌ادیان ندارد، برای مثال ازدواج برحسب رتبه و درجه، نوعی از رفتار طبقاتی است که برخی از ملت‌ها بدان معتقد بوده و دچار آن شده‌اند.

تحریم خواندن و نوشتن نیز نوعی جهل است که سعی می‌کنند به‌وسیله آن در عامه مردم نوعی هیبت ایجاد کنند. چگونه است که طریقت عدویه مردم را به جهل و بی‌سوادی تشویق می‌کند، در حالی که رهبر این طریقت، شخصی معلم و واعظ هم چون عُدی بن مسافر است؟ چگونه می‌توان باور کرد که شیوخ طریقت عدویه، پیروان خود را از دانش‌اندوزی بازدارند، در حالی که عدوی‌ها در دوران حکومت ممالیک، پست‌های حساسی را در دمشق و صفد<sup>(۱)</sup> اشغال کردند. از میان آنان تعدادی از

(۱) نام شهری در فلسطین است. مترجم.

قضاة حلب و طرابلس و غزه و رمله برخاستند؟ چگونه می توان فراموش کرد که آنان تکایا و مدارس را به منظور خدمت شریعت و طریقت در سنجار و شبخان و قاهره بنا کردند؟ هر کس که دو کتاب مقدس آنها را بخواند، حتی یک کلمه در تحریم خواندن و نوشتن پیدا نمی کند!

در آغاز حکومت عثمانی نیز مقام رفیع علمی آنان آشکار بود، به طوری که در دوران حکومت سلطان سلیم اول، یکی از رهبران یزیدیه والی حلب بود. در دوران حکومت سلطان سلیمان قانونی نیز عدویان به علم معروف بودند. شاید حسد و رشک موجود در برخی از روحیه های ضعیف دوران عثمانی، کسانی را علیه آنان برانگیخته و باعث ایجاد کینه علیه آنان شده باشد. اگر آنان حاضر نشدند که به خدمت سربازی بروند، بدین علت بوده است که برخی از آنان عرب بودند و در سرزمین های عربی می زیستند. ظلم و ستم را رد می کردند و می دانستند که این سربازان به جنگ هایی می روند که اگر آن جنگ ها تجاوز به بشریت نباشد، لااقل جنگ هایی علیه سرزمین و کشور آنان است، کشوری که مدت زمانی طولانی در زیر سلطه بیگانگان بوده است<sup>(۲)</sup>.

چه بسا که انقلاب اولیه شیخ حسن، علیه بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل، تلاشی از طرف آنان بوده، تا امپراتوری اموی را دوباره زنده سازند. به همین جهت ناچار بودند که به آن چهره ای مذهبی بدهند. چه این که در آن هنگام خلافت عباسی در مُتتهای ضعف و سستی بود. به همین علت بر

(۲) مؤلف محترم به خاطر تعصب قومی عربی و نفرت از حکومت عثمانی دچار گزاره گویی و خلط مطالب شده است. هر چند که ستم و ظلم حکومت عثمانی بر همگان آشکار است و نیاز به شرح و تفصیل ندارد - مترجم.

موصل که بخشی گران بها از سرزمین اسلامی بود، حکمرانی بیگانه به نام لؤلؤ ارمنی گماشته بود. از این ها گذشته، آنان ستم های فراوانی از حمله و حشیانه مغول دیدند. ما معتقدیم که تنگ نظری از همان دوران درباره آنان اعمال شده است.

بنابر عقیده ما، این طایفه تحت تأثیر فرهنگ اسلامی و عربی هستند. قبلاً دانستیم که تمامی نام های آنان اسلامی است و هم چنین نقل کردیم که معابد آنان مزین به آیاتی از قرآن کریم است، اما کوتاهی آنان در برپایی نماز و روزه، هم چون کوتاهی بسیاری از فرقه های افراطی اسلامی است، ولی ما ورود برخی از اوهام را به این دین، از طریق ترسبات عقاید کهن، عادات و آداب و رسوم محلی و قبیله ای موروث، به علاوه ظلمی که بر آنان رفته است را نفی و انکار نمی کنیم. این ها همه باعث شد که آنان تعالیم خود را پنهان کنند، در محیط بسته خود فرو روند و مفاهیم آنان تنگ نظرانه گردد.

درباره مسأله پرستش شیطان باید گفت که آنان، خدای واحد را می پرستند و ایمان دارند که او خدای رحمت و آمرزش است. حتی یک لحظه از ذکر اسم او غافل نمی شوند، ولی آنان ملائکه هفت گانه را نیز گرامی می دارند و می دانند که شیطان خدای بدی است (یا فرشته شر است) که کار نیک را می شناسد، اما آن را انجام نمی دهد. او همانند حاکم جلاد و خونخواری است که مردم بی چاره برای دوری از شر او، مجبور به مراعات و مماشات با او هستند. به همین علت آنان به علت ترس از شیطان و شر و پلیدی او، با او مدهنه می کنند. چون شیخ عُدی به آنان آموخته بود که دشنام و نفرین حرام است. پس با گذشت سال ها، این دو را به هم ربط دادند و با استفاده



از عقاید کهن زردشتی خود، به مرحله ترس از شیطان و در نتیجه تقدیس او، نه عبادت او، رسیدند، تا بتوانند از شر و پلیدی او که در سرتوشت آنان مؤثر است، در امان باشند. اخیراً بسیاری از تحصیلکرده‌های آنان، انحراف پدران و نیاکان خود را دریافته‌اند و مطالب بیهوده و واهی را کنار گذاشته و در عقاید گذشته خویش تجدید نظر کرده و به سوی آموزش و تعلیم روی آورده‌اند.

هم چنین نباید نقش سیاست استعماری انگلیس را از نظر دور داشت که تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا فرقه‌ها و طوایف مختلف را علیه حکومت‌های ملی سرزمین‌شان بشورانند. آن‌ها با روش استعماری خود، همانند موربانه‌هایی هستند که گوشه‌هایی از چوب را می‌خورند و اگر بیداری ملت‌ها و هشیاری برخی از رهبران آن‌ها نبود، چه بسا که آنان در کار خود موفق می‌شدند.

از دعا‌های یزیدیه که میزان علاقه آنان به خدا و قدرت او را نشان می‌دهد، دعایی است که «حیدر نظامی» آن را در سال ۱۹۷۳ م به نظم کشید که در آن می‌گوید:

«ای پروردگاری، که مقام و سلطنت و عظمت‌ات برتر باد

ای پروردگاری که بخشنده و مهربانی

ای پروردگاری که همیشگی هستی. تویی که خدایی.

ای پروردگاری که پادشاه و صاحب این دنیایی

تو پادشاه عرش عظیم هستی.

ای پروردگاری که از ازل، دایم و قدیم بوده‌ای،

تویی کامل و صمد و حاکم

تویی تمام و منبع امید و راه...»

یزیدیان ادبیاتی به نام ادبیات کردهای یزیدی دارند که آن را بخشی از ادبیات کردی می‌دانند. این ادبیات، ادبیاتی مذهبی و صوفیانه است که شامل موارد زیر می‌باشد:

۱- دعاهای مخصوص نماز، که شبیه به شعر بوده و همگی در مدح و تضرع و زاری به درگاه الهی است.

۲- سرودها و اشعاری، که در آن یگانگی خدا و جایگاه و مقام فرشتگان، اولیای الهی و در مقدمه آنها شیخ عُدی به نظم کشیده شده است. این سرودها را همراه با آوای دف و نای می‌خوانند. گاهی نیز بدون آلات موسیقی خوانده می‌شود.

۳- آوازهای عاشقانه و داستان‌های عاشقانه، مانند آواز «عدول» از «مصطفی بیک» و «مَمُوزین»<sup>(۳)</sup> و نیز نوحه‌های سوزناکی که زنان بر سر مردگان خود می‌خوانند.

۴- «مقامات»، که نوعی آوازهای محلی سبک است، که در مجالس اُنس و طرب و یا هنگام کار، به همراه رقص و پایکوبی و دست‌زدن خوانده می‌شوند.

۵- نصابیح و موعظه‌هایی که شبیه ضرب‌المثل هاست.

۶- داستان‌ها و حکایت‌های محلی.

در بین مطالب خود گفتیم که پراکندگی آنها به طرف شرق و غرب و شمال گسترش یافته است، اما این بدان معنی نیست که دیانت و یا عقاید آنان

(۳) این آوازه‌ها را سی سال پیش دکتر محمد سعید رمضان البوطی، به زبان عربی ترجمه کرد که هم‌چنان خواننده دارد.

منتشر شده است، بلکه مرکز دینی و سیاسی آنان از دیرباز هم چنان در شمال عراق و اطراف شهر موصل بوده است. در برهه‌ای از زمان، وضعیت بد سیاسی و اقتصادی، آنان را به سوی شمال سوق داد و باعث شد که آنان در سرزمین ارمنستان و جنوب روسیه و گروهی دیگر در اطراف شهر حلب (عفرین و اعزاز) و گروه سوم در منطقه‌ای میان این دو جا، در زمین‌های ترکیه و اطراف شهرهای دیار بکر، ماردین، کلس و عین‌تاب پراکنده شوند. در آینده‌ای نزدیک روزی فرا خواهد رسید که فرهنگ اسلامی در بین اهالی مناطق دوردست منتشر شود و آنان گروه‌گروه به اسلام روی آورند و به پایگاه‌های اصلی عقیدتی خود بازگردند.

### منابع مورد استفاده

- ۱- اعتقاد اهل السنه و الجماعة - عُدی بن مسافر، بغداد، ۱۹۷۵.
- ۲- اعلام النبلاء - محمد راغب الطباخ، حلب، ۱۳۴۲ هـ.ق.
- ۳- الالهية في المعتقدات الوثنية - فاروق الدمولوجي، بغداد ۱۹۵۳.
- ۴- الانساب - سمعانی. چاپ زنکوگراف، لیدن ۱۹۱۲.
- ۵- ایزدیاتی - سلیمان و جندی. بغداد ۱۹۷۹ (زبان کردی).
- ۶- ایضاح المکنون - اسماعیل پاشا، استانبول ۱۹۴۵.
- ۷- تاریخ مختصر الدول - ابن العبری، بیروت ۱۹۷۰.
- ۸- تتمه المختصر - ابن الوردی. بیروت ۱۹۷۰.
- ۹- دایرة المعارف الاسلامیه - (ترجمه مصری) مصر، قاهره.
- ۱۰- الدرر الكامنه - ابن حجر. مصر، ۱۹۶۶.
- ۱۱- دیوان بشارین برد - طبعة ابن عاشور. تونس ۱۹۷۶.
- ۱۲- الزید و الضرب - ابن الحنبلی، تحقیق محمد التونجی. الكويت ۱۹۸۶.
- ۱۳- عبده الشيطان في العراق - عبدالرزاق الحسني، مطبعة العرفان، صيدا ۱۹۳۱.
- ۱۴- عشائر العراق - عباس عزاوی. بغداد ۱۹۴۷.

- ۱۵- فوات الوقیات - محمد بن شاکر الکتبی. بیروت ۱۹۷۳.
- ۱۶- الکامل - ابن اثیر. بیروت، ۱۹۶۵.
- ۱۷- لغت نامه - علی اکبر دهمخدا، تهران.
- ۱۸- مجلة الجنان - سال ۱۸۷۶.
- ۱۹- مجلة المشرق - سال ۱۸۹۹.
- ۲۰- مجلة المقتطف - سال ۱۸۹۹.
- ۲۱- المختصر - ابوالفداء، بیروت، بدون تاریخ.
- ۲۲- مدینه سنجار - حسن شیمسانی. بیروت، ۱۹۸۳.
- ۲۳- معجم البلدان - یاقوت حموی. بیروت، ۱۹۵۵.
- ۲۴- معجم الطبقات الكبرى - شعرانی.
- ۲۵- ملل و نحل - شهرستانی. مصر، (بدون تاریخ).
- ۲۶- موسوعه حلب المقارنه - خیرالدین اسدی. حلب، ۱۹۸۶.
- ۲۷- موسوعه العراق الحديث - خالد عبدالمنعم العانی. بیروت، ۱۹۷۷.
- ۲۸- نهر الذهب في تاريخ حلب - کامل الغزی. حلب، ۱۹۹۱.
- ۲۹- وصایا الشیطان - محمد علی الزعبی. بیروت، (بدون تاریخ).
- ۳۰- وفيات الاعیان - ابن خلکان. بیروت ۱۹۷۷.
- ۳۱- الیزیدیہ - صدیق الدمولوجی. الموصل، ۱۹۴۹.
- ۳۲- الیزیدیہ قديماً و حديثاً - اسماعیل بیک چول، بیروت، ۱۹۳۴.
- ۳۳- الیزیدیہ و منشأ نحلتهم - أحمد تیموریاشا. قاهره، ۱۳۴۷ هـ.ق.
- ۳۴- یزیدی ها و شیطان پرست ها - سید عبدالرزاق حسنی، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات عطایی، ۱۳۴۱ هـ.ق.

35- Britannica. 1984.

36- The Yezidis. Johns Guest. London and Newyork, 1987.

منتشر شده است:

آفرینش خدایان

امید عطائی

اسماعیلیه و نهضت حسن صباح

دکتر یوسف فضایی

ایران در پس پرده تاریخ

امید عطائی

بیست و پنج سال سکوت علی (ع)

فواد فاروقی

تاریخ عقاید شیعه

اشعری قمی / دکتر محمد جواد مشکور

تفسیر سوره آیه الکرسی

استاد کاظمی خلغالی

جلوه‌هایی از عرفان در ایران باستان

دکتر زین‌الدین کیایی نژاد

خط سوم

(درباره شمس تبریزی)

دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

زبدة البيان في احكام القرآن

ترجمه و تلخیص دکتر سجادی

سیر تحولی دینهای یهود و مسیح

دکتر یوسف فتضایی

سیر تکاملی تاریخ قرآن و تفسیر

دکتر یوسف فتضایی

قرآن و علم امروز

عبدالغنی الخطیب / دکتر مبشری

قهرمانان قرون وسطی

اوامارچ تاپن / احمد صفوی

گنج گهر

(برگزیده نثر و نظم کهن پارسی)

دکتر علیقلی محمودی بختیاری

نغمه آسمانی

سید جواد ذبیحی / مقدمه: استاد محیط طباطبایی

هفت نگار در هفت تالار

(گزارشی از هفت پیکر)

دکتر علیقلی محمودی بختیاری

# أبي زيد يون

واقِعُهُم ، تَارِيخُهُم ، مُعَقَّدَاتُهُم

إِعْتِدَاد  
د. مُحَمَّدِ التَّوْجِي

رَبِّكَ بِرَأْفَتِهِ  
بِكِرَامَتِهِ







آیا می دونستید لذت مطالعه و درصد یادگیری با کتاب های چاپی بیشتره؟  
کارنیل (محبوب ترین شبکه موفقیت ایران) بهترین کتاب های موفقیت فردی  
رو برای همه ایرانیان تهیه کرده

از طریق لینک زیر به کتاب ها دسترسی خواهید داشت

[www.karnil.com](http://www.karnil.com)

با کارنیل موفقیت سادست، منتظر شما هستیم

 Karnil  [Karnil.com](http://Karnil.com)

